



# در دفاع از سوسیالیسم

مباحث انجام گرفته

جمعی از هواداران سازمان فدائیان خلق  
ایران ( اکثریت )

## نامه ی جمعی از هواداران سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت (داخل کشور) به رهبری سازمان.

وقتی نگاهی به پشت سر خود می اندازیم و آن سالهای دهشت انگیز را مرور می کنیم، هزاران خاطره تلخ و در عین حال غرور انگیز را بر پرده ذهنمان به نظاره می نشینیم. خاطرات تلخ از دست دادن فرصت هائی گرانبها، اشتباهاتی کودکانه و خاطرات دهشت انگیز. اعدام های سالهای ۶۱-۶۰ و قتل عام تابستان و پائیز ۶۷ را. قتل عام رفقائی که هر يك سرمایه ای عظیم بودند و نبودشان خسارتی جبران ناپذیر است برای سازمان ما و میهن مان. خطراتی غرور انگیز از مقاومت حماسی صدها فدائی که زندگی خود را در راه آزادی، عدالت اجتماعی و آرمانهای سوسیالیستی سازمان فدا کردند و علیرغم تلاش رژیم برای به تور انداختن فدائیان خلق خصوصاً رهبری آن، خوشبختانه اکثریت آنها و بویژه کادرهای رده بالای سازمان توانستند از این مهلکه جان به سلامت برند و در هنگامه ای که خون بر دیده هایمان جاری بود و یاس و استیصال بر جامعه مستولی گشته بود بسی خوشحال شدیم

بنای نوین سازمان در خارج از کشور به حق حاصل زحمات رفقای فدائی بود، که با تحمل رنج مهاجرت توانستند پرچم فدائیان را همچنان بر افراشته نگهدارند. در این زایش نوین علیرغم تمامی مسائل و انتقاداتی که داشته و داریم، صمیمانه دستان این رفقا را می فشاریم.

ما واقفیم که بحران هویتی ناشی از فروپاشی شوروی و اردوگاه سوسیالیستی سازمان ما را نیز در هم نوردید. در طی این سالها سازمان به شناخت و تعریف مجدد خود پرداخت و در این راه علیرغم دستاوردهای مثبت و پر بار خود خطاهائی را نیز مرتکب شد، که بعضاً غیر قابل توجیه بوده است. بحران هویتی در سازمان نه تنها به نفی لنینیسم و حتی مارکسیسم انجامید، بلکه نظام سوسیالیستی را هم از افق آرمانهای سازمان حذف کرد و هویتی مجعول تحت عنوان چپ دمکراتیک؟! را جایگزین ماهیت سوسیالیستی سازمان فدائیان خلق نمود.

سؤال ما اینست که چه دارای کدامین خواستگاه اجتماعی است؟ و استقرار کدامین سیستم اجتماعی را آماج و آمل خود قرار داده است؟ اعلام اینکه سازمان خود را جزئی از نیروهای چپ بشمار می آورد، فرار از کدامین واقعیت است؟ آیا نه اینست که چپ نامی مجهول است که در برابر راست نامشخص طرح می شود؟ شما میتوانید راست میانه باشید که نسبت به راست محافظه کار در جبهه چپ قرار گرفته است. اگر نخواهیم خطوط را مخدوش نموده و با الفاظ بازی کنیم، بایستی به صراحت اعلام کنیم که سازمان نماینده سیاسی کدام يك از طبقات جامعه است و با کدامین اقشار جامعه منافع مشترک و پیوندهای استراتژیک دارد. بایستی آشکارا جامعه مورد نظر خود را تعریف کنیم. بسنده کردن به کلیات و خود را فراتر از طبقات اجتماعی دیدن و مدافع منافع تمامی آنها دانستن طنزی تلخ و تکراری است، که نهایتاً" به اردوگاه سرمایه داری ختم می شود، حتی اگر پشت پرده دمکراسی خواهی پنهان شده باشد.

با توجه به تحولات اخیر در رویکردهای سازمان، از جمله بیانیه های اخیر، در بیان مواضع و تعیین متحدین سازمان، امید آن بود که رجعت به هویت اصلی سازمان با ساختاری دمکراتیک و مدرن سرعت بگیرد و نسیم آن به ما فدائیان داخل کشور هم برسد. اما متأسفانه سند خط مشی سیاسی سازمان نتوانست انتظارات ما را برآورده سازد و بازی با الفاظ و بیان مطلب در لفاظیه باز هم ادامه یافت. علیرغم پذیرش تلویحی سوسیالیسم در سند فرایند جهانی شدن (گلوبالیزاسیون) متأسفانه در سند خط مشی سیاسی مورد تأیید کنگره ای که به نام خاوران برگزار شد، صراحت لازم در دفاع و همبستگی و پذیرش آرمانهای سوسیالیستی رفقای فدائی که در گلزار خاوران تنها و تنها بخاطر دفاع از آرمانهای سوسیالیستی آرمیده اند دیده نمی شود. عدول از آرمانهای سوسیالیستی بزرگترین خطائی است که در طول حیات فدائیان خلق رخ داده است و ما تا اصلاح آن از پای نخواهیم نشست. همانگونه که برای آزادی و عدالت اجتماعی چنین خواهیم نمود.

علیرغم تلاشهای محدودی که برای تعریف مجدد هویت سازمان بعمل آمده، متأسفانه حول چنین مسئله ای اساسی و بنیادین که بود و نبود سازمان را مشخص می نماید، سازمان بدون بحث های تئوریک فرآگیر درگستره فدائیان داخل و خارج کشور، بدون تجزیه و تحلیل گذشته سازمان و جهانی بینی م- ل آن، و بدون تامل در گزینش هویت جدید خود، چنان که گفته شد هویتی مجعول را با مضمون "چپ دمکرات و مدرن غیر ایدئولوژیک"؟! بر بپیکره سازمان قالب نموده است. در این راستا با بهره گیری از بحران فروپاشی کشورهای سوسیالیستی و تغییرات جهانی ناشی از آن، رهبران سازمان و کادرهای خارج از کشور در غیاب اکثریت فدائیان داخل کشور و در فقدان رهبران و کادرهای

اعدام شده، توانستند این لباس عاریتی را بدون مواجهه با مخالفت و مقاومتی جدی بر قامت سازمان بپوشانند. در حالیکه با گسترش ارتباطات اینترنتی و رو در رو بین فدائیان داخل کشور با سازمان، لازم است شورای مرکزی با پیشبرد بحث های تئوریک جدی و گسترده در بین فدائیان داخل و خارج پیش از برگزاری کنگره دهم ترتیباتی را اتخاذ نماید، که در کنگره آینده به صراحت و عاری از هرگونه پرده پوشی موضع و اعتقاد خود را نسبت مـل، ماتریالیسم تاریخی و سوسیالیسم اعلام نموده، نحوه برخورد با امپریالیسم جهانی و عملکرد های آن در گستره ملی و جهانی را مشخص سازد.

رفقای گرامی! اگر بخشی از شما فدائیان خارج از کشور در این پروسه چند ساله درست یا نادرست به این رسیده اید که جامعه سوسیالیستی را از اهداف و آرمانهای سازمان حذف نمائید، با تمامی احترامی که به تک تک شما عزیزان داریم، با صراحت اعلام میداریم که این تصمیم تنها و تنها حاصل نقطه نظرات شما رفقای خارج از کشور است و بس. اگر قبول نمائیم که ما هم عضو این خانه هستیم و همراه شما، این درد جانکاه را تحمل کرده و در حیات سازمان ایفای نقش نموده ایم، لازم است برای تحقق آرمانهای سازمان و تدوین برنامه آن براساس دیدگاه های فوق به نقطه نظرات رفقای داخل کشور توجه جدی شود. برنامه سازمان قبل از ارائه به کنگره دهم و تصویب آن در کنگره بایستی در فرصتی مناسب (حداقل شش ماهه) در اختیار رفقای داخل کشور قرار گیرد و با اتخاذ تمهیداتی دموکراتیک، متناسب با اوضاع جامعه نقطه نظرات ما فدائیان در تدوین و تصویب آن بکار گرفته شود.

با این همه، اگر هستند دوستانی که با سوسیالیسم وداع نموده اند و صرفاً در عرصه دمکراسی خواهی و عدالت خواهی در شکل عام آن مبارزه می کنند، هیچ ایرادی بر آنان نیست. آنها مخیراند در هر عرصه برای آرمان خود مبارزه کنند، ولی دور از صداقت و شرف انسانی است، در این شرایط سرکوب و خفقان و در غیاب اکثریت نیروهای سازمان، سازمانی را که برای تحقق ایده های سوسیالیستی بنا نهاده شده مصادره به مطلوب نموده و از اهداف اصلی خود منحرف سازند. اگر آنها در راه تحقق اهداف خود اقدام به ایجاد تشکیلاتی مستقل نمایند، یقین بدانند که در این راه ما یار و یاور آنان خواهیم بود، هر چند که زیر لوای یک سازمان نباشیم، ولی همواره در یک جبهه باقی خواهیم ماند.

اول بهمن ۱۳۸۵

### رفیق بهزاد کریمی، مسئول هیئت سیاسی – اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)!

ما هم با شما هم رای ایم که تنوع فکری – سیاسی سازمان همانند خارج کشور در داخل نیز وجود دارد. و همچنین این نظر شما را تأیید مینمائیم که نسبت این تنوع میتواند متفاوت باشد. خوشبختانه این تفاوت با نسبتی معنی دار به نفع پیروان سوسیالیسم علمی و طرفداران آماجهای نخستین سازمان سنگینی میکند.

### دردفاع از سوسیالیسم

رفیق بهزاد کریمی، مسئول هیئت سیاسی – اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)!

ما هم با شما هم رای ایم که تنوع فکری – سیاسی سازمان همانند خارج کشور در داخل نیز وجود دارد. و همچنین این نظر شما را تأیید مینمائیم که نسبت این تنوع میتواند متفاوت باشد. خوشبختانه این تفاوت با نسبتی معنی دار به نفع پیروان سوسیالیسم علمی و طرفداران آماجهای نخستین سازمان سنگینی میکند.

نخست مراتب امتنان خود را از پاسخ نامه اول مان "دردفاع از سوسیالیسم"، و از اینکه با اعتمادی رفیقانه آنرا بعنوان صدای بخشی از فدائیان داخل کشور قبول داشته و از این برآمد خوشحال گشته اید، اعلام میداریم. بدون تعارف از اینکه توانسته باشیم بعد از مدتها بحث حول مسائل محوری را که به گمان خیلی ها خاتمه یافته تلقی میشود، نیش قبر نموده و درگستره سازمان و جنبش سوسیالیستی به جریان بیاندازیم خرسند خواهیم گشت. ما به موازات مبارزات عدالت جویانه و دموکراسی خواهانه خود در داخل کشور برای زدودن انحرافات نامیمون سازمان از سوسیالیسم علمی تمام سعی و تلاش خود را بکار خواهیم گرفت. در این راه از هیچ انتقاد و نقد رفیقانه ابداء ننمود، و از هیچ انتقاد و برخورد فکری نیز نخواهیم هر اسید. رفیق گرامی! در رابطه با پاسخ تان به نامه "در دفاع از سوسیالیسم" لازم مینمائیم توضیحات زیر را بیان نموده و اعلام نمائیم فارغ از مسائل کلی مطرح شده در

این دو نامه، از این پس تلاش خواهیم نمود بطور مشخص و موردی روی مواضع سازمان تأمل و انحرافات و کاستیهای آنرا به چالش به کشانیم:

۱- حداقل یک چهارم از نوشته شما در اعتراض به استفاده ابزاری ما از عنوان "هواداران داخل کشور" بود. و از اینکه سازمان را به طیفهای داخل و خارج کشور تقسیم بندی کرده ایم ابراز نگرانی نموده اید. صراحتاً اعلام میداریم که در استفاده از این عنوان هیچ انگیزه خاصی جز بیان موقعیت مکانی خودمان در بین نبوده است. و از مفاد نامه نیز چنین استنباطی نمی توان نمود. ولی متأسفانه با برخوردی غیر دموکراتیک - نمونه ای از ادعاهای ما مبنی بر روند غیر دموکراتیک تحولات چند ساله اخیر - و شانتاژ گونه پاسخ نامه تان قبل از آنکه پرداختی مضمونی و محتوایی داشته باشد، نگرشی شکلی داشته است. ما ماندن در داخل کشور را امتیازی برای خود محسوب نمی کنیم و هیچگونه ادعا و سهم خواهی هم از این بابت نداریم. و همانگونه که در نامه اول خود هم گفته ایم. برای رفقای مهاجر در به اهتزاز در آوردن مجدد پرچم سازمان نقشی تعیین کننده قائلیم. اما این اعتقاد صمیمانه ما نمی تواند نافی این واقعیت باشد که در تحولات سازمان، رفقای داخل کشور علیرغم وزن سنگینی که داشته اند - بنا به دلایل گوناگون که مهمترین علت آن سیاست سرکوبگرانه رژیم جمهوری اسلامی و جو پلیسی و امنیتی حاکم بوده است - فاقد نقشی مؤثر و متناسب با وزن خود بوده اند.

۲- ما هم با شما هم رای ایم که تنوع فکری - سیاسی سازمان همانند خارج کشور در داخل نیز وجود دارد. و همچنین این نظر شما را تأیید مینمائیم که نسبت این تنوع میتواند متفاوت باشد. خوشبختانه این تفاوت با نسبتی معنی دار به نفع پیروان سوسیالیسم علمی و طرفداران آماجهای نخستین سازمان سنگینی میکند. شایسته است شورای مرکزی سازمان کمیته ای را برای بررسی و جمع بندی نقطه نظرات و خواسته های رفقای داخل کشور جهت ارائه به کنگره دهم تدارک ببیند. ۳- علیرغم تبلیغات بی امان سرمایه داری جهانی، سوسیالیسم همچنان مطلوب ترین نظام اجتماعی و تفکر بشری است، که انکار صریح آن هیچ سودی را عاید منکرینش نخواهد نمود. ولی سوسیالیسم مدال افتخاری نیست که در مجالس رسمی برسینه خود بنشانیم. اعتقاد به سوسیالیسم علمی و به تبع آن مارکسیسم و همچنین لنینیسم در کدامیک از برنامه ها و اسناد سازمان بیان شده است، که بتوان این اعتقاد را بر اساس یافته های علمی بشری و آموزه های مترقی مارکس و دیگر اندیشمندان سوسیالیسم علمی از آن استنباط نمود. بطور مثال سند "فرآیند جهانی شدن (گلوبالیزاسیون)" جهانی دیگر ممکن است" که رای تمایل کنگره اخیر را هم اخذ نمود، از نظر ما حامل تفکرات نئولبرالیستی است که در لفافه ای از سوسیال دموکراسی ارائه گشته است. (بر آنیم که بعنوان گام نخست در آینده ای نزدیک این سند را به چالش بکشیم) رفیق گرامی وقتی در دیدگاه های شما (مصاحبه با نشریه تلاش) بعنوان مسئول هیئت سیاسی - اجرایی سازمان مالکیت فردی بنحوی طرح میشود، که علیرغم ادعایان مالکیت تقدس مییابد و تحقق ارزشهای سوسیالیستی به فردائی دور و نامعلوم حواله میشود. و هیچ دید روشنی را ولو بطور کلی از چگونگی تحقق آنچه میخواهید و از آنچه در پی انجام آن هستید، نمی توانید به توده های کار و زحمت ارائه کنید. و حتی نمی توانید و یا نمی خواهید مؤلفه های جامعه مورد نظر تان را به صراحت بیان کنید. ما چرا نباید بر این باور باشیم که سازمان بدون سرو صدا جامعه سوسیالیستی را از اهداف و برنامه خود حذف و تنها ادبیات آنرا حفظ نموده است. ۴- آنچه ما نوشتیم نه یک خواست بلکه مجموعه ای از خواستها را شامل بود. از اینرو اگر پاسخی داده میشود شایسته است که تمامی آنها را در بر گیرد، نه یکی از چند مورد را. هر چند که ما انتظار پاسخ مسائل مطروحه در قالب جوابیه ای یک صفحه ای و در فرصتی اندک را نداریم. ولی امیدواریم فصلی تحت عنوان خواستها و نظرات رفقای داخل کشور که حذف واقع شده اند، باز گردد.

هر چند که روی سخن ما با رهبری سازمان بود. و انتظار پاسخ مطالب طرح شده را از شما داشتیم. ولی این موجب آن نمیشود که دوستان دیگری نتوانند خواسته های ما را به چالش بکشند. اما مجاز نیستند حتی به واسطه حضورشان در شورای مرکزی برای هیئت سیاسی - اجرایی و شورای مرکزی سازمان جهت چگونگی برخورد با ما تعیین و تکلیف کنند. اگر دوستانی از اینکه خواب خوش آنها را بهم زده و توهم در رخوت بودن رفقای داخل کشور را شکسته ایم، از ما عصبانی گشته اند میتوانند با ادبیات مختص خودشان پرخاش کنند و دشنام دهند و هر آنچه آنها را آرام میسازد بر زبان آورند. ولی ما با آنها بعنوان یک رفیق و با منطق و فرهنگ مارکسیستی سخن خواهیم گفت. آنچه به ما بر میگردد، بعنوان عضوی از خانواده فدائیان تا جایی که امکانات مان اجازه میداد در جریان بحثها و روند تحولات سازمان بوده ایم. و اگر بحثی را آغاز نموده ایم نه از موضع اصحاب کف و انسانهای فضایی بلکه از منظر انسان امروزی و با تمسک به آخرین یافته های علوم اجتماعی یعنی سوسیالیسم علمی بدین کار مبادرت ورزیده ایم. اگر مواضع رفیق سهراب مبشری که در ذیل نامه شما (در سایت کار آنلاین) آورده شده بود مورد تأیید رهبری سازمان هم میباشد، ما جواب سؤالات خود را گرفته ایم. اگر مقاله فوق صرفاً نظرات شخصی ایشان میباشد. شایسته بود از موضع رهبری سازمان با این طرز تفکر نیز برخورد میکردید تا شائبه ای مبنی بر تقسیم وظایف در رهبری سازمان برای ارائه پاسخ رسمی و پاسخ اصلی بوجود نیاید. ما بار دیگر

- چپ دارای کدامین خاستگاه اجتماعی است؟ و استقرار کدامین سیستم اجتماعی را آماج و آمال خود قرار داده است؟ - سازمان نماینده سیاسی کدام یک از طبقات جامعه است و با کدامین اقشار جامعه منافع مشترک و پیوندهای استراتژیک دارد؟

- موضع و اعتقاد کنونی سازمان نسبت به م- ل ، ماتریالیسم تاریخی و سوسیالیسم چیست ؟  
- نحوه برخورد با امپریالیسم جهانی و عملکردهای آن در گستره ملی و جهانی بایستی چگونه باشد؟  
۵- در اینکه خواستهای ما درون تشکیلاتی بوده و نبایستی در گستره عمومی طرح میگردید برخلاف شما ما معتقدیم رویکرد اساسی آن نامه مربوط به کل جنبش سوسیالیستی میهنمان میباشد و بیان آن در این گستره دارای اشکال نیست البته ما قبل از ارسال آن به سایت اخبار روز آنرا به سایت کار آنلاین فرستاده بودیم که از قرار معلوم موفق به این کار نشده ایم و کار آنلاین نیز پس از درج در اخبار روز بنقل از آن چند روزی در سایت خود منعکس نمود. بعد از این تلاش خواهیم کرد نظرات خود را در این دو سایت ارائه نماییم.

۶- آشکار سازی ناروشنیهای این جمع برای سازمان و اطلاع از کم و کیف و نیتهای آن نه تنها حق مسلم سازمان است، بلکه جزو وظایف رهبری آن میباشد. ما اصرار و تلاشی برای کتمان هویت و نیت خود از سازمان نداریم، و اگر شک و شبهه ای در خارج از این جمع و رهبری سازمان نسبت به روندهای جاری در درون این جمع موجود میباشد، ما حتی حاضریم نامه های خود را با اسامی واقعی مان امضاء نماییم.

## جهانی شدن و جهانی سازی نقد سند (قرار) کنگره نهم و سند پیشنهادی ما به کنگره دهم

آیا سند " فرآیند جهانی شدن ( گلوبالیزاسیون ) ، جهانی دیگر ممکن است"، در راستای پروژه جهانی سازی نئولیبرالیستی است؟

### جهانی شدن و جهانی سازی

آیا سند " فرآیند جهانی شدن ( گلوبالیزاسیون ) ، جهانی دیگر ممکن است"، در راستای پروژه جهانی سازی نئولیبرالیستی است؟

جمعی از هواداران سازمان فدائیان خلق ایران – اکثریت ( داخل کشور )

اول دی ماه 1385

نقد سند (قرار) کنگره نهم

سند پیشنهادی ما به کنگره دهم

آیا سند " فرآیند جهانی شدن ( گلوبالیزاسیون ) ، جهانی دیگر ممکن است"، در راستای پروژه جهانی سازی نئولیبرالیستی است؟

مقدمه:

با تصویب موضوعات کلی دستور کار پیشنهادی به کنگره دهم سازمان فدائیان خلق ایران- اکثریت و تعیین حدود زمان برگزاری کنگره در چهارمین اجلاس نوبتی شورای مرکزی سازمان در تاریخ 10 و 11 تیرماه 1385، انتظار داشتیم طبق وعده ای که رفیق بهزاد کریمی مسئول هیئت سیاسی- اجرایی سازمان در جوابیه نامه نخست ما "در دفاع از سوسیالیسم" تحت عنوان "پاسخ به يك خواست" داده بودند، پس از انتشار بیرونی اسناد ارائه شده به کنگره دهم فرصت زمانی مناسبی را برای بررسی و اعلام نظر رفقای داخل کشور فراهم سازند. متأسفانه قبل از آنکه این اسناد انتشار بیرونی یابند هیئت رئیسه شورای مرکزی سازمان در اطلاعیه 26 آذر 1385 خود برگزار کننده در تاریخ 19 بهمن 1385 را اعلام و عملاً این فرصت اندک را نیز از رفقای داخل کشور سلب نمود. علیرغم محدودیت های بوجود آمده از آنجائیکه می خواهیم و باید به سهم خود در برگزاری پر بار این کنگره نقشی داشته باشیم و در راستای باورهای خود و در ادامه بیان نظرات و مواضع مان کنگره دهم را حول مسائل محوری به چالش واداریم، مشتاقانه به پیشواز بحثهای مقدماتی کنگره می رویم. باشد که این تلاش در اعتلای جنبش سوسیالیستی و آرمانهای انسانی سهمی داشته باشد. همچنین امیدواریم دوستان فدایی داخل کشور به رغم

محدودیت های موجود و ناامیدی های ناشی از خط مشی و سیاست های سازمان، حضور مستقیم یا حضور فکری شان را از کنگره پیش رو دریغ ندارند.

در آغاز به مسئله جهانی سازی و جهانی شدن می پردازیم. موضوعی که کنگره نهم مجال بررسی جامع سند "فرایند جهانی شدن (گلوبالیزاسیون)، جهانی دیگر ممکن است" را نیافت و با رای تمایل کنگره صرفاً به صدور قراری در این زمینه بسنده کرد، انتخاب این موضوع به عنوان بحث آغازین به دلایل زیر انجام گرفت:

1- موضوع جهانی سازی و جهانی شدن از نظر ما یکی از چند محور اصلی مباحثی است که در سطح جنبش می تواند مطرح گردد. نحوه ی نگرش ما به این موضوع بخش عمده ای از تحلیل های سیاسی - اقتصادی ما را شکل داده و اشکال مبارزاتی مان را مشخص خواهد ساخت.

2- از آنجائیکه سند ارائه شده به کنگره نهم فرصت طرح و بررسی را نیافته بود، قاعدتاً بایستی به یکی از مباحث اصلی کنگره دهم تبدیل می گشت.

3- همانطوریکه قبلاً هم گفته ایم این سند (قرار) خمیرمایه نئولیبرالیستی داشته، در خوشبینانه ترین حالت نیمه سوسیال دمکراسی و نیمه کنیز گراست. از آنجایی که سند می تواند در برنامه و خط مشی سازمان نقش محوری ایفاء نماید، ما تمامی رفقای فدائی و سایر هواداران سوسیالیسم در کشورمان را به پرداختن پیگیر و مسئولانه به این موضوع فرا می خوانیم.

بخش اول این متن کنکاشی است کلی در خصوص موضوع جهانی سازی و جهانی شدن. در بخش دوم قرار کنگره نهم سازمان مورد نقد و بررسی قرار گرفته و در بخش سوم نیز سند پیشنهادی ما به کنگره دهم ارائه شده است. علیرغم ارتباط میان بخش های سه گانه، از آنجایی که در نظر داشتیم هر سه بخش بطور مجزا قابل ارائه و مطالعه باشد، گاه شاهد تکرارهایی در بخش های مختلف خواهیم بود، که پیشاپیش از این بابت پوزش می طلبیم. همچنین در سند پیشنهادی خود به کنگره دهم، ضمن بیان نقطه نظر همامان، سعی در حفظ شکل کلی سند (قرار) کنگره نهم داشته ایم.

## بخش اول ما و جهانی سازی

با تشدید روند جهانی سازی و در پی آن افتادن طشت رسوایی نظری، و بروز عواقب وخیم انسانی مادی در سطح جهان، امپریالیسم با دادن آدرس عوضی سعی در نجات این پروژه ارتجاعی دارد. نئولیبرالیسم با در هم ریختن مرزهای "جهانی سازی" و "جهانی شدن" و با نشان دادن نمودهای جهانی شدن در پی آن است که منطقی بودن و ناگزیری جهانی سازی سرمایه داری را نتیجه بگیرد. و آن را بعنوان واقعیت و الزام اجتماعی به خورد جهانیان بدهد. عقب نشینی و نظریه سازی ماجورانه روشنفکران و کارشناسان وابسته، نیروبخش سلطه گران جهانی شده است. لازم است تفاوت این دو مشخص گردد.

### 1- تفاوت بین جهانی سازی و جهانی شدن

جهانی سازی سرمایه داری پروژه ای اراده گرایانه و تحمیلی با اهداف امپریالیستی است، که در حقیقت عالی ترین مرحله امپریالیسم تاکنون می باشد. این فرایند در راستای سرمایه داری جهانی، شرکتهای فراملیتی و طفیلی ترین بخش سرمایه داری، یعنی سرمایه داری مالی قرار دارد. هدف آن انهدام تمامی سدها و موانع فرا روی سرمایه داری برای کسب سود بیشتر و انباشت سرمایه است. مهمترین سازکارهای جهانی سازی عبارتند از: سرمایه گذاری خارجی، افزایش تجارت خارجی، وام دادن و معاملات مالی که در نهایت به نفع قدرتهای مرکزی و به زیان اکثریت مردم جهان به پیش می رود.

سرمایه داری در پی تبدیل جهان به بازاری برای سرمایه گذاری و فروش محصولات خود می باشد. ادغام بازارهای جهانی و یک دست سازی اقتصاد جهانی تحت سلطه آمریکا از اهداف مهم این پروژه به شمار می رود. این فرایند که الگویی تکامل یافته از فعالیتهای فرامرزی بنگاه ها و شرکتهای چند ملیتی است، موجب افزایش سود و قدرت شرکتهای فوق و تضعیف کارگران گردیده است. نهایتاً آنکه استفاده از واژه امپریالیسم به جای جهانی سازی بی ربط نخواهد بود، چرا که این واژه دارای ارزش توصیفی و قدرت تبیینی بیشتری نسبت به جهانی سازی سرمایه داری است.

جهانی شدن همانطوریکه در سند (قرار) کنگره نهم هم آمده، " امری برآمده از تاریخ، فرآیندی ریشه دار و فرا گردی وسیع، گسترده و همه جانبه در عرصه های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی است که مرزهای ملی را در می نوردد و بعنوان واقعیتی انکار ناپذیر و در حال تکوین و تکامل است." اضافه می نمایم: این فرایند اجتناب ناپذیر که بسوی وحدتی تنگاتنگ و همه جانبه پیش می رود، در راستای تکامل اجتماعی بوده، و بشکلی تدریجی، پایدار و همه جانبه از گذشته ای دور آغاز شده و هر روز برشتاب آن افزوده می شود. این روند

موجب فشردگی فضا و مکان گردیده، به نحوی که جهان به دهکده ای کوچک و قابل دسترس در کمترین زمان ممکن تبدیل شده است. و بقول نویسندگان جوان مانیفست کمونیست، " مرآده همه جانبه و وابستگی متقابل و عالم گیر ملتها جایگزین انزوا و خودکفایی محلی و ملی کهن شده است. در تولید فکر نیز همان وضع تولید مادی حاکم است. آفریده های معنوی ملتهای مختلف دارای مشترک (تمام ملتها) می شود. یک سویه گی و تنگ نظری ملی بیش از پیش ناممکن می گردد و از ادبیات گوناگون ملی و محلی ادبیات جهانی سر بر می آورد".

پروژه ای که امروزه در سطح جهانی جاری است نه جهانی شدن، بلکه جهانی سازی تحمیلی با ویژگی های امپریالیستی است. جهانی سازی فرایندی ارتجاعی و در عین حال تحریف شده از جهانی شدن می باشد. سمت و سوی عام سیاسی این تحریف "راست جدید" است.

نئولیبرالیسم، اولین نمود راست جدید، در پی آنست که با نشان دادن نموده های جهانی شدن حقانیت جهانی سازی سرمایه داری را اثبات کند. در پی بروز ناکامی های مصیبت بار نئولیبرالیسم، نو محافظه کاری با پشتوانه ی سروری طلبی آشکار و نظامی گری به میدان آمده است که آن نیز شکست های پی در پی را تجربه می کند. نیازی به داشتن نبوغ فوق بشری نیست که جهانی سازی نه تنها با جهانی شدن انسانی و عادلانه هم سو نیست، بلکه در تقابل یکدیگر نیز قرار دارند. جهانی سازی در پی تبعیت ابدی کار از سرمایه است، و جهانی شدن فرایندی بسوی آزادی کار از یوغ سرمایه.

## 2- ایدئولوژی جهانی سازی

نئولیبرالیسم و نو محافظه کاری ایدئولوژی مدافع جهانی سازی سرمایه داری اند. ایدئولوگ های نئولیبرالیستی که از پشتوانه مالی شرکتهای بزرگ برخوردارند برای این پروژه که توسط نخبگان سیاسی - اقتصادی و آن هم به نفع اقلیتی ثروتمند اجرا می شود، هاله ای از تقدس بخشیده اند. آنها بواسطه تسلط شان به رسانه های عمومی، شبانه روز افکار عمومی را زیربمباران تبلیغاتی خود قرار داده اند که نئولیبرالیسم و پروژه جهانی سازی تنها راه توسعه جهانی و کاهش فقر است، آنها در توجیه تناقضات موجود بین واقعیت ها و ادعا هایشان اظهار می دارند: "هر چند که جهانی سازی سرمایه داری دارای اشکالاتی است و کامل نیست، اما تنها گزینه بشری و تنها نظام اقتصادی و سیاسی به حساب می آید."

نئولیبرالیسم مدافع آزادی اقتصادی یا بازار آزاد با "دولت کمینه" است، در این راستا کاستن از قدرت اتحادیه ها، حذف قوانین دولتی مانند مالیات و نظارت و خصوصی کردن امکانات رفاهی مانند بهداشت، آموزش و حمل و نقل، آزاد کردن تجارت و امور مالی، پایان دادن به تورم و تنظیم قیمت ها توسط بازار و همانند آنها را از هدفهای اصلی خود می داند. رسانه های سرمایه داری در پی گیری این اهداف و کاهش مالیات از ثروتمندان، حذف مقررات زیست محیطی، برچیدن آموزش همگانی، برنامه های رفاه اجتماعی، بی ثباتی اقتصادی، بیکاری، ناهنجاریهای اجتماعی و در عین حال سود بی سابقه برای ثروتمندان نقش اساسی به عهده دارند.

فروپاشی اتحاد شوروی و شکست سوسیال دموکراسی برگ برنده ای بود، که بعد از دهه 1980 طرفداران نئولیبرالیسم از آن استفاده کرده "پایان تاریخ" را بشارت دادند. به طوریکه این امر حتی به پاره ای از نیروهای مدعی چپ جهانی هم تسری یافت و آنها نیز به این باور رسیدند که دوران مارکسیسم و خصوصاً لنینیسم به پایان رسیده و سوسیالیسم را نمی توان بدیل سرمایه داری نامید. متأسفانه خلاء بوجود آمده با مدرنیست های سوسیال دموکراتی پر شده است که پایبندی چندانی به عدالت اجتماعی، حقوق بشر و نیازهای توده های محروم نداشته و از بررسی مسائل بنیادی به شکلی منظم طفره می روند.

تظاهرات دسامبر سال 1999 سیاتل و موج نا آرامی ها و اعتصاب های پی در پی فرانسه، ایتالیا، کره جنوبی، برزیل، ایالات متحده، آرژانتین، هند، ایران و بسیاری از کشورهای دیگر هر گونه نظر ورزی کاذب پایان سوسیالیسم و خاتمه مبارزه طبقاتی را رد کرده است. اما فاجعه در آن است که طبقات فرودست فاقد هماهنگی بین المللی و نیروی متعهد و قدرت رسانه ای لازم در برابر تهاجم امپریالیستی هستند.

چهره ی دیگر جهانی سازی سرمایه داری و سیاست های نئولیبرالیستی - نو محافظه کار، آمریکایی شدن است. هنری کیسینجر خیلی صریح و در عبارتی کوتاه مضمون جهانی سازی را اینچنین بیان نمود: "جهانی شدن فقط واژه دیگری است، هم معنای سلطه ایالات متحده" این سخنان نخوت آمیز حقیقت و جوهره پروژه جهانی سازی را که متأسفانه چپ های زیادی هم در جهان مجذوب آن شده اند، به وضوح مشخص می سازد. بی دلیل نیست که بیشترین توان اجرایی نهادهای سرمایه داری یعنی بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و سازمان تجارت جهانی - که در حقیقت نهادهای مجری پروژه جهانی سازی هستند - از طریق دولتهای سرمایه داری، خصوصاً ایالات متحد تأمین می گردد.

وجه دیگر جهانی سازی استیلای شرکتهای فراملیتی بر اقتصاد جهانی است. نه تنها فعالیتهای این شرکتهای فراملی است، بلکه مالکیت آنها نیز فراملی، یا بی دولت است و تابع دولتهای ملی نیست. این شرکتهای مهم ترین عامل برهم زدن نظام جهانی و تخریب اقتصادی، خصوصاً در کشورهای در حال توسعه هستند. آمار موید نقش و توان این شرکتهای و کشورهای کانونی خصوصاً ایالات متحده در اقتصاد جهانی و نهاد های جهانی سازی است.

• بیش از 25 درصد تولید جهانی، 70% تجارت جهانی و 80% سرمایه گذاری مستقیم خارجی در دست شرکت

های فراملیتی است.

• در آمد 200 شرکت فراملیتی در سال 2000 معادل یک چهارم کل اقتصاد جهان بود.  
• میزان فروش شرکتهای چند ملیتی در سال 1996 هفت تریلیون دلار و معادل 50% تولید ناخالص داخلی جهانی بود.

• از پانصد شرکت بزرگ فراملیتی، 179 شرکت (8/35%) آن دارای منشاء آمریکایی، 148 شرکت (6/29%) دارای منشاء اروپایی، 107 شرکت (4/21%) دارای منشاء ژاپنی و 66 شرکت (2/13%) از آن بقیه جهان می باشند.

یعنی 86/8% از آن سه قطب امپریالیستی امریکا، اروپا و ژاپن و کمتر از 6% سهم کشورهای پیرامونی موسوم به جهان سوم می باشد. آمار فوق بوضوح نشان می دهد که جهانی سازی پروژه ای امپریالیستی با مشخصات آمریکایی است. هرچقدر که کشورهای در حال توسعه در برابر شرکتهای چند ملیتی در مانده و آسیب پذیرند، کشورهای کانونی و توسعه یافته سرمایه داری، خصوصاً ایالات متحده از قدرت چانه زنی قابل ملاحظه ای با این شرکتهای برخوردارند.

ایالات متحده امریکا برای تقویت و تحکیم سلطه و حک مهر خود بر پروژه جهانی سازی به حالت تعرض در آمده است. در قرن بیست و یکم مناسب ترین ابزار برای حفظ سرکردگی اش ابزار نظامی است. واقعیت این است که پایه نظم جهانی نئولیبرالیستی موجود که اینجا و آنجا خود را به نو محافظه کاری تفویض می کند افزایش وابستگی بین المللی است، و جهانی شدن حقیقتاً که چیزی بیش از آمریکایی شدن نیست.

### 3- نهاد های جهانی سازی

از نهادهای مجری جهانی سازی می توان صندوق بین المللی پول (IMF)، بانک جهانی (WB)، سازمان تجارت جهانی (W.T.O)، گروه هشت (G-8) و بانک بازپرداخت بین المللی (BIS) را نام برد، تمامی این نهادها دارای ساختاری غیر دموکراتیک و غیر شفاف اند و آشکارا زیر سلطه سرمایه داری جهانی و ایالات متحده قرار دارند بطور مثال نیمی از آراء بانک جهانی متعلق به کشورهای G-8 و نیمی دیگر از آن بقیه اعضا است. برای اتخاذ تصمیم در صندوق بین المللی پول داشتن حداقل 85% آراء الزامی است و آمریکا با داشتن 17/87% آراء و حوزه یورو با 22/66% آراء همواره از حق وتو برخوردارند و طبق یک قرار نانوشته رئیس بانک جهانی همواره یک آمریکایی و مدیرعامل صندوق بین المللی پول یک اروپایی بوده است.

اولویت های بانک جهانی که در دهه 1970 تامین نیازهای پایه و حمایت از پروژه هایی بود که خدمات اقتصادی و اجتماعی را برای روستائیان فقیر تامین میکرد، در دهه 1990 با تشدید جهانی سازی به سمت سیاست های تعدیل ساختاری سوق یافت، که به رها کردن سرنوشت نیروی کار و مصرف کنندگان به سازکارهای بازار زیر سیطره فراملیتی ها می اندیشند و دولت نا مسئول در برابر مردم اما مسئول در برابر سرمایه جهانی را تحمیل می کنند. بانک جهانی بطور آشکار خود را متعهد به نفوذ سرمایه به کشورهای پیرامونی و توسعه نیافته از طریق شرکتهای فراملی نموده و طرح هایی را که بازارهای وسیعی را به روی عرضه کنندگان تجهیزات صنعتی در کشورهای امپریالیستی می گشاید، تامین مالی می کند، و هرگز از تصمیمات استراتژیک و اشنگتن فاصله نگرفته است.

دو نهاد بانک جهانی و صندوق بین المللی پول از اسرار آمیزترین موسسات جهانی هستند، که تقریباً هرگز پاسخگوی کسی هم نیستند و با عزمی راسخ مانع آن می شوند که قربانیان سیاست هایشان دریابند که سیاستهای اجراء شده در حق آنها چگونه تعیین می شوند. در پشت صحنه تأسیس سازمان تجارت جهانی هزار شرکت بزرگ فراملی قرار داشت که هدف شان یکسان سازی تعرفه ها و مقررات مالی و تجاری بود. رهبران منتخب کشورها کم ترین نقش و تاثیر را در گزینش رهبران و گردانندگان این نهاد مالی و تجاری نداشتند و سازمان تجارت جهانی عامل تحمیل تجارت به سبک معمول در کشورهای قدرتمند است که سرمایه بر حکومت آنها مسلط است.

### 4- سیاست های تعدیل ساختاری

سیاست تعدیل ساختاری پروژه ای سیاسی و استراتژی آگاهانه برای دگرگونی اجتماعی در سطح جهانی و ملی است. صندوق بین المللی پول و بانک جهانی دقیقاً در همین راستا و برای مدیریت بحران در سطح جهانی به نفع قدرت های اقتصادی جهان و اساساً برای تضمین بازپرداخت مستمر بدهی های کشورهای در حال توسعه و کم توسعه یافته به طلب کاران خارجی بکار گرفته شده اند. سیاست تعدیل ساختاری بر خلاف نام آن در پی تغییر ساختارها به شکلی است که شرایط برای سود دهی مالی سرمایه گذار در کوتاه مدت فراهم گردد، نه آنکه موجب رونق عمومی و یا گسترش بازار شود. قدم های لازم برای تعدیل ساختاری شامل: خصوصی کردن اموال دولتی، رها سازی بازار سرمایه، کنترل زدائی از قیمت ها و تجارت آزاد است. این سیاست مشوق سیاست های جذب سرمایه گذاران بدون توجه و رعایت حقوق کارگران و محیط زیست، کاهش هزینه های اجتماعی، ثبات پولی و برنامه های ریاضت کشی، اعمال نرخ های بالای سود، تاکید بر افزایش ذخایر ارزی، کاهش واردات و مصرف، آزادسازی جریان های سرمایه ای و خصوصی سازی بخش های دولتی است. تمامی این سیاستها بنا به

تجربه گسترده جهانی به ضرر طبقه کارگر و اقتشار پایین جامعه و در راستای نابودی محیط زیست عمل می کند. وام های بین المللی که توسط نهادهای مالی هدایت می شوند، اساساً برای تحت فشار قرار دادن کشورهای در حال توسعه به اجرای طرحها و سیاست های مورد قبول کارگزاران جهانی سازی و نیز برای ترساندن کشورهای وام گیرنده و حذف جسارت رویارویی با کشورهای امپریالیستی برای تغییر نظم اقتصاد بین الملل به کار رفته است. این در شرایطی است که بخش اعظم بودجه ملی و درآمدهای ارزی صرف بازپرداخت بدهی ها فوق می گردد. در بعضی از کشورها حتی تا 50 درصد درآمدهای ارزی صرف بازپرداخت اصل و فرع بدهی های خارجی می شود. رشد وام های بین المللی دو برابر سریع تر از رشد تجارت جهانی است. فاجعه ای که در پشت این سیاستهای مالی خوابیده بحدی آشکار و عیان است که برای درک آن نیازی به داشتن تحصیلات آکادمیک نمی باشد.

#### 5- نقش سرمایه داری مالی

جهانی سازی بر محور سرمایه مالی می چرخد. تاثیرات اقتصادی بویژه تاثیرات مالی، از جنبه های سیاسی، فناوری و فرهنگی مؤثرتر عمل می کند. وام ها، داد و ستدهای تامینی بهره و پول، خرید و فروش ارز، نقل و انتقال اوراق قرضه، اوراق بهادار و دارایی های اعتباری و ... از جمله ی این موارد اند. حدود 70% از فعالیت های اقتصاد جهانی سوداگری است و این فعالیتها بدون آنکه تاثیری در رشد تولید داشته و ارزش افزوده ای را موجب شوند، باعث انباشت ثروت می گردند. در سال 1988 حجم مبادلات ارزی روزانه بالغ بر 1500 میلیارد دلار می گردید، در حالی که حجم مبادلات کالایی و خدماتی جهانی در همان سال در حدود 6000 میلیارد دلار یعنی معادل چهار روز مبادلات ارزی بود. در سال 1971 تقریباً 90% معاملات مالی بین المللی ناشی از اقتصاد واقعی و 10% ناشی از معاملات صوری بود. در سال 1990 این درصدها معکوس گردید، و در سال 1995 این نسبت به 95% در مقابل 5% رسید. روندهای یادشده کما بیش ادامه دارند. هر روز شاهد انتقال منابع از تولید به داد و ستدهای قماری در بازارهای مالی هستیم. "امپریالیسم از طریق حسابهای مالی، وام، سرمایه گذاری خارجی به جایگاهی دست می یابد که نظامی گری به تنهایی نمی توانست دست یابد." (2) این سخن لنین هنوز بعد از 90 سال به قوت خود باقی است: "آنچه مشخصه امپریالیسم را تشکیل می دهد اتفاقاً سرمایه داری صنعتی نبوده بلکه سرمایه مالی است." (3) جهان در چنبره ی سرمایه مالی گرفتار آمده و هر روز بر این تنیدگی نامیمون افزوده می شود، "سیادت سرمایه ملی موجب افزایش ناموزونی ها و تضادهای موجود در درون اقتصاد جهانی شده است." (4) رشد تجارت جهانی طی 30 سال از 1970 تا 2000 پنج برابر رشد تولید جهانی در همین مدت بوده است. رشد 40 برابری تجارت جهانی در مقابل 8/2 برابری رشد تولید جهانی. ارزش مبادلات ارزی 60 برابر تجارت جهانی است. سودهای نجومی حاصل از مبادلات ارزی و معاملات مالی دیگر، ماحصل ارزش افزوده تولیدات مادی و غارت منابع طبیعی است. این روند ناموزون سرمایه داری را دچار بحران ساختاری ای نموده که تاریخ سرمایه تاکنون بخود ندیده و هر روز بر وخامت آن افزوده می شود. فرایند جهانی سازی چهارنعل بسوی ارضای سرمایه داری مالی می تازد، و این ولع سیری ناپذیر را نهایتی نیست. از طرفی دیگر تولیدات مادی جامعه جهانی نمی تواند پاسخگوی چنین اشتباهی باشد. سرمایه مالی چون زالویی بر پیکره سرمایه داری صنعتی چسبیده و ارتزاق پایان ناپذیر سرمایه مالی از پیکره سرمایه صنعتی هر دوی آنها را دچار بحران کرده است. جهانی سازی سرنوشت محتوم بشری نیست. از این فرآیند سرمایه داری می توان فراتر رفت و با پشت سر گذاشتن این پروژه ظالمانه، استثمارگرانه و ستمگرانه جهانی دیگر بنا نهاد. جهانی عاری از پروژه جهانی سازی، جهانی سوسیالیستی.

#### 6- جایگاه دولت در پروژه جهانی سازی

شرکتهای فراملیتی برای دستیابی به اهداف خود و در راستای پروژه جهانی سازی درصدد حذف و تضعیف دولت- ملت های توانمند و مخالف جهانی سازی هستند. البته این بدین معنا نیست که با تعمیق جهانی سازی سرمایه داری دولت - ملت ها دچار زوال گشته و از بین خواهند رفت. دولت همزاد نظام سرمایه داری است و هنوز هم دارای توانمندی های زیادی می باشد. ولی علیرغم ظاهر ثابت و بلا تغییر آن محتوای دولت دچار تغییرات اساسی گشته، از سوی دیگر دولت های توانمندی چون ایالات متحده، حوزه اروپا، ژاپن، چین و روسیه هنوز توان لازم برای مقابله با این روند را دارند. این پروژه در مرحله نخست شامل حال کشورهای در حال توسعه می شود. سرمایه داری جهانی برای وقفه ناپذیر گشتن جریان انباشت سرمایه و کسب سود بیشتر نیازمند تضعیف توان مقابله دولت - ملت های دارای توان اقتصادی، سیاسی و نظامی می باشد. خصوصاً دولت - ملت هایی که مخالف جهانی سازی است.

بدین منظور متمیزه کردن این کشورها با تمسک به مسائل قومی و ملی و مذهبی، ضمن از بین بردن توان مقابله آنها با تحمیل حکومتی متشکل از نخبگان سیاسی و اقتصادی وابسته به خود تحت عنوان دروغین دموکراسی، کشورهای فوق را به عوامل پیشبرنده سیاستهای خود تبدیل خواهد نمود. و بدین طریق ستاد و فرماندهی تصمیم

گیری دولتها به نهاد های فراملیتی و شرکتهای فرا ملی انتقال می یابد. نمود عینی تضعیف دولتهای ملی اینکه در فاصله بین سالهای 1945 تا 1990 تعداد دولتهای به رسمیت شناخته شده بیش از دو برابر شده است. این روند هنوز ادامه دارد و نقشه خاورمیانه بزرگ پنتاگون هم ادامه همین سیاست امپریالیستی است. انکای امپریالیسم نوین دیگر به دولت ملی، مرزهای جغرافیایی و مستعمرات خود نیست، بلکه به پشتوانه شرکتهای فرا ملیتی و تضعیف مرزهای ملی بدنبال سازماندهی دولتی جهانی است.

## 6-7- دموکراسی

نئولیبرالیسم مخالف دموکراسی واقعی و مشارکتی است و نو محافظه کاری از دموکراسی ظاهری پاسداری می کند، و از آنجائیکه افکاری عمومی و جنبش های مردمی امکان حکومت کردن را برای دیکتاتوری های عریان مشکل ساخته، این گرایش برای حفظ منافع خود به دموکراسی نخبگان روی آورده. دموکراسی نخبگان حکومت گروه کوچکی از جانب سرمایه بجای حکومتهای مستبد و دیکتاتوری فردگرایانه است. این خود نیز عاری از دموکراسی راستین و توده ای است. دموکراسی نخبگان حضور مردم را محدود به انتخاب این یا آن نخبه رقیب در روزهای انتخاباتی شدیداً کنترل شده، نموده است. در مقابل توده های مردم خواهان دموکراتیزه شدن عمیق جامعه می باشند. آنها بدنبال نوعی از دموکراسی هستند که طبقات مردم را توانمند می سازد و با مطیع ساختن دولت ها از جامعه یمدنی رهبران را وادار به پاسخگویی می کند.

مبلغان نئولیبرالیسم تا کنون بی وقفه نظریه ی نادرست و فریبنده خود را دایر بر ضرورت رشد یک جانبه و کامل سرمایه داری به هر شکل برای شکل گیری دموکراسی را تبلیغ می کرده اند. اما روز به روز بخش های گسترده ای از مردم در می یابند که بورژوازی سودجو و طماع کشورها که در چارچوب جهانی سازی رشد می کنند، عامل اصلی توقف فرایند دموکراسی بوده اند. آنها دشمنان نهادهای کارگری و سازمانهای مدنی که حافظ منافع اقشار پایین و عامل رشد آنها هستند، به شمار می آیند. با دعوت از سرمایه خارجی، سرکوب نهادهای کارگری میسرتر می شود. سرمایه داری کشور های کم توسعه، مصرف کننده ی مطیع، کارگران بی تشکل و جامعه ی گورستانی را می پسندد.

دموکراسی اساسی ترین بستر لازم برای پیشبرد سوسیالیسم است، و سوسیالیسم بدون دموکراسی نمیتواند وجود داشته باشد. سوسیالیسم بدون دموکراسی تنها کاریکاتوری از سوسیالیسم خواهد بود. در عین حال دموکراسی هم بدون سوسیالیسم نمیتواند تعمیق یافته و در لایه های اجتماع گسترش یابد. مبارزات کارگران در راستای تعمیق دموکراسی بوده و بدان عمق و معنا می بخشد. " کسی که تصمیم به تقویت دموکراسی می گیرد در واقع به تقویت و نه تضعیف جنبش سوسیالیستی کمک میکند. کسی که نبرد برای سوسیالیسم را ترک میکند هم جنبش کارگری و هم دموکراسی را به فراموشی می سپارد.

برای تعمیق دموکراسی و مدیریت دموکراتیک جوامع بشری برای پاسخگو نمودن دولتها و برای حل مسائل پیچیده جامعه جهانی در سطح محلی، ملی، منطقه ای و جهانی شرط لازم متشکل ساختن مردم در تشکل ها و اجتماعات سیاسی مناسب می باشد. " کارایی دموکراسی مستلزم آن است که مردم با سایر شهروندان احساس پیوند داشته باشند و چنین پیوندی در سازمانها و نهادهای گوناگون غیر تجاری شکل میگیرد.

نئولیبرالیسم و سیاستهای تعدیل ساختاری، دموکراسی را در کشورهای در حال توسعه محدود و دموکراتیزه شدن جامعه را مانع اند، این سیاستها قدرت حکومت کردن را از حکومتهایی که به طور دموکراتیک انتخاب شده اند سلب می کند. آنها نمی توانند تصمیمات اساسی همچون تعیین سیاستهای مالیاتی شان را اتخاذ کنند. چرا که

ضرایب مالیاتی در برنامه های تعدیل ساختاری تعیین شده است. کاهش هزینه های آموزشی، بهداشتی و عمرانی دموکراسی نوپای این کشورها را شکننده تر می کند. دموکراسی در کشورهای سرمایه داری برای عموم مردم صوری و سطحی و در عین حال ماهیتاً طبقاتی است. جهانی سازی سرمایه داری بدنبال حذف دستاوردهای دموکراتیک بشری از حیات سیاسی جامعه است. قطعنامه مجمع پارلمانی شورای اروپا در ژانویه 2006 در

ضدیت با کمونیست ها و غیر قانونی نمودن اتحادیه جوانان کمونیست جمهوری چک از نموده های عینی این یورش فاشیستی می باشد. نیم درصد ثروتمندان آمریکایی بیش از 80 درصد نمایندگان کنگره را انتخاب می کنند.

92 درصد نمایندگان کنگره و 88 درصد نمایندگان سنا در ایالات متحده آمریکا بیشترین هزینه را صرف انتخاب خود کرده اند. دموکراسی اگر صرفاً از طریق انتخابات و رای برقرار شود، همواره قابل خرید و فروش است.

برای اجتناب از این امر رایج در جوامع سرمایه داری بایستی به گسترش و تعمیق رادیکال دموکراسی دست زد. به این مفهوم که با اجتماعی کردن ابزار تولید، ایجاد ساختاری برای برقراری ارتباط متقابل با بدنه جامعه و

برنامه ریزی دموکراتیک، دموکراسی را به اقتصاد تعمیم داد.

مالکیت خصوصی با دموکراسی منافات دارد. جیمز مدیسون از نظریه پردازان عرصه سیاست آمریکا در سال 1792 صراحتاً اعلام نمود: " اگر حق رای باعث شود اعمال قدرت بر مالکیت در اختیار کسانی قرار گیرد که

سهمی در آن ندارند با آینده ای خطرناک روبرو خواهیم بود. " نئولیبرالیسم بدنبال لاپوشانی این موضوع می باشد.

تکامل آزاد هر فرد فقط هنگامی می تواند شرط تکامل آزاد همگان باشد که مالکیت خصوصی نابود شده باشد.

## 7-7- جهانی سازی و فرهنگ

سرمایه داری با فرهنگ های والا و مترقی بخصوص با ایده و فرهنگ سوسیالیستی توان رقابتی ندارد، و بجای رقابتی سالم سعی در سرگرم سازی و تحمیق توده هارا دارد. تا بدین طریق راه را بر اشکال انتقادی فرهنگ پیشرو ببندد. بنیادگرایی مذهبی و ناسیونالیسم کور و افراطی دقیقاً بدین منظور تقویت و تشدید می گردند. شکل گیری و گسترش فرهنگی خاص با مشخصات تجدد غربی، گسترش و جهانگیر شدن فرهنگ مصرفی سرمایه داری و جهانی شدن فرهنگ آمریکایی، چهره دیگر جهانی سازی سرمایه داری در عرصه فرهنگی است. حذف فرهنگهای ضعیف و خرده فرهنگ ها، از بین رفتن زبانهای متنوع جهانی از پیامدهای این پروژه امپریالیستی است. زبان انگلیسی زبان رسمی جهانی سازی است و زبانهای دیگر عموماً محکوم به زوال تدریجی اند. موسیقی پاپ آمریکایی، فیلم های هالیوودی و دیگر تولیدات فرهنگی آمریکایی به هنجارهای فرهنگی جهان تبدیل شده اند، و سهم قابل توجهی از مبادلات فرهنگی را در عرصه های جهانی به خود اختصاص داده اند. پر فروش ترین فیلمها و نوارها های موسیقی از آن شرکتهای آمریکایی است. در عرصه مطبوعات شرکتهای بزرگ فراملیتی (بخوان شرکتهای آمریکایی) با در اختیار داشتن ابزار تولید، مبادله، تبلیغات، حمل و نقل و ارتباطات بر زندگی سیاسی و فرهنگی توده های جهانی حاکم اند. و با کمک مطبوعات و کارگزاران مطبوعات و سایر وسائل تبلیغاتی آن را ترویج می کنند. در این بین تنها دموکراسی است که معنا و مفهومی ندارد. برای گریز از این تنگنا تنها راه، تملک این ابزارها توسط کارگران و زحمتکشان است. که هم می توان امکانات مادی برای تولید و بهره مندی مردم جهان از محصولات فرهنگی را فراهم ساخت و هم از دموکراسی با مشخصات مردمی سخن گفت.

## 7-8- بنیادگرایی مذهبی و ملی

تهاجم بی رحمانه نئولیبرالیسم، شکست سوسیالیسم شوروی و سوسیال دموکراسی متکی بر دولت رفاه کنیزی، موجب رشد بنیادگرایی های مذهبی و ناسیونالیسم افراطی گردیده است. سرمایه داری برای مقابله با سوسیالیسم مبادرت به ایجاد کمربندی سبز دور کشور اتحاد شوروی کرد. بنیادگرایی اسلامی از منابع مادی و امکانات مالی سرمایه داری نهایت استفاده را برد و متقابلاً خدمات شایانی نیز به جهان سرمایه داری انجام داد. گروههای جهادی همچون القاعده و طالبان، گروه ابوسیف و گروههای اسلامی چین با دلارهای آمریکایی و کشورهای مرجع عربی و اسلامی از شرق اندونزی تا غرب اروپا و جنوب آفریقا سازمان یافته و به هم مرتبط شدند. بنیادگرایی مذهبی موجود در خاورمیانه و پیرامون آن از پی آمدهای سیاست آمریکا در ارتباط با کمونیسم، اسرائیل و نفت بشمار می آید.

فقدان راه های واقع بینانه در هیچ مقطعی موجب تعطیلی مبارزات خلقها نگشته، بلکه بجای روش های مثبت و راه حل های ترقی خواهانه موجب روی آوردن و انحراف آنها به سوی راه حل های ارتجاعی و متعلق به گذشته شده است. هواخواهی از جنبش های بنیادگرایی مذهبی زائیده همین شرایط است. در واقع رقبای مذهبی بعد از جنگ سرد به عنوان مقاومت کنندگان خود خوانده در مقابل امپریالیسم جایگزین بسیاری از جنبش های سوسیالیستی شده اند.

درگیریهای قومی و ناسیونالیسم افراطی در سراسر جهان شعله ور گشته و قوم گرایی و مذهب در مقابل کشورهای پیرامونی قد علم کرده است. ناسیونالیسم قومی و بنیادگرایی مذهبی موجب بی ثباتی کشورها و تقویت امپریالیسم می گردد.

متأسفانه شدیدترین جنگها در تلاقی شکاف های قومی و مذهبی رخ داده است. برای از پا در آوردن میراث شوروی پانزده نوزاد نارس بدنیا آوردند، که قریب به اتفاق آنها ناتوان و حتی فاقد ساختارهای لازم برای اقتصاد سرمایه داری هستند. یوگسلاوی مخالف جهانی سازی چنان دریده شد که گویی اصلاً وجود نداشته است. خلق هایی که سالیان متمادی در کنار هم به دوستی و صلح زندگی کرده بودند در عرض چند روز به دشمنان تاریخی مبدل گشتند و از اعمال هیچ جنایتی در حق همدیگر کوتاهی نکردند. ترکیه، ایران، عراق، افغانستان، هند و پاکستان و... در لیست انتظار این پروژه ضد انسانی قرار دارند. نیمی از جنگ های قومی از سال 1989 به این سو یعنی پس از پایان جنگ سرد و آغاز مرحله نوین جهانی سازی و نظم نوین امپریالیستی صورت گرفته است.

علیرغم ادعای بعضی روشنفکران، بنیادگرایی ساخته امپریالیسم اساساً معضلی برای خود او نیست. این بنیادگرایی بعثت نداشتن تضاد اساسی با سرمایه داری، بعنوان بازیچه، مورد استفاده سرمایه داری قرار می گیرد. آمریکا و دولت های مورد حمایت آن مانند الجزایر، ترکیه، اردن، مصر و اسرائیل در دوران جنگ سرد برای مقابله با کمونیست ها اسلام گرایان را حمایت می کردند. وقتی از برژینسکی پرسیده شد که تسلیح و آموزش نظامی بنیادگرایان اسلامی در گذشته که تروریسم آینده را در پی داشت، موجب پیشمانی او شده است، پاسخ داد: "از منظر تاریخی کدام مهم تر است؟ پیدایش طالبان یا فروپاشی امپراتوری شوروی؟ تحریک مسلمانان یا آزادی

اروپاي مركزي و پايان جنگ سرد؟" (10) برخوردارهاي موضعي و موردی هم تأثيری اساسی در اين معادله نمیتواند داشته باشد. سودی که سرمایه داری جهانی از قبل بنيادگرایی بدست می آورد خیلی بیشتر از آن است که با اين زبان های ناچيز بتوان آنرا زیر سؤال برد. امپريالیسم با وجود درگیری ها و برخوردهایش با بنيادگرایی، همچنان از بنيادگرایی مذهبی و ناسیونالیسم قومی سود خواهد برد.

## 9-7- نفت و ذخایر طبیعی

سرمایه داری با رشد تولیدات مصرفی برای کسب سود بیشتر همراه با ترویج فرهنگ مصرف گرایی، ذخایر زمین خصوصاً مواد نفتی را مورد غارت و بهره برداری ایلغاری مدرن قرار داده است. ذخایر کره زمین آنچنان پر حاصل نیست که بتواند مدل رشد سرمایه داری در شکل موجود را برای بشریت و حتا فقط برای کشورهای ثروتمند، تا ابد تأمین نماید. برداشت بشریت با باز تولید اين منابع نه تنها متناسب نیست، بلکه قابل مقایسه هم نمی باشد. در صورت ادامه اين روند دیگر زمین مظهر فراواني طبیعی نخواهد بود و توان تأمین نیازهاي ما را نخواهد داشت. اين فرایند لجام گسيخته مبتني بر سودجویي سيري ناپذیر بطور دائم نه امکان پذیر است و نه پایدار خواهد ماند. نباید اجازه داد برای تأمین نیازهاي غير منطقي و استثمار گرانه يك پنجم از جمعیت جهان در کشورهای ثروتمند شمال، منابع طبیعی و ذخایر کره زمین اين چنین بي محابا تاراج گردد. اين روند، بي مسئوليتي در قبال نسل هاي آینده و بر علیه مردم کشورهای جهان سوم می باشد. در واقع سرمایه داری فراملیتی با بخطر انداختن محیط زیست و استفاده بي حساب و کتاب از ذخایر طبیعی، عملاً اين ذخایر را برای کسب سود بیشتر مختص خود نموده است.

مواد سوختي از جمله ي ذخایر طبیعی است که طی نیم قرن گذشته بر اثر استفاده غير مسئولانه رو به تقلیل نهاده و از سال 2010 اين روند محسوس تر خواهد شد. پس از آن نیز، نفت تنها برای کسانی که توان پرداخت مبالغ گزافي را داشته باشند، قابل استفاده خواهد بود. تولید دهها ميليون اتومبيل سواري در سال برای مصارف شخصي دخل ذخایر نفتی را در آورده است. تنها در کشور چین تولید اتومبيل در عرض یکسال از 1/6 ميليون دستگاه به 8/5 ميليون دستگاه در سال افزایش یافته است. از اين رو نفت و گاز محور مناقشات و تنش هاي آتي جهان خواهد بود. سرمایه داری جهانی و در راس آن ایالات متحده آمریکا برای مبارزه با رقیب آینده اش "چین" و دیگر رقبای امپريالیستی اش در اروپا و ژاپن احتیاج به ذخایر نفتی ارزان و فراواني دارد. جنگ خلیج فارس دقیقاً در راستای اين استراتژی امپريالیستی آمریکا تعريف میگردد.

گزارش بازنگري استراتژیک ارتش آمریکا حاکی از آنست که: "چین کشوري است که بزرگترین تهدید بالقوه را برای ارتش آمریکا دارد." چین پتانسیل لازم برای اين رقابت را داراست و رشد فناوري مخرب آن برتري سنتي آمریکا را تعديل می کند. بر اساس پیش بینی کارشناسان اقتصادي درآمد ناخالص ملي چین در سال 2015 از آمریکا پیشی خواهد گرفت. و تا سال 2050 قدرت خرید نسبي مردم چین از مردم آمریکا 43 درصد بیشتر، و بر اساس دلار به 78 درصد درآمد آمریکایی ها خواهد رسید.

## بخش دوم

### جهانی شدن و جهانی سازی

### نقد سند (قرار) کنگره نهم و سند پیشنهادي ما به کنگره دهم

در فقدان بدیل سوسیالیستی همواره شاهد رشد جنبش های ارتجاعي همچون نژادپرستی، تبعیض جنسي، دشمني و تنفر از بیگانگان، آنتی سمی تیسم، خصومت های قومی، بنيادگرایی مذهبي و .... بوده ایم.

در دفاع از سوسیالیسم (2) بخش دوم

جهانی شدن و جهانی سازی

نقد سند (قرار) کنگره نهم و سند پیشنهادي ما به کنگره دهم

## ۸- بدیل سرمایه داری

بجای سرمایه داری و پروژة امپريالیستی جهانی سازی گزینه های مختلفی طرح می شود. ولی در تقسیم بندی کلی می توان آنها را با نظام های اجتماعی مربوط به گذشته، حال و آینده مرتبط دانست. بطورکلي بدیل سرمایه داری را می توان به سه شکل کلی زیر طبقه بندی نمود:

۱. بازگشت به ارزشهای ماقبل سرمایه داری
۲. حفظ نظام سرمایه داری و اصلاح آن با رویکرد مجدد به دولت رفاه کینز <BR> سوسیالیستی

### ۱-۸- بازگشت به ارزشهای ماقبل سرمایه داری

جهانی سازی تمامی نظام های ماقبل سرمایه داری را به زیر امواج خود در هم می شکند، و هر آنچه را که متعلق به گذشته است به چالش و امیدارد. نیروهای واپسگرا از جایگاهی ارتجاعی به مخالفت با این پروسه برخاسته اند، بنیادگرایی مذهبی و شوونیسم نمودهایی از نیروهای مورد نظر می باشند. متأسفانه این راه حل های واهی و خیالی و واپسگرا از لحاظ سیاسی بسیج کننده هم هستند. و این وظیفه نیروهای ترقیخواه و عدالت طلب، خصوصاً کمونیست ها است که با یافتن و اکتشافی انسان گرایانه در تئوری و عمل در برابر این چالش و با تفکر جنایتکارانه حاصل از آن به مقابله برخیزند. یعنی ستیز علیه سرمایه داری و ارتجاع ماقبل سرمایه داری. مخالفت این گروه ها با جهانی سازی، ناشی از تضادهای آنتاگونیستی دو طبقه نیست، چه بسا در بین این طیف سرمایه داران و استثمارگرانی هم وجود دارند که به واسطه زیر ضرب قرار گرفتن باورهای دینی شان و یا خواسته های قومی شان با آن مخالف اند. و جالب آنکه سرمایه داری نیز در رفتاری متناقض از این بدیل های ارتجاعی بهره برداری دو سویه میکند. از طرفی با افشای چهره ارتجاعی آنها حقانیتی تاریخی را برای خود ترسیم میکند. از طرفی دیگر با ایجاد زمینه رشد این جنبش ها، رشد آلترناتیو سوسیالیستی و ترقی خواه را مانع می شود. در فقدان بدیل سوسیالیستی همواره شاهد رشد جنبش های ارتجاعی همچون نژادپرستی، تبعیض جنسی، دشمنی و تنفر از بیگانگان، آنتی سمی تیسم، خصومت های قومی، بنیادگرایی مذهبی و .... بوده ایم.

### ۲-۸- اصلاح نظام سرمایه داری

این گزینه در حقیقت بدیلی برای سرمایه داری نیست. هدف آن حفظ نظام سرمایه داری با اصلاح و انسانی تر کردن چهره آن می باشد. گرایش لیبرالی به همراه اکثریت سوسیال دمکرات ها با مختصر تفاوتی از طرفداران این گزینه می باشند. البته اصلاحات پیشنهادی آنها متناسب با ظرفیت ها و تعلقات شان متفاوت است. از اصلاحات سطحی تا اصلاحات نهادی و دگرگونی های دموکراتیک را می توان در برنامه های این طیف گسترده مشاهده نمود. ولی آنچه خط قرمز همگی آنها محسوب می شود، فراتر رفتن از نظام سرمایه داری و جایگزینی نظامی دیگر بجای آن می باشد.

دولت رفاه و دولت کینزی غایت ایده آل های طیف رادیکال این گروه بندی بشمار می آیند. با آغاز موج نئولیبرالیسم از دهه ۱۹۸۰ روز به روز عرصه بر آنها تنگتر شده، با فروپاشی دولت رفاه در تهاجم نئولیبرالیسم، شکستن کارگران متشکل، گسترش دامنه انباشت سرمایه با خصوصی سازی و جایگزینی رفاه جمعی با سوداگری و فردگرایی به عنوان ارزشهای دموکراسی لیبرالی رشد یافت و با فروپاشی شوروی این طرح با بی رحمی هر چه بیشتر دنبال گردید. پرچم دار این تهاجم نئولیبرالیستی حکومت های ریگان و تاجر بودند. سوسیال دمکرات ها و متحدین لیبرال آنها هنوز در حسرت سالهای دهه ۶۰ و ۷۰ بسر می برند و در رویاهای خود بازگشت به آن سالها را مجسم می سازند. این آرزویی عبث است. چرا که با شکست شوروی و غلبه نئولیبرالیسم، سرمایه داری دیگر نیازی به باج دهی به کارگران در قالب برنامه های سوسیال دمکراسی و دولت رفاه کینزی ندارد، نئولیبرالیسم معتقد است که "دولت رفاه به تقویت ساختار دولت و بسط قدرت حکومتی منجر می شود و پیامد این بسط مستقیم قدرت، قبض آزادی و خلاقیت، تحدید آشکار حوزه عمومی و تبدیل آن به یک نهاد سلطه گر تقدنپذیر و شبه فئودالی خواهد بود." این دولتها که در اوج شکوفایی سرمایه داری در سالهای پس از جنگ دوم جهانی و عمدتاً برای مقابله با جذابیت کشورهای سوسیالیستی و تضعیف جنبش توانمند کارگری که در موضعی تهاجمی قرار داشت، طراحی شده بودند. با فروپاشی شوروی و رو به ضعف نهادن جنبش کارگری و فرار گرفتن در موضع دفاعی، دولت رفاه فلسفه وجودی خود را از دست داده است. سیر فرایندهای اجتماعی در دو دهه اخیر آشکارا بیانگر این واقعیت تلخ می باشد.

### ۳-۸- سوسیالیسم

سوسیالیسم بعنوان آلترناتیوی با آرمانهای انسانی، عدالت خواه و دموکراتیک سالهاست که در برابر نظام سرمایه داری مبتنی بر استثمار و انباشت سرمایه مطرح است. با رشد و توسعه سرمایه داری و همزمان با تعمیق شکافهای طبقاتی، بی رحمانه تر شدن استثمار و انباشت سرمایه و تمرکز منابع مادی و ثروتهای جهان در دستان عده ای معدود، امکانات مادی و شرایطی عینی برای گذر به نظام سوسیالیستی بیشتر و بیشتر شده است. سالهاست که سرمایه داری ظرفیت های رشد خود را تضعیف شده می بیند و توسعه اقتصادی جهان دیگر متناسب با امکانات مادی بشری نیست. توسعه واقعی حتا با نیازها و اقتضائات توسعه سرمایه داری در تضاد است و با آن برخورد می کند. تضادهای ساختاری معروفی که ۱۵۰ سال پیش مارکس مورد تحلیل قرار دارد از قبیل اضافه

انباشت، مصرف نامکفی و گرایش به رکود با پروژه جهانی سازی تشدید شده و سرمایه داری عملاً به نظامی بازدارنده در مقابل توسعه جهانی تبدیل گردیده است.

امروز سخن از اصلاح نظام سرمایه داری و انسانی تر کردن آن، آب در هاون کوبیدن است. نیازهای بشری نه اصلاح سرمایه داری بلکه نظام نوین سوسیالیستی است. نئولیبرالیسم حاکم را نه می توان دمکرانیزه کرد و نه مطیع و رام ساخت. البته این به معنای نفی مبارزه مردم برای خواست های خود در چهارچوب نظام سرمایه داری نیست، بلکه هدف پیوند این خواستها و مبارزات با برنامه ای گسترده برای تحول و انقلاب می باشد. طرفداران آلترناتیو سوسیالیستی موظف به افشای هم زمان چهره و افسگرایانه جریانات بنیادگرا و شوونیست ها، در کنار کارکردهای امپریالیستی و جهانی سازی تحمیلی و روشن ساختن خطوط و صفوف خود در این مبارزه اند. همانطوری که گفته شد اتخاذ خط مشی عدالت طلب، انسان محور و دمکراسی خواه در تئوری و عمل در برابر جریانات ارتجاعی مخالف جهانی سازی از وظایف اصلی ما است.

آلترناتیو سوسیالیستی خواهان ایجاد شرایط لازم برای قدرت دادن به مردم به منظور در اختیار گرفتن امور زندگی خود و ایجاد اجتماعات مبتنی بر اندیشه های برابر، خیر مشترک و هماهنگ با محیط زیست، هستی، هم اندیشی، همکاری و انترناسیونالیسم است. موارد زیر را می توان بعنوان بخشی از برنامه انتقالی به نظام سوسیالیستی طرح نمود:

الغای فوری دیون جهان سوم.

معرفی مالیات توبین در مورد معاملات ارزی بین المللی.

حفظ کنترل های سرمایه.

معرفی در آمد اساسی جهانی.

کاهش هفته کاری.

دفاع از خدمات عمومی و ملی کردن دوباره صنایع خصوصی شده.

مالیات بندی پیشرو (تصادفی) بر خدمات مالی عمومی و باز توزیع ثروت و در آمد.

الغای کنترل مهاجرت و گسترش حقوق شهروندی.

برنامه ای برای پیشگیری از فاجعه ی زیست محیطی.

از بین بردن مجتمع های نظامی- صنعتی.

دفاع از آزادی های مدنی.

دفاع از صلح جهانی.

حذف نهادهای مالی و اقتصادی که جهانی سازی تحمیلی را بر عهده دارند.

## ۹- سوسیال فوروم جهانی

در غیاب جنبش کارگری و سازمانهای توده ای کلاسیک و در شرایطی که این تشکل ها از سرگیجه ناشی از شکست کشورهای سوسیالیستی و سوسیال دموکراسی در اروپای غربی خلاصی نیافته اند. جنبش سوسیال فوروم جهانی با نیرویی گسترده و در عین حال فزاینده به مقابله با جهانی سازی سرمایه داری برخاسته است.

سازماندهی مجدد جنبش کارگری و ایجاد جنبشی توفنده از اتحاد آن با جنبش سوسیال فوروم جهانی نیاز مبرم هر دو جنبش می باشد. هر چند که طیف های گسترده شرکت کننده در جنبش سوسیال فوروم جهانی از قبیل جنبش های طرفدار محیط زیست، زنان، طرفداران لغو بدهی های جهان سوم، طرفداران صلح، طرفداران دمکراسی،

گروه های خواهان هویت یابی قومی ... هر کدام از منظری به این جنبش پیوسته اند، و همگونی جنبش کارگری را در آن شاهد نیستیم، ولی قدر مسلم آنست که هر دو جنبش در مخالفت با پروژه جهانی سازی سرمایه داری به

همدیگر می رسند. برای دموکراتیک تر و توده ای تر شدن جنبش ضدسرمایه داری بایستی تمامی تلاش خود را بکار بندیم و آن را به جنبش برای جهانی شدن از پایین، دمکراتیک و عادلانه تبدیل کنیم. چرا که اساساً ماهیت

برنامه ضدژمونیک فراملیتی، مخالفت با جهانی سازی است نه جهانی شدن، و جنبش سوسیال فوروم جهانی خود جنبشی جهانی است. نگاه تحول طلبان خواستار نظام سوسیالیستی در مبارزه برای عدالت و دموکراسی، مبتنی بر

قدرت دادن به مردم و پرورش نظم نوین جهانی از پایین به بالاست. هم چنین جنبش مردمی برای جهانی شدن

عادلانه باید به میان کشورهای آفریقا، آمریکای لاتین، آسیای مرکزی و جنوبی نیز گسترش یابد. ارتباط زنده میان جنبش های اروپایی و کشورهای صنعتی و نیمه صنعتی با فوروم های کشورهای کم توسعه ضروری است.

همبستگی جنبش ضدجهانی سازی سرمایه داری و مشخصه بین المللی بودن، از نقاط قوت آن به شمار می رود.

که هر اس کارگران جهانی سازی را موجب گشته، بکار افتادن این سلاح نهایی توده ها نظام سرمایه را به لرزه درآورده. جنبش جهانی از پایین در حال شکل گیری و تحکیم صفوف خود می باشد. جنبشی که در سال ۲۰۰۱ با

حضور سی هزار نفر در شهر کوچک پورتو الگره در برزیل و در اعتراض به همایش سالانه اقتصادی جهان در شهر داووس سویس تولد جبهه مدنی را در مقابل جهانی سازی اعلام نمود و پس از آن نیز در اروپا، آسیا و

آمریکای لاتین ادامه یافت، نشان داد که بدیل ممکن در برابر سرمایه داری جهانی، جنبشی مردمی و فراملیتی با خواستی دموکراتیک و عدالت طلب است. اهداف مشترک این جنبش در مبارزه علیه جهانی سازی بر پایه خواستههای زیر هر روز گسترده تر می شود:

آزادی کار از استثمار سرمایه.  
مبارزه برای صلح.  
دفاع از آزادی های مدنی، آزادی بیان و رسانه ای.  
برچیدن بلوک های نظامی.  
مبارزه بخاطر حقوق بشر در ابعاد حقوق مدنی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی.  
مبارزه علیه تروریسم و نژادپرستی.  
مبارزه علیه تجاوزات امریالیستی.  
حمایت از محیط زیست.  
الغای دیون کشورهای پیرامونی افزایش دستمزدها و کاهش ساعات کاری.  
مبارزه برای ملی کردن مجدد صنایع خصوصی شده.  
الغای محدودیت های مهاجرتی.  
مالیات بندی بر معاملات ارزی و خدمات مالی برای مصارف آموزشی، بهداشتی و محیط زیست.

## ۱۰- وظایف ما

بخشی از نیروهای مدعی کمونیسم، سوسیالیسم و سوسیال دموکراسی با شکست اردوگاه سوسیالیستی و استحاله احزاب سوسیال دموکرات در حکومت های سرمایه داری دچار یاس و سرخوردگی گشته و بجای جذب توده های کارگری به صف سوسیالیسم انقلابی، خودشان بصورت اصلاح طلبان اقتصادی تغییر شکل داده و در ادامه به صف نئولیبرالها یوسته اند. حزب کارگر انگلستان و شخص تونی بلر را بعنوان نمونه عینی این جریان می توان مثال زد.

<

امروز وظیفه فوری طرفداران سوسیالیسم علمی عبارت است از:

مبارزه با یاس و سرخوردگی.  
شفافیت سازی در مبارزات مردمی.  
تاکید مجدد و ایستادگی بر مارکسیسم و دستاوردهای فکری آن در مقابل جریاناتی که سعی در استحاله و منسوخ نمودن آن دارند.

علیرغم تبلیغات بی امان نئولیبرالها مبارزه طبقاتی همچنان زنده است. هرچند که با غلبه نئولیبرالیسم و تشدید پروژه جهانی سازی از دهه ۱۹۸۰ به بعد ضرباتی فرساینده را متحمل شده است. شکست اعتصاب کارگران معادن یورکشایر را می توان نقطه عطفی در این رابطه بحساب آورد. اما با تعمیق شکافهای طبقاتی در دو دهه اخیر آگاهی طبقاتی نیز رشد یافته و اعتقاد به مبارزه طبقاتی در بین توده های مردم فزونی یافته است. آمارگیری موسسه گالو در بریتانیا در اوایل سالهای ۱۹۶۰ و در سالهای میانی ۱۹۹۰ حاکی از افزایش ۲۱ درصدی کسانی است که معتقدند مبارزه طبقاتی وجود دارد. این باور طی سی سال از ۶۰٪ به ۸۱٪ افزایش یافته است.

هدف فوری کمونیست ها ضمن تاکید بر مبارزه طبقاتی و تعمیق آگاهی طبقاتی زحمتکشان بایستی، "تشکل پرولتاریا به صورت طبقه، بر انداختن سلطه بورژوازی، تصرف قدرت سیاسی به دست پرولتاریا" (۱۲) باشد. این هدف هنوز هم از اهداف اصلی و در دستور کار کمونیستها و احزاب کارگری و اتحادیه های کارگری است. شعار "کارگران تمام کشورها متحد شوید" هنوز هم یگانه پاسخ مناسب به استراتژی جهانی انباشت سرمایه است.

صنعت نوین و کار دستمزدی نکبت بار تحمیل شده از سوی سرمایه داری جهانی هرگونه خصلت ملی را از کارگران زوده است. الزاماً در مقابل اردوی سرمایه جهانی، بایستی اردوی کار جهانی را متشکل نماییم. تشکل پرولتاریا بصورت طبقه ای جهانی و نوسازی سنت انترناسیونالیسم پرولتاری از وظایف عاجل کمونیست هاست. کمونیست ها در این مبارزه، مستقل از هر گونه ملیت منافع مشترک پرولتاریای جهانی را بر منافع ملی مقدم می شمارند، و همواره نماینده منافع تمامی جنبش کارگری به عنوان یک کل واحد هستند.

انترناسیونالیسم پرولتاری هسته و اساس سوسیالیسمی است که جایگزین سرمایه داری خواهد شد. طرفداران سوسیالیسم علمی ضمن استفاده از تجارب و دستاوردهای کشورهای سوسیالیستی و سوسیال دموکراسی اروپای غربی، کاستی های آنها را از خود خواهند زدود. اهمیت و نقش انترناسیونالیسم پرولتاری بمراتب بیشتر از قبل گشته است. در عین حال ایجاد گروه بندی های منطقه ای نیز دارای اهمیت بسزائی می باشد. استراتژی اتحاد خلقها بعنوان حلقه اتصال جنبش های اجتماعی و اتحادیه های کارگری در مقابل انترناسیونال سرمایه بایستی بکار گرفته شود.

ما نمی خواهیم در این برهه به جزئیات سوسیالیسمی که در پی آن هستیم بپردازیم، و نه باید هم چنین کنیم. زیرا سوسیالیسم فرایندی است پویا، و موضوع اصلی این فرآیند توجه به توانایی های آدمی و حذف بهره کشی، و تلاشی است برای محور ریشه های اجتماعی نابرابری. سوسیالیسم با تأمل بر آن چه طی سالیان متمادی در بافت نظم اجتماعی بافته شده است، بدون اینکه در مرداب پلیدی اعصار گذشته غرق شود در پی ساختن نظم اجتماعی نوینی است که هدف فوری آن محور کار مزدوری و نجات دوباره انسان از اسارت کهن و ساختن جهان نو و پدید آوردن انسانی تراز نوین است. ماهیت چنین انسانی نمی تواند در چهارچوب نظام سرمایه داری ظهور کند بلکه فقط در مبارزه علیه سرمایه داری است که چنین ماهیتی شکل می گیرد و در نظام سوسیالیستی متعالی می گردد. آنچه سوسیالیسم را به نقطه مقابل سرمایه داری مشخص می سازد، وجود حاکمیت پرولتاریاست، تحلیل ماتریالیستی تاریخ بعنوان میراث بنیادین مانیفیست گویای این امر بدیهی است.

از اهم وظایف طرفداران بدیل سوسیالیستی می توان موارد زیر را نام برد:  
احیاء و نوسازی انترناسیونالیسم پرولتری.  
اتحاد خلقها بعنوان حلقه واسط جنبش کارگری با جنبش سوسیال فوروم جهانی.  
تلاش برای تشکیل اتحادیه های منطقه ای برای ایجاد نظام همبستگی و پشتیبانی متقابل میان کشورهای پیرامونی و مبارزه با انحصارات امریالیستی.  
تلاش برای تجدید ساختار نظام سازمان ملل متحد و دموکراتیک تر شدن آن.  
کمک به شکل گیری جهان چندکانونی در سطح اقتصادی و سیاسی.  
تلاش برای کاستن از آثار مخرب حاکمیت جهانی امپریالیسم و سیاستهای آمریکایی کردن جهان.  
ایجاد ساختاری جدید برای حاکمیت جهان جهت پرداختن به فقر، رفاه جهانی و مسائل مربوط به آن.  
مبارزه ای گسترده و جهانی علیه تخریب محیط زیست.  
دفاع مستمر از حقوق اقلیت ها، زنان و کودکان در چارچوب دموکراسی ژرف و مشارکتی ارائه تعریف خردمندانه از دموکراسی پایدار و متکی بر عدالت اجتماعی به جای مفاهیم فریبنده نئولیبرالی و محدود سازانه انواع بنیادگرایان.  
تقویت همبستگی مردمی در میان ملت ها و قومیت هایی که می توانند متحداً در برابر ستم سرمایه ی بومی و جهانی راه رهایی را باز کنند.

## در دفاع از سوسیالیسم اتحاد نیاز مبرم جنبش دمکراتیک و طبقاتی ایران

واژه اتحاد رایج ترین اصطلاح در بین فعالین سیاسی اپوزیسیون ایران است. واژگانی مانند اتحاد، ائتلاف، جبهه متحد و همکاری های موردی علیرغم آنکه به کرات استفاده می گردد. متأسفانه به همان نسبت هم کمتر به کار گرفته می شود. وقتی نیروهای اپوزیسیون در مورد اتحاد و همکاری داد سخن سر می دهند، چنان دچار سرگیجه می شوی، انگار که نه خود اینان اند که هنوز گامی عملی در این راستا برداشته اند. درمی مانی که با این همه مشتاقان همکاری و فعالیت مشترک، چرا تاکنون هیچ گونه جبهه و ائتلاف و اتحاد سیاسی را در بین این نیروها شاهد نبوده ایم؟ آیا عامل استبداد و نیروی خارجی را در این امر تعیین کننده می دانیم؟ خود ما و این همه نیروهای متنوع، نقشی در این تشنیت و نابسامانی نداریم؟ حداقل از لحاظ نظری می دانیم که چنین نیست.  
و همه ی ما به درجاتی مقصریم. این امر نیازمند بازنگری اساسی در باورها و رفتارهای مان در خصوص روابط متقابل احزاب، احزاب با اعضای خود و فعالین سیاسی با توده های مردم است. برای دست یابی به جبهه ای واحد لازم است، اهداف اتحاد و سیاست های اجرائی اهداف فوق با خرد جمعی مجدداً تعریف گردند. نمی توان بدون درک واقعیت های تاریخی وارد عرصه ای شد، که احتمال حصول نتایج منفی آن بر مراتب بیشتر از نتایج مثبت اش می باشد. نهایتاً مشاهده می شود علیرغم رشد روحیه ی وحدت طلبی، متأسفانه فرهنگ تشنیت و انزوا طلبی قوی تر عمل می کند.

### ضرورت اتحاد

صرف به کارگیری مداوم واژه ی اتحاد توسط احزاب و سازمان های سیاسی اپوزیسیون و فعالین سیاسی، صدور قطعنامه و فراخوان و تدوین پلتفرم های متعدد در رابطه با امر اتحاد و همکاری نیروهای سیاسی، خود حاکی از

عینیت این نیاز است. از لحاظ نظری اکثریت قریب به اتفاق این جریان‌های سیاسی نیاز جنبش دموکراتیک و جنبش طبقاتی میهن‌مان را به مسئله اتحاد و یکپارچگی، نیروها در عرصه‌های مختلف باور نموده‌اند. آنها یقین دارند که به تنهایی قادر به تأمین اهداف مورد نظرشان نیستند.

متناسب با برنامه‌ای که ارائه می‌شود، و هدفی که تعریف می‌گردد، راه‌کارهایی هم برای آنها طرح می‌شود. هر برنامه‌ای سوای بیان آماج‌ها و اهداف‌اش، روش‌های دست‌یابی و متحدین خود را هم صراحتاً یا تلویحاً مشخص می‌سازد. حتی اگر تدوین‌کنندگان آن برنامه بخواهند از این مسئله طفره روند. برنامه ارائه شده خود، نیروهایی را که پتانسیل لازم برای فعالیت در راستای تحقق چنین امری را دارند، مشخص خواهد ساخت.

اتحاد می‌تواند در اشکال و ابعاد مختلف طرح و بکار گرفته شود. اتحاد می‌تواند همکاری و یا همراهی حول مسائل موردی مانند دفاع از آزادی زندانیان سیاسی باشد. یا ائتلافی باشد استراتژیک حول مسائل دموکراتیک، از قبیل نفی جمهوری اسلامی، مبارزه در راه دموکراسی، حقوق بشر و جمهوری خواهی. در ابعادی تنگ‌تر از اتحاد دموکراتیک، می‌توان اتحاد چپ را حول مبارزات طبقاتی شکل داد.

اتحاد چپ علاوه بر خواست‌های دموکراتیک و مبارزه برای دموکراسی و حقوق بشر، بایستی تأمین عدالت اجتماعی و گذر از سرمایه‌داری به نظام سوسیالیستی را در رأس آماج‌های خود قرار دهد. و علیرغم تفاوت‌های نظری دفاع از منافع طبقه کارگر گرانگه برنامه‌های این طیف می‌باشد. عالی‌ترین شکل اتحاد، اتحاد حزبی است.

اتحادی با پیوندهای مستحکم‌تر، برنامه‌های گسترده‌تر، جهت‌گیری‌های مشخص‌تر و دامنه‌های اختلافات محدودتر، نسبت به اتحاد جبهه‌ای. داشتن اساسنامه و برنامه و پیش‌بینی راه‌کارهای دست‌یابی به اهداف برنامه از مشخصه‌های حزبی است. هیچکدام از این اشکال اتحاد، نمی‌تواند جایگزین و آلترناتیو دیگری شود. وجود هر یک نافه

دیگری نیست. و حضور در یکی از این اتحادها مغایرت و منافاتی با حضور در اتحادی دیگر ندارد. هر چند که می‌توان برای حضور خود در این جمع‌ها اولویتی قایل شد. ولی به واسطه این تعیین اولویت‌ها نمی‌توان، اشکال دیگر همکاری را تعطیل نمود.

### همکاری‌های موردی

همانطوریکه گفته شد این شکل اتحاد دارای دامنه و ابعاد گسترده‌تری نسبت به اشکال دیگر می‌باشد. به اقتضای این گسترده‌گی، خواست‌های آن هم محدودتر و مشخص‌تر است. دفاع از آزادی زندانیان سیاسی، رفع تبعیض جنسی علیه زنان، مخالفت با جنگ، نفی ولایت فقیه و موارد مشابه، هرکدام می‌تواند موضوعی برای ایجاد جنبش توده‌ای و وسیع باشد. نمی‌توان کسی را از حضور در این پیکار مشترک بازداشت.

همراهی با تمامی جریان‌های معتقد به دموکراسی و حقوق بشر در این چارچوب امری لازم است. البته نسبت این همکاری و همراهی متناسب با شخصیت سیاسی آن جریان متفاوت و اشکال مختلفی خواهد داشت. تمامی نیروهای دموکرات و چپ، جریاناتی که دموکراسی و حقوق بشر را راج می‌نهند، در این مجموعه جای دارند. با بخشی از نیروهای طرفدار رژیم‌های سلطنتی و حکومت دینی که متعهد به حداقل‌هایی از دموکراسی و حقوق بشر هستند، در این موارد می‌توانیم همکاری داشته باشیم.

### اتحاد دموکراتیک

خواست‌های دموکراتیک از اساسی‌ترین خواست‌های مردم کشورمان می‌باشد. پس از گذشت ۲۸ سال از انقلاب بهمن ۵۷، انقلابی که برای تحقق خواست‌های دموکراتیک و عدالت اجتماعی و رفع شکاف‌های طبقاتی بوقوع پیوست. جنبش دموکراسی خواهی کشورمان نه تنها نتوانست به اهداف خود دست یابد، حتی در مواردی مجبور به عقب‌نشینی هم شد. حقوق فردی، حقوق زنان و حقوق بشر شدیدتر از قبل نقض می‌گردد.

عدالت اجتماعی و خواست‌های دموکراتیک مهم‌ترین و اصلی‌ترین خواست و نیاز توده‌هاست. صحبت از دموکراسی بدون رویکرد عدالت خواهانه، به مسخ دموکراسی خواهد انجامید. اگر خود را مقید به انتخاب از بین بد و بدتر ننمائیم، استبداد مذهبی حاکم تفاوت‌چندانی با سلف سلطنتی‌اش و آلترناتیو نئولیبرالیستی امپریالیسم، در تزییع منافع طبقات زحمتکش ندارند. تنها تفاوت در یافتن مکانی برای فریاد زدن است.

ما معتقدیم چپ مؤظف به تلفیق مبارزات دموکراتیک و مبارزات طبقاتی است. کم‌بهاء دادن به هر یک از آنها انحراف از سوسیالیسم علمی و در خدمت اردوی سرمایه‌است. بر همین اساس به اتحاد دموکراتیک حول دموکراسی، حقوق بشر و جمهوری خواهی با رویکردی عدالت خواه و در عین حال سکولار باور داریم. رفع ستم ملی و ستم جنسی و برقراری حکومتی دموکراتیک و مردمی از اهداف اصلی این اتحاد می‌باشد. گذشته از شیوه‌های مبارزاتی و تعلقات طبقاتی، التزام به آماج‌های فوق و اعتقاد به نفی جمهوری اسلامی و ترسیم خط حائل با رژیم‌های سلطنتی و مذهبی از ارکان اتحاد دموکراتیک خواهد بود. تلاش این جبهه صرفاً برای نفی استبداد نیست. دست‌یابی

به جامعه‌ای دموکراتیک و حکومتی مردمی خواست محوری این اتحاد می‌باشد. اتحاد استراتژیک با طرفداران مشروطه سلطنتی و مذهبی امری غیر منطقی و تشتت‌زاست. همکاری و همراهی ما با این نیروها صرفاً به مسائل موردی محدود می‌شود. اساساً همکاری ساختاری با جریاناتی که نظام فکری‌شان

غیر دمکراتیک و ارتجاعی است، نیروهایی که سرکوب دمکراسی، نقض حقوق بشر و حکومت استبدادی را در کارنامه خود دارند، اشتباهی محض به شمار می‌رود. امید به استفاده از امکانات رسانه‌ای آنها خیالی باطل است. دوستانی که تمام حیثیت خود را در این قمار باخته‌اند، می‌توانند نمونه‌ای از دست‌آورد این سیاست‌شان را در استفاده از امکانات آنها شاهد بیاورند. آنها برای رسیدن به اهداف‌شان تنها می‌خواهند، نیروهای چپ و دمکرات را همچون وسیله‌ای مورد استفاده قرار دهند.

برای اینکه اتحاد دمکراتیک رویکردی عدالت‌خواهانه داشته باشد، لازم است حضور نیروهای مترقی و چپ در این اتحاد قوی‌تر شود. هر چه حضور چپ پررنگ‌تر شود، رویکرد عدالت‌خواهانه در این اتحاد عمیق‌تر خواهد شد. هر جریان سیاسی با مشخصات و رنگ و بوی خود در این جبهه حضور خواهد یافت. درست است که این اتحاد بر پایه‌ی اشتراکات شکل خواهد گرفت، پویایی آن در پذیرش و شفافیت دادن اختلافات است.

از اینرو حضور چپ در این اتحاد نمی‌تواند مانع بیان نکته‌نظر و ارائه برنامه‌های خود باشد. در این پیکار چپ را الزامی به تعطیلی مبارزه طبقاتی نیست. چپ تعمیق مبارزات دمکراتیک را در راستای گسترش مبارزات طبقاتی می‌خواهد و می‌داند، و ارتباط دیالکتیکی آن دو را باور دارد. لزوم حضور فعال چپ در این عرصه از همین موارد ناشی می‌گردد. اتحاد گسترده چپ تضمینی است برای داشتن نقش مؤثر در اتحاد دمکراتیک کشورمان. چپ برای اینکه پیشکار و کارگذار و هوراکش دیگران نشود، لازم است صفوف خود را حول خواست‌های طبقاتی و ارزش‌های سوسیالیستی متمرکز سازد. مبارزات طبقاتی را با مبارزات دمکراتیک هماهنگ سازد. چپ نبایستی پرچم دمکراسی خواهی را به دست افراد مردد، طرفداران نئولیبرالیسم، نیروهای ارتجاعی، سلطنت طلب و اصلاح طلبان مذهبی و حکومتی و اگذار نماید.

اعاده حیثیت از سرکوب‌گران مدافع سلطنت و ولایت فقیه از وظایف چپ و نیروهای دمکرات نمی‌باشد. ما نمی‌توانیم اندک نیرو و اعتبار خود را صرف چنین کاری سرانجامی نمائیم. این از وظایف تاریخی خود آنهاست. اتحاد نمی‌تواند صرفاً بر پایه اعتماد متقابل بنا گشته و پایدار بماند. همچنین بایستی توجه نمود که اتحاد صرفاً برای اتحاد نیست. بلکه ابزاری است برای پیشبرد و تحقق اهدافی دیگر. ساختارسازی برای اتحاد امری ضروری است ولی کافی نمی‌باشد. هر ساختاری هدف و پروژه‌ای را دنبال می‌کند و با وجود آنهاست که معنا می‌یابد. پس در هر اتحادی وجود ساختار و هدف به همراه هم لازم است. حفظ ساختار به هر قیمتی موجب بیهوده‌گی و انفعال کل ساختار خواهد شد. هر ساختاری بجز برنامه و اهداف، بایستی سیاست‌های روشنی را جهت رسیدن به آن اهداف ارائه نماید. مبارزه در راستای اهداف و پروژه تعریف شده، موجب پایداری ساختار و معیاری برای سنجش و کارایی اعضای آن ساختار خواهد بود.

احزاب و سازمان‌ها پایه و ارکان هر اتحاد سیاسی را تشکیل می‌دهند. با روحیه ضد حزبی نه تنها شکل‌گیری اتحاد جبهه‌ای ممکن نیست. بلکه حرکتی واپس‌گرایانه خواهد بود. سیاست‌های هر حزبی متناسب با توان آن حزب در داخل اتحادها حس خواهد شد. لازمه اتحاد، کنار گذاشتن برنامه و کار حزبی نیست، و جبهه هم نمی‌تواند جایگزین حزب شود. هر حزبی طبیعتاً با برنامه و آماج‌های خود در اتحاد شرکت و با شهروندان سخن خواهد گفت. و سعی خواهد نمود نقش خود را در درون ساختار متحد پررنگ‌تر سازد. اتحاد امری نظری است که بر بستر مبارزه تحقق خواهد یافت. و برای شکل‌گیری آن داشتن روحیه اتحاد لازم است. اتحاد امری سلبی و هم‌ایجابی است. و هیچ اتحادی نمی‌تواند از کنار شخصیت‌های منفرد سیاسی، فرهنگی و علمی به آسانی عبور کند. تمامی نیروهای دمکرات، چپ، دمکرات، ملی، و جنبش‌های اجتماعی معتقد به دمکراسی، حقوق بشر، جمهوری سکولار، حذف ستم ملی و جنسی در زمره متحدین ما در اتحادی دمکراتیک به شمار می‌آیند.

## اتحاد چپ

در فرهنگ سیاسی به خصوص فرهنگ سیاسی ایران، چپ مسامحتاً به نیروهای اطلاق می‌شود، که خواهان نفی استثمار انسان، معتقد به مبارزه طبقاتی و در پی برقراری نظام سوسیالیستی هستند. در این مبارزه چپ جانبدار و مدافع حقوق کارگران و زحمتکش‌ان و بر علیه اردوی سرمایه است. بطور کلی چپ صفتی سوسیالیستی است. در شرایطی که طرفداران نئولیبرالیسم سعی در کمرنگ کردن تفاوت‌های چپ با جریان‌های بورژوازی هستند، بهتر است در استفاده از عبارت چپ بر صفت سوسیالیستی آن تأکید کنیم.

تنوع فکری چپ نه تنها بازدارنده نیست، بلکه موجب پویایی و شکوفایی آن خواهد بود. چپ با بهره‌گیری از بینش مارکسیستی در برخورد با پدیده‌های اجتماعی و تحلیل ماتریالیستی و دیالکتیکی در پی ایجاد تحولات بالنده اجتماعی است. در جریان این تحولات مداخله آگاهانه انسان را شرط لازم و البته نه کافی، برای گام برداشتن در راستای تکامل اجتماعی می‌داند.

به همین دلیل خواهان مداخله‌ی مؤثر نیروهای پیرو سوسیالیسم علمی در مبارزات سیاسی - اجتماعی و تحولات جوامع انسانی می‌باشند. این چپ سوسیالیسم را نظامی اجتماعی و آلترناتیو بالقوه نظام سرمایه‌داری می‌داند، و برقراری آن را بعنوان نظامی ارزشی به فردائی موهوم محول نمی‌کند. کسانی که صرفاً بر ارزشی بودن

سوسیالیسم تأکید می‌ورزند و مبارزه در راه برقراری سوسیالیسم را در شرایط کنونی مردود می‌شمارند، در زمره چپ‌های مرددی قرار دارند، که در اردوی چپ متحدین ثابت قدم و قابل اتکائی به شمار نمی‌آیند. هرچند آنها متحدین با ارزشی برای چپ در مبارزات دموکراتیک هستند.

نیاز میرم به دگرگونی‌های سیاسی و آستن حوادث بودن جامعه ایران، ضرورت وحدت گسترده چپ را اقتضاء می‌کند. این اتحاد در تقابل با اتحاد دموکراتیک نبوده، بلکه تلاشی در راستای دموکراتیزه و رادیکالیزه کردن جنبش دموکراسی خواهی است. نیروهایی که نخواهند و یا نتوانند در این راستا گام بردارند، خواسته و یا نخواستہ آب به آسیاب دشمن طبقاتی کارگران و زحمتکشان می‌ریزند. اگر امروز پس از گذشت ۲۸ سال، جمهوری اسلامی همچنان پابرجاست. بخشی از مسئولیت آن متوجه نیروهای سیاسی جامعه به خصوص چپ می‌باشد. چپی که ادعای دفاع از منافع طبقاتی کارگران را دارد، چپی که خود را مسلح به بینش مارکسیستی می‌داند، بر میراث نظری لنین مباحث می‌کند.

چرا از درک این واقعیت ساده عاجز است؟ مسلماً عامل استبداد جمهوری اسلامی و ترفندهای امنیتی آن در ایجاد شبهه و اختلاف در بین اپوزیسیون، به خصوص اپوزیسیون چپ نقش مهمی داشته است. یونسی وزیر اطلاعات خاتمی در واپسین مصاحبه‌های خود صراحتاً به نقش جمهوری اسلامی در ممانعت از شکل‌گیری اپوزیسیون متحد اعتراف نمود. ولی سؤالی که همچنان مطرح است این که چرا نیروهای اپوزیسیون و چپ برای برون رفت از این دامگه دشمن چاره‌ای نمی‌اندیشند و اقدامی نمی‌نمایند؟ مسلماً عوامل زیادی در این امر دخیل اند. ولی اختلافات شخصی و ترجیح منافع فردی و گروهی به منافع کل جنبش دموکراتیک و طبقاتی و استیلای فرهنگ استبدادی و فرد محوری از عوامل اصلی این تشنّت به شمار می‌آیند.

فروپاشی شوروی و غلبه نئولیبرالیسم، چپ را دچار بحران ساخت. هرچند پس از دو دهه چپ جهانی از زیر این آوار بیرون آمده، با تجدید آرایش و با اتکاء به تجارب کسب شده نقش خود را ارتقاء می‌دهد. تجربه انقلاب بهمین ۵۷ به همراه دو عامل فوق چپ ایران را دچار بحرانی ساخته است که هنوز سنگینی آن را روی دوش خود احساس می‌کند. چپ در گستره جهانی دچار بحران ایدئولوژیک و هویتی شد.

ولی توانست آن را پشت سر گذاشته و بالنده تر از قبل از این مرحله هم گذر کند. اما چپ ایران در پی سیاست‌های سرکوب و ترور و خفقان سیاسی نتوانست ارتباطی ارگانیک با طبقه کارگر برقرار سازد، و از پایگاه اجتماعی خود گسست. نابودی تشکیلات احزاب و سازمان‌های چپ، مهاجرت کادرها و رهبران شان به خارج و طولانی شدن زمان مهاجرت موجب از بین رفتن فضای گفتگو و گسست بین نسل‌ها و فعالان چپ گردید. و دمیده شدن خون تازه در رگ‌های چپ و تشکیلات چپ را مانع شد. بحران رهبری ناشی از گسست از پایگاه اجتماعی چپ موجب تضعیف نقش تفکر پرولتری در رهبری جریانات چپ، و رشد تفکر افشار بینابینی به واسطه حضور وسیع شان در بین احزاب چپ گردید. این بحران رشد تفکرات انحرافی و رفرمیستی محض در قالب نظام سرمایه داری را در پی داشت. تفکرات سوسیال دموکراسی برآمد منطقی این گرایش بود. که گریبان اکثر جریانات چپ به خصوص سازمان‌ها را فرا گرفته است. ضعف تئوریک و عدم توان تحلیل مسائل جهانی، منطقه‌ای و ملی، به کار بست سیاست‌های مقطعی و دنباله روانه ناشی از این گرایش‌ها و برخوردهای غیر دموکراتیک تشکیلاتی، موجب ریزش نیروهای چپ و جدایی گسترده کادرهای تشکیلاتی از تشکیلات سابق شان گردید. از طرفی بخش دیگری از نیروهای باقی مانده با مجیزه‌گویی از نئولیبرالیسم، اکثر این تشکیلات چپ را از محتوا خالی کردند. این روند انحراف به راست گسترده در بین نیروهای چپ، احزاب و سازمان‌های معتقد به سوسیالیسم علمی را به عدم همکاری با نیروهای دمکرات و سوسیال دمکرات واداشته، و از ترس اینکه مبدا خصلت کمونیستی خود را از دست دهند دچار سکتاریسم نموده، و رفتار غیر منطقی و انزواطلبانه را درون خود نهادینه کنند.

علیرغم بحران‌ها و ضربات وارده، فلسفه وجودی چپ هیچگاه زیر سؤال نرفته و چپ را به بحران موجودیت دچار ساخته است. آنچه امروز ضعف چپ محسوب می‌شود، و چپ ایران را بشدت آزار می‌دهد، تشنّت و تفرقه موجود در بین نیروهای چپ است. امروز میرم ترین وظیفه چپ غلبه بر روحیه تفرقه و تشنّت است. مطمئناً صف آرابی متحد چپ موجب گسترش تفکرات رادیکال و مارکسیست - لنینیستی در میان چپ ایران خواهد شد. همانطوری که گفتیم، مهمترین وظیفه چپ اتحاد نیروهای متفرق و متشنّت خود زیر پرچم سوسیالیسم است. چپ با نیرویی متحد خواهد توانست در مبارزات دمکراتیک کشورمان نقشی در خور ایفاء نماید. در صورت تحقق چنین امری مطمئناً وزن و اعتبار چپ در بین نیروهای اپوزیسیون و متحدین ما در جبهه دمکراتیک افزایش خواهد یافت و تمایل آنها را به همکاری و اتحاد با چپ را موجب خواهد شد.

اتحاد چپ می‌تواند هسته اتحاد گسترده دمکراتیک در کشورمان باشد. اتحاد چپ موجب افزایش تحریک رقیبای سیاسی چپ نیز خواهد شد. نیروهای چپ اگر بدون اتحاد گسترده گردان‌های چپ و انسجام تشکیلاتی خود وارد تعامل و همکاری با سایر نیروها برای ایجاد اتحاد دمکراتیک شوند. یقیناً نخواهند توانست حرکتی مستقل از خود ارائه دهند و برنامه خود را عرضه و صف مستقل چپ را شکل دهند. و چه بسا به کارگزاران و هوراکشان جریانات قوی تر از خود تبدیل شوند. چپ بایستی متحداً و با برنامه و آماج‌های خود در اتحاد دمکراتیک شرکت کند. اما بایستی توجه نمود که نه تحولات اجتماعی و نه توده‌های مردم تا ابد منتظر ما برای شکل دهی اتحاد چپ نخواهند ماند. این اتحاد را امروز باید سازمان دهی کرد. در روزهای بحرانی و در جریان تحولات تاریخی

فرصتی برای شکل دهی چنین امری نخواهد بود. و مورد دیگر آنکه جریانات چپ به واسطه عدم شکل گیری اتحاد چپ نمی توانند وظایف دمکراتیک خود و به تبع آن حضور در جبهه ای با مشارکت نیروهای دمکرات را به بعد از اتحاد چپ حواله نمایند.

## برنامه و وظایف چپ

چپ برای حضور در هر اتحادی و در جریان مبارزات سیاسی خود اهدافی را دنبال می نماید، که از اهم آن می توان موارد زیر را برشمرد:

- دفاع پیگیر از دمکراسی مشارکتی و مردمی، و تلاش برای تعمیق آن به لایه های زیرین جامعه
  - برقراری نظام سوسیالیستی بعنوان بدیل و آلترناتیو نظام سرمایه داری.
  - نفی استثمار انسان از انسان و دگرگونی مناسبات اجتماعی به نفع کارگران و زحمتکشان.
  - تلاش برای سازماندهی سیاسی و طبقاتی طبقه کارگر و رشد آگاهی های سیاسی و طبقاتی آن.
  - جانبداری از اردوی کار در مبارزات طبقاتی بر علیه اردوی سرمایه.
  - مبارزه برای اتحاد طبقاتی کارگران و زحمتکشان، و دفاع از انترناسیونالیسم پرولتری.
  - مبارزه علیه غارتگری های امپریالیسم و سیاست های نئولیبرالیستی آن.
  - دفاع از صلح و محیط زیست.
  - دفاع از حقوق اقلیت های ملی، مذهبی، زنان و کودکان.
- در این مبارزه کمونیست ها و سوسیالیست ها در اردوی چپ به همراه متحدین خود در جنبش های اجتماعی، منتقدین جهانی سازی سرمایه داری، اتحادیه های کارگری برای تحقق آماج هایش تلاش می ورزند.

## ساختار اتحاد چپ

در این بلبشو و تشنت و تفرقه چپ، بخشی از چپ های مردد و استحاله یافته که به سوسیال دمکراسی گرایش پیدا کرده اند، و مدافع "جهانی سازی" یا به قول خودشان "جهانی شدن" گشته اند. خواهان تشکیل حزب چپ با صفاتی چون دمکرات، مدرن، نوین، فراگیر، تأثیرگذار و... شده اند. گویی با اضافه کردن پسوند های فوق حزب مورد نظرشان مالک چنین خصوصیتی خواهد شد.

آنها می خواهند نیروهای پراکنده چپ را که ۲۸ سال است هنوز نتوانسته اند، حتی حول کمترین خواست های خود به کوچک ترین تعامل و همکاری دست یازد، را حول خواست های اساسی و استراتژیک در حزبی واحد گرد هم آورند. علیرغم اینکه حزب مورد نظر آنها چیزی به غیر از احزاب سوسیال دمکرات اروپایی نیست. چرا این دوستان نمی خواهند حزب مورد نظر را صریحاً و با نام شناخته شده اش معرفی نمایند؟ آیا به غیر از این است که زیر نام جذاب و در عین حال کلی "چپ" و با پسوندهای دهان پرکن قصد کلاه برداری سیاسی دارند؟ آنها می خواهند با تمسک به این نام مجعول بخشی از نیروهای چپ و معتقدین به سوسیالیسم علمی را به سوی خود به کشانند. حزبی که با جعل و دزدی و کژراهه گی آغاز می کند، یقیناً عاقبت به خیر نخواهد شد.

ما اعتقادی به تشکیل حزب چپ با مشخصات و پسوند های فوق نداریم، و مطمئنیم چنین حزبی در صورت تشکیل به جمع کوچکی از طرفداران منفرد سوسیال دمکراسی و احزاب و سازمان های استحاله یافته در سوسیال دمکراسی محدود خواهد شد. این حزب جدید که صرفاً نامی به نام های موجود و عددی بر تعداد تشکیلات موجود چپ خواهد افزود، حتا در اندازه و قواره احزاب موجود هم برآمد نخواهد داشت.

از طرفی ما تعدد و تشنت احزاب و سازمان های چپ را برآیند طبقات اجتماعی و اقشار بینابینی نمی دانیم. این تعدد حاصل تفکرات خورده بورژوازی و فرهنگ مبتنی بر فردگرایی و استبدادی، حاکم بر ماست. تشکل های چپ که تعداد آنها شاید از یک صد هم فراتر رود، را می توان در سه و یا حداکثر چهار حزب سیاسی طبقه بندی نمود.

حزب سوسیال دمکرات شاید بتواند در انتها الیه راست طیف چپ جای گیرد. ولی در پروسه مبارزات طبقاتی زیاد نمی توان روی آن حزب حساب کرد. تا رسیدن به آن منزل تشکیل جبهه ای از احزاب، سازمانها و شخصیت های منفرد چپ را امری منطقی، ضروری و در دستور روز می دانیم. سازمان ما بنابه سابقه تاریخی اش، توان لازم برای همکاری با اکثر قریب به اتفاق سازمان ها و احزاب چپ را داراست. از این رو ضروری است، هم گام با تلاش برای سازماندهی اتحادی دمکراتیک با مشارکت نیروهای دمکرات و جمهوری خواه نسبت به شکل گیری اتحاد چپ با مشارکت گسترده احزاب و سازمان های چپ به همراه شخصیت های منفرد سیاسی، فرهنگی و علمی چپ کشورمان مساعدت نمائیم.

## اتحاد حزبی

عالی ترین شکل اتحاد، اتحاد حزبی است. یکپارچگی طبقه کارگر شرط اساسی برای توانایی عملکرد حزب بشمار

می‌آید. به همین دلیل نمی‌توان منکر ضرورت حزب یکپارچه و مقتدر طبقه کارگر بود. اساساً تشکیلات پیش شرط هر اقدام تحول طلبانه ای است. طبقه کارگر نیز برای حفظ استقلال خود از کلیه احزاب بورژوازی به حزب سیاسی خود نیازمند است. "بدون حزب سیاسی، پرولتاریا هرگز به مبارزه آگاهانه طبقاتی نخواهد رسید. بدون چنین تشکیلاتی طبقه کارگر محکوم به ناتوانی است."

(و.ای. لنین- وظایف فوری ما) طبقه کارگر برای سازماندهی قدرت طبقاتی خود و متحد کردن کلیه زحمتکشان و ستمکشان، نخست باید به سازمان یابی خود در یک حزب پیشرو و انقلابی بپردازد. حزب طبقه کارگر محصول پیکار طبقه کارگر و کانون مبارزه آگاهی طبقاتی پرولتاریاست. حزب کارگر حاصل اقدام آگاهانه پیش‌آهنگ آگاه است، و شکل مستقلی از آگاهی طبقاتی پرولتاریاست. چیرگی بر بحران عقیدتی و دستیابی به آگاهی طبقاتی راه حل چنین کاری است. طبقه کارگر برای مقابله با جهانی سازی سرمایه داری نیازمند حزب سیاسی و گسترش سازماندهی طبقه خود می‌باشد. متأسفانه علیرغم نیاز چپ ایران به حزب متحد و مقتدر طبقه کارگر، از این خواست فرسنگ‌ها دور هستیم. شکل‌گیری حزب طبقه کارگر، نیاز مبرم طبقه کارگر ایران و ابزار لازم برای پیشبرد و تعمیق مبارزات طبقاتی، وظیفه همین امروز طبقه کارگر و چپ وفادار به سوسیالیسم، کشورمان است.

وحدت سازمان فدائیان خلق ایران- اکثریت و اتحاد فدائیان خلق ایران در خدمت و در راستای وحدت چپ می‌باشد. ما نه تنها این وحدت را امری خجسته میدانیم، معتقدیم که این دو سازمان می‌توانند با وحدت خود و دعوت از سایر جریانات چپ برای پیوستن به این اتحاد موجب وحدت و یکپارچگی نیروهای چپ کشورمان گردند. اگر این دو سازمان با داشتن اشتراکات زیاد نتوانند با یکدیگر متحد شوند، اصولاً نمی‌توانند از وحدت گسترده چپ سخن به میان آورند.

به باور ما جدایی این دو سازمان اساساً نه بر مبنای دلایل منطقی، بلکه بنا به علل غیر قابل توجیه و غیر دمکراتیک بود. و هیچ دلیلی هم برای ادامه آن وجود ندارد. این دو سازمان فراتر از اتحاد در قالب چپ می‌توانند در چارچوب تشکیلاتی واحد گرد هم آیند. تفکر غالب در هر دو سازمان با تفاوت‌هایی به سوسیال دمکراسی نزدیک است. هرچند گرایش رادیکال در سازمان اتحاد فدائیان خلق پررنگتر از سازمان ماست. اما این تفاوت‌ها بحدی نیست که موجب دوری آن دو گردد. ما این اتحاد را به فال نیک می‌گیریم و امیدواریم، اتحاد فوق موجب تشدید و تقویت تمایلات چپ سوسیالیستی در مولود این اتحاد گردد.

ما در راستای وحدت حزبی و اتحاد چپ ایران خواهان شکل‌گیری فراکسیون کمونیستی در داخل سازمان می‌باشیم. و همه‌ی رفقای فدایی را فرا می‌خوانیم، ضمن تلاش برای حفظ وحدت تشکیلاتی و اعتلای سازمان، تمامی توان تشکیلاتی، سیاسی و ایدئولوژیک خود را برای ایجاد رنسانس مارکسیستی در سازمان فدائیان خلق ایران- اکثریت و کل جنبش فدائی و چپ ایران بکار گیرند.

## بیانیه وحدت (سند پیشنهادی به کنگره دهم)

پس از گذشت یکصد سال از انقلاب مشروطیت، دمکراسی و عدالت اجتماعی، همچنان اصلی‌ترین خواست جنبش دمکراتیک مردم ایران است. ادامه استبداد پهلوی و قاجار، سه دهه زندگی تحت حاکمیت سیاه جمهوری اسلامی در زیر سانسور و اختناق، سرکوب و ترور، شکنجه و اعدام، با چهره‌ای مذهبی بود. در این ۲۸ سال تمامی دستاوردهای دمکراتیک مردم ایران مورد تعرض حکومت مذهبی قرار گرفته است. کارگران، زنان و کودکان بزرگترین قربانیان استبداد دینی بشمار می‌آیند. هنوز آماج‌های انقلاب بهمن ۵۷ دست نیافتنی است. و تشنگی و تفرقه در بین نیروهای سیاسی چنان مستولی و گسترده است، که جمهوری اسلامی آلترناتیوی برای خود نمی‌بیند. در شرایطی که امپریالیسم برای کنترل منابع نفتی و حتا حکومت ایران چنگ و دندان نیز می‌کند.

برای نیروهای دمکرات و چپ دیگر فرصتی باقی نمانده است. اگر این احزاب نتوانند و یا نخواهند در اندک فرصت باقی مانده نسبت به انسجام و اتحاد نیروهای متفرق خود حول خواست‌های مشخص اقدام نمایند. کسان دیگری میوه چینان این غائله خواهند بود. و مطمئناً مجبور خواهیم شد از بین گزینه‌های جهان سرمایه دار و نئولیبرالیسم یکی را انتخاب کنیم. آلترناتیو آنها برای جمهوری اسلامی سلطنت طلبان و یا اصلاح طلبان دینی است.

سازمان فدائیان خلق ایران- اکثریت با آگاهی بر اینکه هیچیک از احزاب و سازمان های سیاسی ایران به تنهایی قادر به تحقق خواست های دمکراتیک و طبقاتی مردم ایران و زحمتکشان کشورمان نمی باشند. وبا درک وضعیت حاد کنونی و بحران آفرینی های جمهوری اسلامی و آلترناتیو سازی امپریالیسم، دست همکاری به سوی تمامی احزاب، سازمانها و شخصیت های سیاسی معتقد به دمکراسی، حقوق بشر، جمهوری سکولار و سوسیالیسم دراز می نماید. سازمان ما متناسب با خواست های متفاوت جریانات سیاسی و در ابعاد و عرصه های مختلف برای شکل گیری اتحادی پویا و مؤثر جهت تحقق اهداف و برنامه های مورد توافق تلاش خواهد نمود.

ما خواهان همکاری در اشکال و عرصه های مختلف هستیم، از جمله:  
همکاری با تمامی احزاب، سازمانها و شخصیت های سیاسی دمکرات برای مواردی همچون آزادی زندانیان سیاسی، رفع تبعیض جنسی، دفاع از صلح و...  
همکاری جبهه ای در قالب اتحادی دمکراتیک با مشارکت احزاب، سازمانها و شخصیت های سیاسی برای تحقق خواست های دمکراتیک:  
دمکراسی، حقوق بشر، جمهوری سکولار، رفع ستم ملی، آزادی زندانیان سیاسی، رفع تبعیض جنسی، دفاع از صلح و...  
همکاری جبهه ای در قالب اتحاد چپ برای تعمیق مبارزات طبقاتی و جانبداری از طبقه کارگر و زحمتکشان.  
انعکاس هرچه بیشتر تفکر مبتنی بر عدالت اجتماعی و خواست های طبقاتی در درون جنبش دمکراتیک • سازمان ما از وحدت با سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران در چارچوب تشکیلات واحد حزبی و با اتحاد چپ - جبهه ای- بعنوان هسته ای برای شکل گیری چپ متحد حمایت می کند کنگره شورای مرکزی را مؤظف می نماید، در هر يك از زمینه های فوق برای گسترش همکاری و شکل گیری اتحادی گسترده تمامی تلاش خود را بکار بندد.

## جنبش فدائی همچنان "برای سوسیالیسم" مبارزه خواهد نمود.

### گرامی باد یاد و خاطره حماسه آفرینان سیاهکل، پیشگامان جنبش فدائی و پویندگان راه سوسیالیسم.

#### گرامی باد یاد و خاطره حماسه آفرینان سیاهکل، پیشگامان جنبش فدائی و پویندگان راه سوسیالیسم

سی و ششمین سالگرد تولد جنبش فدائی را به تمامی فدائیان و دوستداران جنبش فدائی شادباش می گوئیم، و برای رفقای که همزمان با این روز فرخنده در راه برگزاری پربار کنگره دهم سازمان فدائیان خلق ایران- اکثریت تلاش نموده اند. و همچنین به نمایندگان کنگره در راستای اعتلای سازمان برای دستیابی به آرمان های انسانی اش، آرزوی موفقیت می نمائیم.

رفقا!

سی و شش سال از حماسه فدائیان خلق در جنگل های سیاهکل گذشت. جنبش فدائی در تاریک ترین روزهای میهن مان و در اوج سرکوب و اختناق، در ایام سرمستی های سلطنت پهلوی و در آستانه تمدن بزرگ پا به عرصه وجود گذاشت، و در کمتر از هشت سال توانست به جنبشی توده ای و میلیونی تبدیل گردد. بعد از انقلاب سال ۱۳۵۷ فدائی نامی آشنا و قابل احترام برای دوست و دشمن شد. فدائی الگویی برای دیگران در عرصه مبارزه و مقاومت گردید، و با خلق "فرهنگ فدائی"، نام و کلام فدائی در جای جای میهنمان طنین انداخت. دهها چریک جوان، به محض آزاد شدن از زندان و دل کندن از خانه های تیمی، ناباورانه در رأس جنبشی فراگیر قرار گرفتند. که تا چند ماه قبل حتا تصور آن هم به ذهن شان خطور نمی کرد. فدائیان در این پیکار صادقانه تمام توان مبارزاتی و تئوریک خود را به کار گرفته، و برای آزادی و بهروزی خلق خویش از آبرو و اعتبار خویش هزینه نمودند.

رویدادهای سال ۵۷ و رشد انفجاری فدائیان نشان داد، حرکت فدائیان در فضای آرمان‌گرای دهه پنجاه، انتخابی اشتباه نبوده است. گرچه تحلیل‌های علمی امروزین ما حاکی از عدم امکان پیروزی شیوه چریکی است. ولی دستاوردهای جنبش فدائی گویاتر از هر تحلیل علمی، گواهی بر حقانیت آن جنبش است. هر چند ادامه مشی چریکی بعد از انقلاب می‌توانست تکراری تراژدیك باشد. ولی نقد جنبش چریکی دهه پنجاه بدون در نظر گرفتن و تأثیر دادن شرایط آن روز جهان، واقعیت‌های ایران پس از کودتا، حاکمیت مطلق سرکوب و خفقان، یاس حاکم بر جامعه روشنفکری و مهمتر از همه فضای آرمان‌خواهانه آن سال‌ها، ما را به بیراهه خواهد کشاند. آرمان‌های انسانی مبتنی بر نفی استثمار، عدالت اجتماعی، دفاع از کارگران و زحمتکشان، مبارزه با نظام سرمایه‌داری و امپریالیسم، دفاع از دموکراسی و نبرد علیه دیکتاتوری و استبداد، دفاع از استقلال سیاسی و حاکمیت ملی، احترام به حقوق اقلیت‌های ملی و مذهبی و مبارزه در راه سوسیالیسم، به همراه صداقت انقلابی از صفات بارز جنبش فدائی بود. این جنبش ضمن حفظ استقلال خود از احزاب برادر و داشتن نقد و انتقاد به جنبش کمونیستی حاکم، خود را کمونیستی پویا و بالنده و معتقد به مارکسیسم - لنینیسم می‌دانست. و در دفاع از انترناسیونالیسم پرولتری کوچکترین تردیدی به خود راه نمی‌داد.

جنبش فدائی علیرغم لغزش‌ها و بیراهه رفتن‌ها، همواره در دفاع از منافع زحمتکشان و آرمان‌های والای انسانی گام برداشته است. هر چند لغزش‌ها و خطاهای صورت گرفته از چریک‌های جوان و فاقد تجربه سیاسی دور از انتظار نبود. ولی سیاست ما در حمایت از جمهوری اسلامی به هر دلیل و توجیهی که بوده باشد، بزرگترین خطای فدائیان خلق به شمار می‌رود. دور گشتن ما از آرمان‌های نخستین سازمان و از بین بردن خط و مرز جنبش مارکسیستی - لنینیستی فدائیان با سوسیال‌دموکراسی، دومین خطای بزرگ جنبش فدائی است. برای زدودن این کجروی‌ها از سازمان، ما بر این باوریم که با تکیه بر "فرهنگ فدائی" و "صداقت کمونیستی فدائیان"، می‌توانیم با نقد علمی گذشته سازمان در فضائی رفیقانه، و به دور از بغض و کینه‌های شخصی بر این اشتباهات چیره گردیم. با نقد صادقانه این جریان فکری و سیاسی در تمامی عرصه‌ها، نقشی شفاف در مبارزات دمکراتیک و سوسیالیستی کشورمان ایفاء خواهیم نمود. علیرغم نیاز مبرم به واکاوی و بررسی علمی و جامع گذشته و حال سازمان، برخوردهای انجام گرفته هر چند لازم ولی ناکافی بوده‌اند و متأسفانه بیشتر احساسی بوده‌اند تا علمی، حتا رگه‌های کینه‌ورزی را هم می‌توان تشخیص داد.

اینکه که همزمان با سی و ششمین سالگرد تولد جنبش فدائی، دهمین کنگره سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت در شرف برگزاری است، این تقارن را به فال نیک گرفته رفقای حاضر در کنگره دهم را دعوت می‌کنیم، در رنسانس کمونیستی سازمان نقشی تاریخی ایفاء نمایند. ما در نبرد برای دموکراسی و سوسیالیسم، صمیمانه دست یکایک شما را می‌فشاریم.

**ما برای تحکیم پایه‌های همبستگی و بالا بردن سطح رزمندگی سازمان و ارتقاء نقش آن در حیات سیاسی جامعه و مبارزات دمکراتیک و طبقاتی، در پی تشکیل "فراکسیون کمونیستی" سازمان هستیم، این فراکسیون اساساً فراکسیونی نظری و در عین حال علنی است. که هدف آن انسجام تنوریک رفقای کمونیست و شفافیت بخشیدن به آرای موجود در سازمان و تلاش برای ترسیم نقاط عطفی در منتها علیه چپ و راست سازمان است.**

ما اعتقادی به منطبق ساختن این دو نقطه نداریم، و از طرفی هم بر این باوریم که این دو نقطه نیابستی در چنان فاصله بعدی از هم قرار گیرند، که نسبت به یکدیگر بیگانه شوند. بر چنین اساسی است که پیوندی محکم بر پایه اشتراکات و شناخت اختلافات شکل خواهد گرفت، و در عین حال از پاسیو شدن و دچار روزمرگی گشتن سازمان جلوگیری نموده و تأثیرگذاری آن را در مبارزات سیاسی افزایش خواهد داد.

ما همچنین معترض شورای مرکزی سازمان در برگزاری زودتر از موقع کنگره دهم هستیم. و هنوز نتوانسته‌ایم، ضرورت این عجله هفت ماهه را درک کنیم. تسریع در برگزاری کنگره بدون اطلاع قبلی موجب عدم مشارکت نظری خیلی از دوستان از جمله خود ما، در اکثر بحث‌های کنگره گردید. ما در پی ارائه اسناد دیگری در مورد اساسنامه، مسائل دیدگاهی، برنامه‌ای و به‌خصوص مسئله ملی بودیم. ولی متأسفانه با خلف وعده رهبری سازمان، این حداقل هم از ما دریغ گردید. امیدواریم کنگره دهم با اتخاذ تمهیداتی از تکرار این موضوع در آینده جلوگیری نماید.

با تبریک مجدد سی و ششمین سالگرد تأسیس سازمان، موفقیت کنگره دهم را در راه مبارزه برای دموکراسی و سوسیالیسم آرزو مندیم.

## در دفاع از سوسیالیسم مانیفست اصلاح طلبی لابه چریک شرمنده و تقلای سردار بی سپاه

متعاقب مصاحبه فرخ نگهدار با ادوار نیوز در آستانه کنگره دهم سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت، مقاله ای توسط ایشان تحت عنوان "مانیفست اصلاح طلبی" انتشار یافت. این نوشته حاوی نکته نظرات قابل تاملی است، که به تعیین جایگاه دولت و تئوریزه کردن نقش و ماهیت آن، توجیه اصلاح پذیر جمهوری اسلامی پرداخته و با تقسیم بندی نیروهای سیاسی به اصلاح طلبان و برکناری طلبان، در دفاع از اصلاح طلبی بعنوان اصل غیر قابل تغییر دمکراسی خواهی، اتحاد گسترده بدون توجه به نظام جایگزین را حول دو قطب برکناری طلبی و اصلاح طلبی تجویز می نماید. دفاع از لیبرال دمکراسی و تبری و استغفار چندین باره از مارکسیسم از ارکان دیگر این نوشته می باشد.

طی چند ماهی که از انتشار مانیفست اصلاح طلبی و مصاحبه قبلی نگهدار با ادوار نیوز می گذرد، مقالات ارزشمندی در نقد مطالب طرح شده ارائه گردیده است. تعداد زیادی از این نوشته ها مربوط به یاران و دوستان هم سازمانی فعلی و سابق وی می باشد. متأسفانه در نوشته های بعضی از این رفقا صراحت و قاطعیت لازم دیده نمیشود و بنوعی می توان گفت سیاست قرض دادن به همدیگر را پیشه ساخته اند. نوشته های آقای فتاپور و تا حدودی هم بهزاد کریمی از مصادیق این ادعا است. نگهدار نیز با شناخت کامل شخصیت رفقای خود، که البته توجیه چهار سال رفاقت تشکیلاتی، زندان، خانه های تیمی، تبعید و مهاجرت را پشت سر دارد. همواره با ارائه صریح نظرات خود آنها را آچمز می کند. نهایتاً چند اعتراض کوچکی هم از جانب آنها صورت می گیرد و پس از گذشت مدت کوتاهی سر و صداها می خوابد و به وضعیت جدید عادت می کنند.

### تبیین نقش و جایگاه دولت

در پرداخت به موضوع دولت نگهدار ضمن مرزبندی با مارکسیسم و چپ سنتی، تفکری که "دولت را عامل سلطه یک گروه از جامعه بر گروهی دیگر می شناسد"، و "برای آن عموماً ماهیت طبقاتی، عقیدتی (ایدئولوژیک)، نژادی یا قومی و به هر حال نوعی تعلق گروهی در نظر گیرد." را مربوط به کسانی می داند که خود چنین قصدی دارند. و در مورد زوال دولت مدعی است: "تئوری هایی که زوال دولت را وعده می دهند هم در تجربه تاریخی و هم در استدلال تظری خود را باطل کرده اند." آقای نگهدار تزی را طرح می کنند که به موجب آن دولت نهادی فرا طبقاتی برای ارائه خدمات عمومی است. "کسی که دولت را نهادی خدمات رسان می بیند که متعلق به تمام جامعه و مستقل از گروه های اجتماعی است اما همواره زیر فشار آنها برای نامین منافع خود قرار دارد." همچنین بر این باور است که: "در دمکراسی که اراده اکثریت حکم فرمایی می کند دیگر به اصطلاح نمی توان به دولت مانند ارگان حکم فرمایی نگریست." برخلاف آقای نگهدار لاک از تئوریسین های بورژوازی سیرصد سال پیش وظیفه دولت را حفظ مالکیت تعریف کرده بود. حال سه قرن پس از لاک آقای نگهدار از طرفداران سینه چاک لیبرال دموکراسی بدنبال کتمان این وظیفه دولت است. چرا که ایشان بهتر از همه می دانند در جهانی که ثروت 1000 میلیاردی از مجموع دارایی های 50 درصد مردم جهان بیشتر است، دفاع از مالکیت به چه مفهومی می تواند باشد. آقای نگهدار قبل از شما هم توجیه گران سرمایه داری بوده اند، و بعد از شما هم خواهند بود. ولی کسانی چون لاک حداقل جسارت آن را دارند که نکته نظرات خود در دفاع از سرمایه داری را صراحتاً اعلام نمایند، و مثل شما مخدوش سازی نکنند. این گفته مارکس در نقد برنامه گوتادقیقاً مصداق حال نگهدار با مانیفست اش می باشد: "دولت را موجودیتی مستقل و دارای بنیاد فکری، اخلاقی و آزادی بخش ویژه خود فرض کردن وجه مشترک تمام سیاست های سازشکارانه است." با این استدلال که جوامع انسانی همواره نیازمند ارگانهای هماهنگ کننده و مدیریتی بوده اند، ازلی و ابدی بودن دولت را نمی توان نتیجه گرفت. اینکه به گفته ایشان تئوری های زوال دولت از منظر

تاریخی و استدلال نظری باطل می باشند، مبتنی بر کدام فاکت تاریخی و استدلال علمی است، برخورد ایشان هم مشخص نیست. از منظر سازمانی شاید صرف فرمایشات ایشان برای فدائیان کافی بوده و نیازی به اثبات و ادله علمی نباشد. ولی استدلال ایشان برای دیگران به حدی سطحی و آبکی است، که هیچ یک از همفکرانش هم جسارت نکردند در دفاع از تئوری های بدیع و بی چند سطر مرقوم فرمایند.

از منظر تاریخی ما شاهد ظهور نهاد دولت بعنوان ابزار حاکمیت طبقات استثمارگر که با پیدایش نظام برده داری شکل گرفته است، می باشیم. پدیده دولت در ادامه روند خود متناسب با شرایط زمانی و روابط تولیدی تکامل یافته است. شاید ایشان ثابت نمایند که قبل از برده داری سازمانی به نام دولت وجود داشته و یا فورماسیون کمون های اولیه افسانه ای بیش نیست، و تاریخ بشری همواره تاریخ نظام طبقاتی بوده است؟ در مورد زوال دولت گفتنی است که بشریت دو تجربه ناکام برای محور استثمار داشته است، کمون پاریس و سوسیالیسم شوروی. علیرغم ایرادات و معایب و شکست این دو تجربه، تجارب فوق بخشی از تاریخ جنبش عدالت خواهانه انسانها برای حذف استثمار بوده است. و برای رسیدن به چنین هدفی شاید چند تجربه دیگر را هم پشت سر بگذاریم. در هر حال بشریت هنوز شاهد وجه غالبی از نظام سوسیالیستی در سطح جهانی نبوده، تا روند نهائی زوال دولت شروع گردد. هر چند با تسریع پروژه جهانی سازی و گسترش نفوذ و عملکرد شرکت های فراملیتی قدرت و اقتدار دولت های ملی در شکل کلاسیک آن محدود گشته، و این روند با وضع قوانین جهانی و البته در راستای منافع شرکت های چند ملیتی به نوعی زوال دولت را برای کشورهای ضعیف تر آغاز نموده است، البته بر این ادعا نیستیم که زوال دولت در سطح جهانی شروع گردیده. در مورد تجارب تاریخی مورد نظر خود آقای نگهدار حتما توضیح خواهند داد. علیرغم تغییر و تحول در بخش هایی از شکل و محتوای دولت، تعریف وظایفی جدید برای آن، ماهیت دولت که مربوط به ذات آن می باشد، در طول تاریخ ثابت مانده است. دولت همواره جانبدار و عامل سرکوب طبقات حاکم بوده و زوال نهایی آن همزمان با زوال طبقات استثمارگر آغاز خواهد شد. زوال دولت در نظامی غیر طبقاتی اجتناب ناپذیر است. مگر آنکه آقای نگهدار به نظامی عاری از استثمار و طبقات متخاصم اعتقادی نداشته باشند. طبیعی است که در چنین شرایطی سرمایه داری برای وی پایان تاریخ و دولت پدیده ای ابدی باشد.

از نظر مارکس تعارضی بین دولت و جامعه مدنی وجود ندارد، مارکس معتقد بود دولت با بندهای بیشماری به جامعه مدنی، یعنی نظام تولیدی و مناسبات اقتصادی مرتبط است. دولت بر بنیاد مادی استوار است و از موازنه نیروها و جامعه مدنی پدید نمی آید. بلکه به منافع طبقاتی استوار است، و آنچه آزاد است در واقع گردش آزادانه ی منافع خصوصی است. و در نظم طبقاتی کارکردهایی در دفاع از منافع طبقات حاکم بر عهده دارد. دولت مستقل از تولید مادی اجتماعی و مناسبات تولیدی مسلط در جامعه نیست و نبایستی چنین انگاشته شود. از نظر مارکس "دولت تعیین کننده نیست، تعیین شده است." و ابزار دست کسانی است که در جامعه قدرت اقتصادی را در اختیار دارند. و در حقیقت دولت همان "نیروی سرکوبگر همگانی ای است که برای بردگی اجتماعی سازمان یافته است، و باید استبداد طبقاتی را مستحکم کند." (جنگ داخلی در فرانسه)

وظیفه ارائه خدمات و مدیریت جامعه بعنوان بخشی از وظایف دولت، با زوال دولت به جامعه واگذار می شود، و مدیریتی مشارکتی جایگزین مدیریت دولت جانبدار خواهد شد. هیچ مارکسیستی هم تاکنون مدعی حذف ارگانهای خدمات رسانی همراه با زوال دولت نبوده است. در تبیین هر پدیده و در توضیح ماهیت آن و در این مورد خاص پدیده دولت، استناد ما به ویژگی های اصلی و تعیین کننده آن پدیده معطوف می باشد، نه وظایف جانبی و فرعی آن، هر چند این جوانب و وظایف در بررسی های علمی حتماً مد نظر خواهد بود. چرا که این وظایف با ماهیت پدیده مرتبط بوده و متقابلاً در تکوین ماهیت آن ایفای نقش می کند، و این منطقی دیالکتیکی است. بنابر این جنبه های خدماتی پدیده دولت در فرایند تکامل خود چنان عمده خواهد شد که در نقطه عطفی که همانا جامعه سوسیالیستی است، ماهیت سرکوبگر و جانبدار بودن دولت را بزیر خواهد کشید. و آنچه بر آمد خواهد نمود نه نهادی سرکوبگر بنام دولت، بلکه نهادی خدماتی و مدیریتی که بر مبنای پایه های مادی جامعه سوسیالیستی ایفای نقش خواهد نمود. برای این نهاد تعریفی جدید و متفاوت از تعریف کلاسیک دولت طبقاتی لازم است.

از طرفی دیگر وقتی صحبت از دولت خدمات رسان بدون توجه به ماهیت سرکوبگر و جانبدار بودن دولت می شود. گو اینکه این آقایان دچار نسیان شده اند. بر اساس این تعریف دولت های قاجار و پهلوی و جمهوری اسلامی همگی جهت خدمات دهی سرکار آمده بودند، و هیچ قصدی در سرکوب مطالبات مردم نداشته اند. در ابعاد جهانی هم جنگ های جهانی اول و دوم همگی برای خدمات دهی به مردم بود، و اصلاً مسئله ای به نام تسلط به بازارهای فروش کالاهای تولیدی انحصارات سرمایه داری و تهیه مواد اولیه ای برای صنایع کشور های امپریالیستی موضوعیت نداشته است. و اگر دیروز در کوبا، الجزایر، کره و ویتنام کشورهای امپریالیستی به کشتار مردم و تخریب زیرساخت های اقتصادی آنها دست زده اند، و اگر امروز هم این روند در افغانستان و عراق ادامه دارد، همه در راستای خدمات رسانی به این جوامع می باشند.

## طبقه بندی نیروهای سیاسی

ابداع راه حلی برای طبقه بندی نیروهای سیاسی توسط نگهدار، در فرهنگ سیاسی واقعاً بدیع و منحصر بفرد است. ایشان چنان در گیر شکل مبارزه اند که هدف مبارزه را فراموش کرده اند. تثویت نگهدار از نحوه برخورد جریانات سیاسی با جمهوری اسلامی شکل گرفته، بر این اساس نیروهای سیاسی یا معتقد به اصلاح پذیری جمهوری اسلامی هستند و یا حکومت را اصلاح پذیر نمی دانند و معتقد به برکناری و گذر از آن می باشند. و در ادامه تجویز می نمایند که: "آنها قطع نظر از اینکه جمهوری خواه باشند یا سلطنت خواه، دینی باشند یا سکولار، چپ باشند یا راست همه در یک جبهه وسیع می گنجند و اگر با هم کار نکنند علتش یا نادانی است و یا محاسبات غلط سیاسی." (7) آقای نگهدار با این تئوری اگر شما قصد آنرا دارید که با خاتمی و مصباح یزدی و احمدی نژاد در یک جبهه قرار گیرید، ما حرفی نداریم. اگر آنها شما را می پذیرند، بفرمایید. ولی لطفاً برای ما نسخه بچی نفرمایید.

نیروهای سیاسی خصوصاً چپ با تمامی ایرادات و انتقاداتی که بر آنها وارد است و اگر هنوز نتوانسته اند حول مشترکات خود جبهه ای را شکل دهند. حداقل به خوبی می دانند که با چه کسانی نباید در یک صف قرار گیرند. اتحاد های سیاسی اصولاً بر پایه جنبه های سلبي و ايجابي است، نه صرفاً سلبي، یعنی حول آنچه که نمی خواهند و آنچه که به عنوان آلتزناتیو مد نظرشان می باشد. طبیعی است که چون شما در موضع نفی وضع موجود قرار ندارید، آلتزناتیو هم برای آن نداشته باشید. در خوشبینانه ترین حالت شما مدافع وضع موجود با چهره ای انسانی تر هستید. این انتخاب بر شما مبارک باد.

## دفاع از اصلاح طلبی:

تمامی کبری و صغری چیدن های آقای نگهدار در غیر طبقاتی بودن دولت و تقسیم نیروهای سیاسی به دو قطب اصلاح طلب و برکناری طلب، صرفاً برای اثبات اصلاح پذیری جمهوری اسلامی است، بزعم وی اپوزیسیون ایران اگر دمکراسی خواه است باید تمامی توان خود را صرف تقویت اصلاح طلبان حکومتی نماید. و از هر گونه اقدامی برای عبور از جمهوری اسلامی اجتناب ورزد. در این راستا حتا از ایراد هر گونه تهمت و توهین و افترا و مغشوش سازی هم ابایی ندارد: "در پس فکری که باور دارد رژیم جمهوری اسلامی ایران اصلاح پذیر نیست درکی تمامیت گرا از مفهوم دولت لانه دارد." (8) و "کسانی دولت را وسیله سرکوب می دانند که خود چنین قصدی دارند." (9) یا "اگر با هم کار نکنند علتش یا نادانی است و یا محاسبات غلط سیاسی و برکناری طلبی طبعاً از مبارزه مطالباتی، از اعمال فشار بر حکومت برای تاثیر گذاری بر سیاست های حکومت بر کنار است." (10)

برخلاف آقای نگهدار نیروهای سیاسی فهمیم با مطلق انگاری شیوه ای از مبارزه دست خود را در آورد سیاسی نمی بندند. متناسب با شرایط زمانی و مکانی و بسته به رفتار و توان طرفین تاکتیک های مبارزاتی می تواند متغیر باشد، و در هر برهه ای شکلی از مبارزه عمده گردد. ولی هیچ نیروی سیاسی با شعور راههای متفاوت را به روی خود نمی بندد. مبارزات مطالباتی همواره از شیوه های مبارزاتی نیروهای ترقی خواه و خصوصاً چپ بوده است. ولی آنها سعی نکرده اند که مبارزات مطالباتی اهداف اصلی را تحت الشعاع قرار داده و جایگزین آن گردد. بلکه تلاش نموده اند این مبارزات را در راستای هدف اصلی سازمان دهی کنند. دفاع از مبارزات صنفی کارگران برای دستیابی به حق اعتصاب و داشتن سندیکا و افزایش حقوق یا پرداخت حقوق های معوقه، منافاتی با عبور از جمهوری اسلامی ندارد. تمسک به اصلاح طلبی اگر برای ایجاد توهم توده ها نباشد، شیوه ای از مبارزه برای کسب مطالبات مشخص به حساب می آید.

برای ما جای سؤال است که چرا آقای نگهدار پس از بیست و پنج سال که جمهوری اسلامی در ضعیف ترین و بحرانی ترین موضع خود قرار دارد به فکر حفظ این رژیم سیاسی ما قبل سرمایه داری افتاده است؟ آیا راز های سر به مهری است که ایشان مایل به باز گشایی آنها نمی باشند؟ والا هیچ عقل سلیمی به یک چنین انتحاری سیاسی دست نمی زند، خصوصاً اگر آن شخص آدم با هوش و زیرکی هم چون فرخ نگهدار باشد.

اگر نخواهیم اصلاح پذیری را به شکل مطلق نفی کنیم، امید به اصلاح جمهوری اسلامی توهمی بیش نیست، و آب در هاون کوبیدن است. 8 سال تجربه دولت اصلاح طلب خاتمی نشان داد که نباید از این امام زاده امید معجزه ای داشت. و اصرار بر این امر تنها رسوایی و طرد مبلغین آنرا بدنبال خواهد داشت. چرا فرخ نگهدار مجدداً به فکر دفاع از جمهوری اسلامی افتاده است؟ سه دهه قبل اگر امیدوار بود، دمکراتهای انقلابی با راه رشد غیر سرمایه داری ما را به سوسیالیسم رهنمون خواهند شد و در نبرد اردوگاه سوسیالیسم و امپریالیسم، جانبدار اولی خواهند بود. حال که فرخ نه سوسیالیسم را بعنوان نظام اجتماعی در دستور کار خود دارد و نه امپریالیسم را و از ای مناسب و مدنی می داند، امروز از کدامین منظر به فکر حفظ نظام جمهوری اسلامی افتاده است؟

طنز تاریخ اینکه شرکای نگهدار از منظری دیگر و در حمایت از ضدامپریالیسم اسلامی در نقطه تلافی حفظ جمهوری اسلامی مجدداً به هم دیگر رسیده اند. اصلاح جمهوری اسلامی به همان اندازه قرین واقعیت است، که ضد امپریالیست بودن نیروهای بنیادگرای اسلامی، از جمله جمهوری اسلامی. با این تفاسیر طولی نخواهد کشید از دو جهت متفاوت ما و دوستان سابق مان در خیابان های تهران پشت سر احمدی نژاد شعار " انرژی هسته ای حق مسلم ما است" را سر دهیم.

در اتخاذ خط مشی انحرافی حمایت از جمهوری اسلامی که در اوایل انقلاب از حزب توده به ما سرایت نمود، و ضربه مهلکی به جنبش دمکراتیک کشورمان وارد ساخت و اعتبار جنبش چپ و خصوصاً سازمان ما را خدشه دار نمود، مسئولیت اصلی آن بواسطه موقعیت سازمانی برعهده نگهدار و همفکران او می باشد. و انگشت اتهام هنوز متوجه اوست. ما تاوان سیاست های اشتباه نگهدار و هم فکرانش را با صدها اعدامی و زندانی و هزاران تبعیدی پرداخت نمودیم.

آقای نگهدار! رفقای شما آروز با بزرگواری تمام همه این اشتباهات را به پای جوانی و نداشتن تجربه سیاسی تان گذاشتند. و هیچ گاه مورد مواخذه جدی قرار نگرفتید، والا شما خیلی وقت پیش تر بایستی باز نشسته می شدید. و اگر امروز در دهه شصت زندگی تان می خواهید فدائیان از همان سوراخ دوباره گزیده شوند، مطمئناً اینبار دیگر جوانی و خامی نمی تواند توجیه گر قضیه باشد، بلکه انگیزه دیگری در میان است، و اگر ریگی به کفشتان نباشد، باید اذعان نمود رفتارهای سؤال بر انگیز جزوی از شخصیت سیاسی تان می باشد. اگر بخاطر داشته باشید زمانی آقای ابراهیم نبوی در ارتباط با افاضات آیت الله خزعلی موضوع بازنشستگی سیاسی را مطرح نمودند، آقای نگهدار بهتر است شما هم قبل از اینکه مانده اعتبار و حیثیت سیاسی خود را ببازید، به طور جدی به این موضوع فکر کنید. مطمئناً متضرر نخواهید شد. هر چند شما از خیلی وقت پیش از نظر بخش زیادی از فعالین فدایی و بویژه فدائیان داخل کشور به افتخار! بازنشستگی نائل آمده اید.

با استناد به تفسیر ایدئولوژیک شما از اصلاح طلبی، هر چند که با ادعاهای ایدئولوژی زدایی در رفتار های سیاسی توسط شما و تعدادی از چپ های دمکرات!!! منافات دارد، هر گونه تلاشی برای تغییر نظام موجود در هر شکل آن صحیح نمی باشد. حتا اگر رژیم فاشیسم هیتلری، حکومت طالبان و یا جمهوری اسلامی ایران باشد. به زعم شما شرط دمکراسی خواهی در حفظ حکومت های هیتلر، ملا عمر و خامنه ای و تلاش در جهت اصلاح آنها است.

### تبری از مارکسیسم

نگهدار عزیز! ما سالهاست یقین حاصل کرده ایم که شما اعتقادی به مارکسیسم ندارید، لنینیسم هم پیشکش تان. ما مطمئنیم که شما دیر زمانی است با اعتقادات قبلی خود متارکه نموده اید، و اعتقادی به سوسیالیسم به عنوان نظام اجتماعی و بدیل سرمایه داری ندارید، و در اینکه دمکراسی لیبرالی قبیله آمال شماست شکی نداریم. ولی چه لزومی دارد که در هر مصاحبه و نوشته تان از مارکسیسم و چپ سنتی اعلام برائت می نمایید؟ واقعاً از گذشته خود شرمنده هستید که هر از چند گاهی اظهار ندامت می نمایید؟ آیا چیزی هست که عذاب آن بر وجدان تان سنگینی می کند؟ قائد اعظم!!! ما توبه شما را قبول کرده ایم، حال اگر دوستان جدیدتان باور ندارند، تقصیر آن متوجه ما نیست. اگر آنها به سیاق خود تا شیره شخصیتی تان را نکشند، اظهار ندامت تان را قبول ندارند، گناه ما نیست.

### سخنی با رفقای فدایی

رفقا! چپ در ایران مجدداً سر برآورده، این را قبل از آنکه خبرنگار ادوار نیوز در شانزده آذر سال گذشته درک کند، و پیش از آنکه وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی متوجه شود. تحلیل گران سیاسی و سیستم اطلاعاتی ایالات متحده امریکا هشدار داده بودند. آنها دریافته اند که چپ ایران بالقوه پرتوان و دمکرات از زیر خاکستر گذشته برخاسته و تهدیدی جدی برای منافع سرمایه داری جهانی در منطقه استراتژیک خلیج فارس به حساب می آید. الگوی ایرانی دمکراتیک با حضور و مشارکت چپ در خاورمیانه فاجعه ای غیر قابل جبران می باشد. هم از آن رو است که در پی آلترناتیوی مناسب برای جمهوری اسلامی اند. اصلاح طلبان حکومتی و سلطنت طلبان به ترتیب گزینه های مورد علاقه دو حزب جمهوری خواه و دمکرات امریکا در برابر گزینه چپ و متحدین دمکرات و ترقیخواه آن می باشند. بیهوده نیست که در چند سال گذشته شاهد تردد و جنب و جوش اصلاح طلبان حکومتی به امریکا بوده ایم.

چپ نوین ایران بالقوه توانمند، دمکرات و در عین حال رادیکال است. این چپ ضمن بهره گیری از تجربه چپ ایران و جهان خود را در بند گذشته اسیر ننموده، آثار کلاسیک چپ را می شناسد و با نظرات جدید آشناست. خطوط پر رنگی با نئولیبرالیسم و بنیادگرایی دارد. مسائل ملی و فرهنگی را با مسائل جهانی پیوند زده و از موضع انترناسیونالیستی با ناسیونالیسم ارتجاعی صف بندی نموده است. مارکسیسم و حتا لنینیسم برای چپ نوین

تابو نیست. بلکه جزای از میراث و گنجینه پر بار سوسیالیسم علمی به شمار می آیند. در برآیند چپ نوین ایران سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت به لحاظ تاریخیچه و اعتبار خود و به سبب وزن کمی و کیفی اش در گذشته دارای اهمیت به سزائی است. سازمان ما توان محوریت اتحاد چپ را داراست، اگر رفقای ما وزن و اعتبار خود را درک کنند. می توانند پاسخی شایسته و در خور به نیازهای جنبش چپ ایران بدهند. داشتن مدیریتی توانا، صدیق، با سواد، هوشمند و روشنگر و در عین حال باورمند به نیروی توده ها شرط لازم برای ایفای چنین نقشی است. دشمنان ما زودتر از خود ما به چنین امری واقف گشته اند. بیهوده نیست که آنها هرکدام در پی کسب سهمی از سازمان ما هستند. سلطنت طلبان و اصلاح طلبان می خواهند قبل از آنکه سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت خود را بباید. سر رهبری سازمان را به سمت خود متمایل سازند. تا در بازی قدرت با استفاده از کارت فدائیان، خود را آلترناتیو مورد اتکاء و قابل قبول برای امپریالیسم آمریکا معرفی کنند.

مصلحه در پشت پرده با صاحبان قدرت جزء لاینفک شخصیت سیاسی نگهدار محسوب می گردد. و از آنجائیکه وی اساساً اعتقادی به نیروی توده ها ندارد، نگاهش همواره به سوی قدرت بوده است، هنوز مرکب مصوبه کنگره دهم در مورد سیاست اتحاد که صرفاً معطوف اتحاد با جمهوری خواهان گردید، خشک نشده بود. که نشست نگهدار با شهریار آهی حتا خود سلطنت طلبان را هم سر در گم کرد. فرخ که با نگارش "مانیفست اصلاح طلبی" چراغ سبزی را به اصلاح طلبان نشان داده بود. با این رفتار خود به سلطنت طلبان حالی کرد، اگر می خواهید امتیاز سازمان ما را بدست آرید، بایستی از مسیر نگهدار اقدام نمائید. والا کسانی همچون ماشاالله سلیمی و یا فریدون احمدی شرکای قابل اطمینانی نیستند. نگهدار با حضور فعال خود در کنگره و هدایت مسیر آن در جهت دلخواه ثابت کرد، که باند وی هنوز دارای ساختارهای ناشناخته ای در سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت می باشند.

ما قبل از آنکه نگهدار را در این ماجرا مقصر بدانیم، بایستی دوستانی را مورد مواخذه قرار دهیم که با سکوت خود، نان قرض دادن های متقابل و برخورد های انفعالی و لیبرالیستی زمینه ساز رشد چنین انحرافات در سازمان گردیده اند. به واسطه این انفعال و انحرافات سازمان ما به باشگاهی سیاسی تبدیل گشته، هیچ نقطه عطفی در منتهاالیه چپ و راست آن و هیچ مانعی برای ورود به آن وجود ندارد. طرفداران سوسیالیسم، کمونیستها، لیبرالها، مذهبیون و ... همه می توانند عضو سازمان ما شوند. اگر امروز داریوش همایون، بهنود، حقیقت جو، سازگارا، خاتمی یا آقای حجاریان و حتی عسکر اولادی و رضا پهلوی عضو سازمان ما نیستند، صرفاً به این خاطر است که خودشان رغبتی به این امر نشان نمی دهند. شرکت تعداد زیادی از اعضای شورای مرکزی اسبق در مجمع مؤسسان جمهوری خواهان و حتی انتخاب به شورای مرکزی آن حزب - که عامدانه نام جعلی اتحاد را بر خود گذاشت - پایه های انحرافات ریشه ای را در سازمان ما بنا گذاشتند. عضویت هم زمان در دو حزب دست آورد پلورالیسم سازمان ما است.!!! حتا در غرب هم که کعبه آمال این دوستان می باشد، شاهد چنین هرج و مرجی نیستیم، و احزاب لیبرال دمکرات هم این چنین بی در و پیکر نیستند.

نگهدار که که در او ان تاسیس اتحاد جمهوری خواهان عاشق جمهوری خواهی - لیبرالی - بود و هنوز تز اصلاح طلبی شان را به رشته تحریر در نیاورده بودند. از معرکه گیران آن جمع بودند، ایشان مدت ها بود که تحت نام سازمان فعالیت نمی کرد، و تمامی مصاحبه هایشان با بی بی سی و صدای آمریکا با عنوان فعال سیاسی اجراء می گردید. و ما هم ایشان را به عنوان چپ سابق و لیبرال دمکرات حاضر قبول کرده بودیم. ولی برای بورژوازی سردار بی سپاه لازم نبود، و توبه چریک های شرمگین را تنها به شرطی می پذیرفت که پیاده نظام خود را هم بدنبال داشته باشند. از این رو سناریو فعالیت مجدد نگهدار تحت نام فدایی نگاشته شد. عشق سرکردگی نگهدار مانع از آن شد، که شرافتمندانه صفوف سازمان را ترک کند. او مجدداً باز گشته تا پیاده نظام فدائیان خلق را هم راه خود سازد، تا در آن سوی جبهه شاید پستی و مقامی را بدست آورد. متأسفانه در اجرائی این پروژه نا صادقانه رفقای نماینده کنگره دهم بی تقصیر نبوده اند، مانیفست اصلاح طلبی و مصاحبه ادوار نیوز چند روز قبل از کنگره نشر یافته بود، و آنها نمی توانند ادعا کنند، که از مواضع جدید نگهدار بی خبر بوده اند. هر چند مواضع ایشان خیلی هم جدید نیست. رفقای که از سر قهر و خستگی روحی و روانی میدان را به این افراد وا گذاشته اند. در پیشگاه فدائیان خلق خصوصاً رفقای داخل کشور که بخاطر مسائل امنیتی تنها نظاره گر این واقعیت های تلخ هستند، جوابگو خواهند بود. قصد ما برگزاری محاکمه ی تاریخی نیست. بلکه در پی بیان گوشه ای از حقیقت ایم. این دوستان اگرچه نه به اندازه فرخ و هم فکراتش بلکه به سهم خود نقشی در این انحرافات داشته اند.

در این بین فرخ تنها نیست، هستند کسانی هم چون علی اکبر آزاد که صراحتاً از سوسیالیسم اعلام انزجار می نمایند، و آن را ضد دمکراسی می نامند و نظام سوسیالیستی را اتو پیایی بیش نمی دانند. البته ما در اینجا قصد به چالش کشیدن نظرات آنها را نداریم. نظرات آنها برای خودشان محترم، ولی سازمانی که در مقابل اعتراض

رفقای داخل کشور، مبنی بر متارکه سازمان با سوسیالیسم به عنوان نظام اجتماعی، اعلام نمود که این تهمتی ناروا است، چگونه است که در کنگره و شورای مرکزی آن کسانی حضور دارند که صراحتاً بر علیه سوسیالیسم و مارکسیسم سخن می گویند؟ این تناقض را چگونه توجیه کنیم؟

در چند سال اخیر شاهد حرکت های ناصادقانه ای در راه اندازی جریانی تحت عنوان سوسیال دمکراسی و لیدر سازی برای آن از بریدگان چپ بوده ایم. نگهدار نیز به واسطه سابقه حضور در رهبری سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت و ساختار شخصیتی اش و همچنین رغبت پایان ناپذیر او برای رهبری، از گزینه های اصلی آنها بشمار می آید. این حرکت ناصادقانه است، از آن روی که قبل از ارائه برنامه و خط مشی سیاسی و پرنسیپ های خود سعی در یارگیری تحت عناوین کلی و مجعول چپ دمکرات، نوین، فراگیر و ... عمدتاً از بین فدائیان خلق (اکثریت) و شاید هم اتحاد فدائیان خلق می باشد. آنها تلاش می کنند قبل از آنی که توده هواداران و اعضاء آنها از رخوت شکست چپ بدر آیند با این عناوین کلی و خالی از مضمون آنها را سمت دهی نمایند. واقعیت این است که نگهدار نه اعتقادی به سوسیالیسم دارد و نه شخصاً فردی دمکرات و باورمند به دمکراسی می باشد. از اسرار نیست که ورود نگهدار به کمیته مرکزی سازمان از مرز فتاپور در سال 57 با دست کاری آراء و حذف رفیق هادی از کمیته مرکزی سازمان که در انشعاب اقلیت هم بی تاثیر نبود. برخورد مضمئن کننده و ضد اخلاقی با رفیق هلیل رودی و تلقین اینکه ایشان بواسطه تحصیل در آمریکا احتمالاً عامل سیا در سازمان ما ست - استدلالی که امروز می توان آقای نگهدار را به واسطه تحصیل و زندگی در انگلستان ... - و موارد دیگری که تدریجاً به بیرون تراوش خواهد نمود. همگی مؤید ادعای ما است. برای زدودن انحرافات چندین ساله از سیمای سازمان و بازگرداندن رزمندگی و صداقت به صفوف آن، مبارزه با تفکر و جریانی که نگهدار نماینده بارز آن محسوب می گردد، امری حیاتی است. برای دستیابی به این مهم ما همه یاران وفادار به آرمان های بنیان گذاران جنبش فدائیان را به حضوری فعال در بطن این مبارزه فرا می خوانیم.

هر چند که معتقدیم فرخ نگهدار بعنوان متهم اصلی انحرافات سازمان، دفاع نامیمون از جمهوری اسلامی و عملکرد فاجعه بارش پس از خروج از ایران، حداقل می بایستی از ارگانهای رهبری و کلیدی سازمان کنار گذاشته می شد، متأسفانه با رای کنگره دهم مجدداً به شورای مرکزی سازمان انتخاب شد. ما تلخ کامانه به انتخاب نگهدار توسط کنگره دهم احترام می گذاریم. ولی از شورای مرکزی و شورای انضامی سازمان انتظار داریم، با تخلفات نگهدار مماشات ننمایند و او را از رانت اختصاصی بهره مند نسازند. برخورد با فرخ نگهدار بایستی علنی و در سطح جنبش باشد نه در خفا، چرا که عملکرد انحرافی و ضد سازمانی نگهدار در خفا صورت نمی پذیرد، بلکه به شکل علنی و در سطح جنبش منعکس می شود.

### در دفاع از سوسیالیسم (7) در مصاف با کمونیسم، دمکراسی رنگ می بازد!!!

23 خرداد 1386

اطلاعیه هیئت سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت در 24 مه 2007 مطابق با سوم خرداد 1386 " پیرامون فراکسیون کمونیستی و سایت یاران ما " که خطاب به رفقای فراکسیون کمونیستی در خارج از کشور صادر گردیده. از آنجائیکه برای اولین بار موضوع فراکسیون کمونیستی توسط ما در سند " در دفاع از سوسیالیسم (4) " تحت عنوان " اتحاد نیاز مبرم جنبش دمکراتیک و طبقاتی ایران " به کنگره دهم ارائه گردیده بود، اساساً خود را به همراه این دوستان مخاطب اصلی این اطلاعیه می دانیم.

در آن سند نوشته بودیم: " ما در راستای وحدت حزبی و اتحاد چپ ایران خواهان شکل گیری فراکسیون کمونیستی در داخل سازمان می باشیم. و همه ی رفقای فدایی را فرا می خوانیم، ضمن تلاش برای حفظ وحدت تشکیلاتی و اعتلای سازمان، تمامی توان تشکیلاتی، سیاسی و ایدئولوژیک خود را برای ایجاد رنسانس مارکسیستی در سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت و کل جنبش فدائی و چپ ایران بکار گیرند. " هر چند که ما با تلاش زیادی موفق شدیم سند فوق را در مهلت مقرر - 1385/10/23 - آماده و به کنگره دهم ارائه نماییم. متأسفانه این سند بدون هیچ دلیل و توضیحی از دستور کار کنگره کنار گذاشته شد.

از این رو لازم دیدیم که اطلاعیه فوق را از منظر حقوقی و ادبیات بکار برده شده مورد نقد قرار دهیم.

#### نقص حقوقی اطلاعیه

اطلاعیه هیئت سیاسی - اجرائی سازمان مدعی است که رفقای فراکسیون کمونیستی پرنسیپ های سازمانی را

نقض کرده اند. اطلاعاتی هیچگونه اشاره ای به موارد نقض پرنسیب ها نداشته است. رفقا، مگر نه این است که مهم ترین پرنسیب های تشکیلاتی در اساسنامه سازمان متجلی است. سؤال ما این است که اساسنامه مورد نظر شما کدام اساسنامه مصوب کنگره های سازمانی می باشد. تا جایی که ما به خاطر داریم، در هیچ یک از کنگره های ده گانه سازمان اساسنامه ای به تصویب نرسیده، و تنها پیش نویس اساسنامه ای که توسط کمیسیون تدوین اساسنامه به کنگره هفتم ارائه شده بود بعنوان سند مینا انتخاب و بررسی و تکمیل آن به کمیسیون دیگری محول گردید تا برای تصویب نهایی توسط کنگره هشتم آماده گردد، و تا کنون مصوبه ای در این مورد نداشته ایم. شاید منظور شما اساسنامه نخستین سازمان (1360) باشد. در آن صورت بهتر است شروع کنیم به باز شماری موارد نقض اساسنامه در طی این بیست و پنج سال گذشته و برخورد با ناقضین پرنسیب های سازمانی مطابق آن اساسنامه. مهم ترین دستور کار کنگره دهم تصویب موارد اساسنامه ای از جمله مسئله حقوق فراکسیون ها بود، که متأسفانه بخاطر ضیق وقت ناشی از سخنرانی های خارج از موضوع و بی ربطی از چهار نفر از مدعوین و اعضای سابق سازمان فرصت بررسی پیدا ننمود. و نماینده گان کنگره در طول چهار روز تنها توانستند دو بند در مورد سیاست اتحاد سازمان تصویب نمایند. حاصل چهار روز کار کنگره فقط تصویب این دو پاراگراف بود: " در دوره پیش رو، سیاست سازمان منحصرأ متوجه تقویت نیروهای جمهوری خواه، دمکرات، سکولار و مسالمت خواه خواهد بود." و نیز " ما برای شکل گیری یک حزب فراگیر، چپ دمکرات و مدرن جهت پیش برد جنبش دمکراتیک و مشارکت در سامان دهی آینده جامعه برپایه دمکراسی و عدالت اجتماعی تلاش می کنیم."

اگر کنگره مصوبه یا دستاورد دیگری هم داشته است، بهتر است حداقل پس از گذشت پنج ماه انتشار بیرونی یابد. دستور کار دیگر کنگره انتخاب شورای مرکزی سازمان بود. آیا نقصان حضور رفیق بهزاد کریمی بخاطر بیماری را نمی شد با انتخاب یکی از بیست عضو دیگر شورای مرکزی ترمیم نمود؟ تا نیازی به برگزاری زود هنگام و بی ثمر کنگره دهم با هفت ماه تعجیل نباشد؟

رفقا همانگونه که مستحضرید علیرغم اینکه سازمان فاقد اساسنامه مصوب است، ولی در مورد رسمیت داشتن فراکسیون های سازمانی ما دو مصوبه کنگره های پنجم و هفتم را داریم.

در سند مصوب کنگره پنجم و در تبیین خصلت سازمان آمده است: " ما بر هم زیستی گرایش های فکری و سیاسی مختلف در اشکال گوناگون از جمله در تشکیل قانونی فراکسیون به جای طرد و انشعاب تکیه می نمائیم." و در پیش نویس اساسنامه ای که کنگره هفتم بعنوان سند پایه برای تصویب در کنگره بعدی تأیید نموده بود، در فصل چهارم آن در خصوص فراکسیون ها و گرایش های فکری داخل سازمان قید گردیده است: " بند 1 - 4 - اعضای سازمان مجازند با هر عضو دیگر سازمان در هر جای تشکیلات برای تنظیم اسناد و ارائه به ارگان ها جهت بررسی و تصویب، یا برای مشورت در رابطه با هر موضوع سازمانی از جمله تعیین و معرفی نامزد برای انتخابات مختلف هم فکری و هم کاری کنند." به طوریکه ملاحظه می نمائید به موجب مصوبات کنگره تشکیل فراکسیون امری غیر قانونی و مخالف پرنسیب های سازمانی نیست. اگر کنگره های بعدی و شورای مرکزی در تدوین مصوبه های تکمیلی در مورد نحوه فعالیت فراکسیون ها و یا آئین نامه لازم در این رابطه قصور نموده اند. و ترجیح داده اند بجای رسیدگی به این موارد شاهد سخنرانی های پایان ناپذیری باشند، نمی توان تقصیر را به گردن دیگران انداخت و یا به این بهانه از اجرای مصوبه کنگره های قبلی جلوگیری نمود. هر چند که موارد اساسنامه ای مستلزم تصویب کنگره می باشد، ولی حتی اگر شورای مرکزی مصوبه و سندی در خصوص نحوه فعالیت فراکسیون ها داشت، ما خود و رفقای دیگر را ملزم به رعایت آن تا تصویب کنگره می دانستیم. متأسفانه شورای مرکزی بجای صرف وقت خود به این موضوع و موارد مشابه نیروی خویش را معطوف تخریب رفقای خود می نماید.

رفقای هیئت سیاسی - اجرائی اعلام فراکسیون توسط این رفقا حداقل به صورت علنی صورت گرفته، و معطوف مسائل نظری می باشد. ولی شما بهتر از همه ما می دانید که، چندین فراکسیون و باند متشکل در داخل سازمان فعالیت می کنند، که دارای ساختاری متمرکز و هدایت گر می باشند. از آن جمله است فراکسیون طرفداران اتحاد با سلطنت طلبان به محوریت فریدون احمدی، فراکسیون طرفدار اتحاد با اصلاح طلبان حکومتی به محوریت فرخ نگهدار، فراکسیون استحالته گران فدائیان اکثریت در اتحاد جمهوری خواهان به رهبر مهدی فتاپور و چندین باند و محفل ضد کمونیست و ضد سوسیالیست مانند اکبر آزاد که علناً به به تقابل با آرمان های فدائیان برخاسته اند. برای ما جای سؤال است که چرا برای یکبار هم که شده هیئت سیاسی - اجرائی و شورای مرکزی سازمان خود را مؤظف به برخورد با این محافل و فراکسیون های غیر علنی و غیر رسمی نپرداخته است؟ آیا این تبعیض فاحش و آشکار صرفاً بخاطر داشتن پسوند کمونیستی نیست؟

ما پرنسیب مصوبی را نمی بینیم که توسط این رفقا نقض شده باشد، اگر نقض پرنسیبی هم وجود داشته باشد مربوط به باندها و محافل و فراکسیون های غیر رسمی و غیر علنی و در عین حال تشکیلاتی و هدایت گر می باشد. از ما بهترانی که مصونیت ابدی دارند و هیچ گاه مورد خطاب قرار نمی گیرند.

اینکه اطلاعاتی مدعی است، که فراکسیون فوق - رفیق فوق - تحت کنترل و نظارت ارگان های سازمانی نمی باشد، متکی بر کدام پرنسیب و مصوبه کنگره و حتی شورای مرکزی می باشد، برای خود این رفقا هم نا مشخص است. هیئت سیاسی - اجرائی سازمان باید مشخص سازد که کنترل و نظارت آنها مبتنی بر اراده شخصی شان

خواهد بود یا بر پایه مصوبات کنگره می باشد؟ آیا عدم وجود مصوبه تکمیلی و حتا آئین نامه مصوب شورای مرکزی می تواند اعضاء سازمان را از حقوق خود ساقط نماید؟ این امر استدلال جمهوری اسلامی را در عدم به رسمیت شناختن حقوق زندانیان سیاسی به بهانه عدم تعریف جرم سیاسی را تداعی می نماید.

**مجدداً به موضوع پرنسب های سازمانی می پردازیم، و انتظار داریم به سوالات ما پاسخ داده شود.**

- چرا وقتی اعضاء سازمان و بخصوص اعضاء شورای مرکزی و هیئت سیاسی - اجرائی در دو سازمان عضو می شوند و چون ریاست یک حزب ارضاء شان نمی کند، به رهبری هر دو سازمان چنگ می اندازند، پرنسب های سازمان مورد تعدی قرار نمی گیرد؟ این با کدامین پرنسب سازمانی سازگار است؟ برای نمونه بجز سازمان ما حزبی را حتا در بین لیبرال ترین احزاب سرمایه داری سراغ دارید که دارای چنین وضعیتی باشد؟  
- چرا فراکسیون های غیررسمی و غیرعلنی با ساختارهای محفلی و باندی پرنسب های سازمان را تهدید نمی کنند؟

- چرا وقتی آقای فریدون احمدی و شرکاء به حضور اعلیحضرت همایونی شرفیاب می گشتند، به پرنسب های سازمان تجاوز نشد؟

- چرا وقتی آقای نگهدار - که متأسفانه در جامعه بعنوان نماینده فدائیان شناخته می شود - با آقای شهریار آهی سلطنت طلب دمساز می گردند، پرنسب هایتان لکه دار نمی شود؟

- چرا وقت آقای علی اکبر آزاد در ارگان سازمانی صراحتاً اعلام می دارند: " ... مثلاً من سوسیالیسم را قبول ندارم. این خبر جدیدی نیست من اعلام کرده ام که نه سوسیالیسم راه نجات بشریت است و نه کمونیسیم." به پرنسب هایتان خدشه ای وارد نمی شود؟

- چرا وقتی اسناد سازمانی که در اختیار کمیته مرکزی وقت به رهبری فرخ نگهدار قرار داشت، بر اساس خواست کنگره اول مقرر گردید در اختیار کمیسیونی به منظور بررسی علل ضربات 1365 به سازمان در اختیار کمیسیون منتخب کنگره قرار گیرد از گاو صندوق های سازمان به سرقت می رود و به گاو صندوق های اروپایی منتقل می شود پرنسب های مان زیر سؤال نمی رود؟

اگر یادتان باشد قرار مصوب کنگره اول سازمان در این رابطه چنین بود: " ۷ - کنگره، کمیسیونی را جهت بررسی دقیق تر عمل کرد کمیته مرکزی، شعب و یکایک اعضای آن انتخاب می کند. شورای مرکزی منتخب کنگره موظف است کلیه اسناد موجود را در اختیار این کمیسیون قرار دهد. گزارش این کمیسیون به کنگره دوم ارائه خواهد شد. " این اسناد هیچوقت در اختیار اعضاء کمیسیون منتخب کنگره اول قرار نگرفت و کنگره دوم هم نتوانست به این موضوع بپردازد. و هنوز هم سرنوشت این اسناد هنوز هم معلوم نمی باشد.  
- آیا فقط با تشکیل فراکسیون کمونیستی به تعبیر شما یک نفره پرنسب های سازمانی مورد مخاطره قرار گرفته است؟

- یقیناً تنها پسوند کمونیستی است که پرنسب های شما را بر هم می زند؟

## ادبیات اطلاعیه

مشخصه بارز این اطلاعیه ادبیات ناروا و مبتنی بر تحقیر و ایجاد شبهه می باشد. با استقاده از الفاظی چون " فراکسیون با دو نفر "، " فراکسیون یک نفره "، " ارگان های سازمانی ... در مقابل عملکرد آن مسئولیتی بعده نمی گیرند. "، " اقدامات یک جانبه، تماس ها و یار گیری های این رفیق ارتباطی با سازمان ندارد. " دوستان ما در پی تحقیر افرااند، یا تمسخر ایده ای را مد نظر دارند. این شیوه برخورد مشتمل کننده با کدامین استدلال علمی و اخلاقی منطبق است. اساساً هر ایده ای توسط یک نفر یا جمع کوچکی طرح می گردد، و در ادامه اگر با واقعیت های عینی انطباق داشته باشد، در پروسه ای رشد می یابد. ولی آیا واقعاً این فراکسیون یک نفره است؟ ما علیرغم اینکه در تشکیل این فراکسیون نقشی نداشته ایم و به نحوه شکل گیری آن منتقدیم، و اعتقاد داریم که دوستان در اعلام موجودیت آن مقداری عجله کردند، و لازم بود قبل از اعلام موجودیت فراکسیون مزبور، مبانی نظری و آماج ها و دیدگاه های آن حداقل در موارد اساسی و کلی تبیین می گردید. تا حامیان این جمع نظری می دانستند، حول چه گرد هم آمده اند و برای کدامین هدف مشترک بیکار می کنند. ولی با این همه ما خود را از حامیان و نزدیکان این جمع می دانیم. و آنها را همراه و هم رأی خویش در مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی علیه انحرافات نهادینه شده سازمان می بینیم. هر چند شاید بعداً در خصوص پاره ای از مسائل هم اختلاف نظر داشته باشیم. در مورد اینکه اعتراض رفقای رهبری به عدم رعایت پرنسب های تشکیلاتی ناشی از خود قانون انگاری این دوستان است، قبلاً توضیح داده شد. از طرفی دیگر استناد به اعتراض اعضاء - اگر هم بوده باشد - و یا استناد به هم رأی بودن اکثریت قریب به اتفاق اعضاء شورای مرکزی با شما نمی تواند توجیه گر این شکل برخورد نا میمون باشد.

**اطلاعیه سعی نموده با شبهه افکنی در خصوص نیت این رفقا، شخصیت آنها را زیر سؤال ببرد. این اطلاعیه یادآور برخورد سازمان با رفیق هلیل رودی در مقطع انشعاب 16 آذر می باشد. این وجه تشابه اتفاقی نیست.**

حضور فرخ نگهدار در کمیته مرکزی آن سالها و شورای مرکزی فعلی بیانگر خیلی از مسائل می باشد. ما بر این باوریم، که رفقای رهبری توان تحمل نظرات مخالف غیر صوری را دارا نمی باشند. و لاجرم بعد از بیست و شش سال مجدداً به سیاست حذف روی آورده اند.

رفقا! اگر رفتار این دوستان مغایر پرنسب های سازمانی هم بوده باشد، عصبیت شما نبایستی چنین کنترل ناپذیر شود. تلقین این پیام نادرست مبنی بر این که رفقای فراکسیون در پی ارتباط گیری می باشند، گراها و کدهایی را به نیروهای امنیتی رژیم ارسال خواهد کرد تا بدنیاال ارتباطات فراکسیون با نیروهای هم فکرشان در داخل کشور بگردد. این القاء نادرست دقیقاً مغایر با اهداف فراکسیون می باشد که صراحتاً اعلام نموده اند " این فراکسیون تنها یک فراکسیون نظری است نه تشکیلاتی."

#### دمکراسی سازمانی

اینکه " سالهاست که در رسانه های سازمانی دیدگاه های مختلف منعکس می شود " و " این حق برای رفیق مزبور هم ملحوظ است ". ما بطور مطلق منکر وجود دمکراسی سازمانی و پلورالیسم حاکم بر رسانه های سازمانی نمی باشیم. ولی آنچه شاهدیم و شاهدید، آزادی مطلق برای ضد کمونیست ها، ضد سوسیالیست ها و مخالفین آرمان های اولیه فدائیان بوده است. آنچه همواره مورد بی مهری قرار گرفته کمونیست ها بوده است، و دمکراسی بی در و پیکر سازمانی در مواجهه با کمونیست ها چنان رنگ باخته و تنگ گشته است که مشت مدعیان دمکراسی را باز نموده است. ما در این اندک زمانی که شروع به انتشار نظرات مان نموده ایم، به سهم خود طعم این تبعیض را چشیده ایم. چند نمونه راجعت یاد آوری ذکر می کنیم:

- سند ارائه شده ما در خصوص موضوع اتحاد علیرغم ارائه بموقع آن از دستور کار کنگره دهم کنار گذاشته شد.
  - سایت کار آنلاین تا نامه دوم ما توسط سایت های دیگر منتشر نشده بود، از درج آن خودداری می نمود.
  - مطلب ششم ما تحت عنوان " در دفاع از سوسیالیسم (6) " که در نقد مانیفست اصلاح طلبی فرخ نگهدار نوشته شده بود، به طور کلی سانسور گردید. و از درج آن در سایت سازمان ممانعت بعمل آمد. این سند قبل از سایت های دیگر به سازمان ارسال شده بود. - شعار " کارگران جهان متحد شوید" از ... حذف گردید.
- اگر رفقای فراکسیون هم با چنین تضییقاتی مواجه شده باشند، طبیعی است که بدنیاال ابزارهایی برای انعکاس نظرات شان بگردند. راه اندازی سایت و ... می تواند یکی از این راه حل ها باشد. گذشته از این مگر فقط این دوستان هستند که مبادرت به راه اندازی سایت و ارائه نظرات شان در خارج از ارگانهای سازمانی پرداخته اند؟ مگر نه این است که اکثر رفقای سازمانی دارای سایت ها و وبلاگ های شخصی و گروهی می باشند، که در آن سایت ها هر چه که به قلم شان می آید نثار کمونیسم و سوسیالیسم می نمایند. این برخورد دوگانه ناشی از کدامین ملاحظات است؟ چرا آنها از رانت هایی برخوردارند که برای کمونیست ها ناروا است؟

#### کلام آخر

ما از این شیوه برخورد در داخل تشکیلات استقبال نمی کنیم، و مایل به ادامه چنین شکلی از مبارزه فکری هم نمی باشیم. صراحتاً اعلام می داریم که ما از این برخوردهای مشتمل کننده و حذفی منزجریم، و در عین حال خواهان آنیم که با تدوین و تصویب پرنسب های سازمان از جمله اساسنامه سازمان بتوانیم در داخل سازمان مطابق با پرنسب های سازمانی و فارغ از سلیق شخصی رفتار نمائیم. ما حتا با داشتن انتقاد به چنین پرنسب هایی در صورت تصویب کنگره حاضر به رعایت آن می باشیم. شایسته است تا تصویب سند چگونگی فعالیت فراکسیون های سازمانی در کنگره آتی، شورای مرکزی با یاری جستن از کمیسیون تدوین اسناد موقتاً ضوابط فعالیت فراکسیون های سازمانی را تدوین نماید، تا در فرصت باقی مانده به کنگره یازدهم حقوق اعضا نقض نشود. همچنین رفقای شورای مرکزی را فرا می خوانیم بجای تمسک به توهم توطئه از جانب احزاب دیگر از جمله حزب توده ایران و یا انتساب تهمت های ناروا در قبال فراکسیون کمونیستی و سایر رفقای معتقد به سوسیالیسم علمی، و تلاش برای حذف و دفع آنها با این واقعیت رو به رشد کنار بیایند.

## در دفاع از سوسیالیسم (۸) کارزار تحریم انتخابات، روزنه ای بسوی اتحاد

"آزادی انسان تنها به انتخاب چیزی محدود نمی شود، بهره مندی از آزادی واقعی هنگامی است که او توانایی درک چگونگی انتخاب و ارزیابی چیزهایی را که باید انتخاب کند را داشته باشد."

"هربرت مارکوزه"

ما خواهان تحریمی منفعلانه و کلیشه ای که صرفاً برای رفع تکلیف و منزله نمودن خود باشد، نیستیم. پیشنهاد ما اتحاد و همبستگی گسترده چپ، جمهوری خواهان دمکرات، احزاب و سازمانهای ملی گرای دمکرات، حول پلاتفرمی برای تحریم آگاهانه و گسترده انتخابات است. ما خواهان آنیم که این نیروها برای تنظیم "پلاتفرم تحریم انتخابات" گرد هم آیند "آزادی انسان تنها به انتخاب چیزی محدود نمی شود، بهره مندی از آزادی واقعی هنگامی است که او توانایی درک چگونگی انتخاب و ارزیابی چیزهایی را که باید انتخاب کند را داشته باشد."

با نزدیکتر شدن موعد انتخابات مجدداً بحث بین طرفداران تحریم و مدافعین شرکت در انتخابات آغاز گشته، و انتظار می رود در روزهای آینده و مقطع انتخابات به اوج خود برسد. صف بندی موافقین و مخالفین شرکت در انتخابات از هم اینک بین نیروهای چپ نیز خود را آشکار ساخته. چگونگی برخورد با مسئله انتخابات بعنوان موضوعی اجتماعی و البته سیاسی برای چپ دارای اهمیت فراوانی است. برخورد کلیشه ای در قبول یا رد مسئله رویکردی علمی و منطقی نیست و دستاورد مثبتی برای چپ در پی نخواهد داشت. الزاماً رفتار سیاسی چپ بایستی متناسب با شرایط زمانی و موقعیت مکانی جامعه باشد، بدون آن که پرنسیپها و باورهای عدالت خواهانه و دمکراتیک خود را فراموش یا بدتر از آن فدای منافع ناچیز سیاسی نماید. رسیدن به چنین فرمولی همواره مشکل و قابل تفسیر می باشد. مطمئناً در جریان انتخابات مجلس هشتم نیز مانند ادوار قبلی کشمکش حول این موضوع داغ تر گشته، و دور باطل چندین ساله تکرار خواهد شد.

اساسی ترین استدلال موافقین برای شرکت در انتخابات، گزینش از میان بد و بدتر، راه یابی تعداد هرچه بیشتر معتدلیان به پارلمان، مقابسه احمدی نژاد با خاتمی و ارائه آمارهایی از حضور و نقش نظامیان در عرصه های سیاسی و اجرایی و به تبع آن متشنج شدن اوضاع سیاسی و نظامی منطقه، و افزایش خطر حمله و تحمیل جنگی فاجعه بار به کشورمان می باشد. اپوزیسیون طرفدار رفرم امیدوار است، برای اجرای اصلاحات عمیق ساختاری با سیاست ورزی در عرصه قانون، "گام به گام" حکومت را فراخواند "تا امضای خود پای اسناد حقوقی تدوین شده در زمینه حقوق انسانها و محدودیت دولت ها، که در مراجع معتبر بین المللی تصویب و توسط نمایندگان دول عضو و از جمله جمهوری اسلامی امضاء شده است، را محترم شمرد"، و ضرورت بازنگری قانون اساسی و قوانین جاری بر اساس اصل التزام به اسناد مذکور را بپذیرد، همچنین با "عدول از سیاست" التزام به قوانین جمهوری اسلامی و اصل ولایت فقیه که در حقیقت التزام "به منویات مقام رهبری" است، و با درک امروزی از مفهوم التزام به قانون به سوی التزام به اسناد و میثاق های بین المللی گام بردارد. بخشی از این طیف از مدتها قبل خود را برای شرکت در انتخابات آماده کرده اند. و بخشی دیگر هم منتظر تحولات و حوادث آتی می باشند. و با این استدلال که "امروز تعیین سیاست نسبت به انتخابات امر پیش رسی است". هنوز نتوانسته اند بر تردیدهای خود فایق آیند.

در مقابل طرفداران تحریم، بر این باورند که نزدیک به سه دهه حاکمیت جمهوری اسلامی نشان داده است که امکان تحول و تغییرات ساختاری از درون حاکمیت امکان پذیر نیست، و نیروهای اصلاح طلب حکومتی توان و تمایل به انجام چنین تغییراتی ندارند. هراس آنها از به حرکت در آمدن توده های کار و زحمت و جنبش های خودجوش مردمی و رادیکالیسم نهفته در آن و اپوزیسیون تحول طلب، بمراتب بیشتر از انحصار طلبی و قلدری جناح راست حاکم می باشد. این طیف شرکت در انتخابات را اقدامی در مشروعیت بخشی به نظام حاکم و حرکتی

وحدت شکنانه در جبهه متشکلت اپوزیسیون ارزیابی می کنند. آنها بر این باورند اگر چه تلاش ها و اقدامات نیروهای ترقی خواه هنوز نتوانسته به تحول و برکناری حکومت فقها بیانجامد، ولی این دلیلی برای خدشه دار کردن چهره اپوزیسیون نمی شود.

بخشی از نیروهای تشکیل دهنده این طیف اعتقادی به روش های مسالمت آمیز ندارند و تنها بدنبال انقلابی توده ای و یا قهرآمیز می باشند. اما بخش عمده این طیف - که ما نیز با آنها هم رای هستیم- آماده است برای هر امکانی ولو اندک، متناسب با ارزش آن هزینه کند. بدون آنکه اهداف و آرمانهایش را قربانی سیاست ورزی نماید. این بخش از نیروهای اپوزیسیون ضمن استقبال از هر حرکتی که به تلطیف اوضاع سیاسی و کاستن فشارهای امنیتی بیانجامد، تمامی اقدامات خود را در راستای گذار از جمهوری اسلامی و رسیدن به جامعه ای دموکراتیک سازماندهی می نمایند. دورنمایی که در آن چپ بتواند پرچم مستقل خود را در دفاع از سوسیالیسم و دموکراسی برافراشته دارد. بخش اعظم آنها معتقدند، چپ مجاز نیست مبارزه برای سوسیالیسم و دموکراسی را به نفع دیگری تعطیل نماید. پیگیری در مبارزه سیاسی، بیانگر خواستگاه اجتماعی نیروهای مبارز، و شکل مبارزه انعکاسی از شرایط عینی جامعه است. و معمولاً شیوه های مبارزه مطابق میل و خواست توده های مردم پیش نمی رود، در این عرصه سهم طبقات حاکم و صاحبان قدرت بمراتب بیشتر از حکومت شوندگان است.

هم چنانکه مشهود است، این بار هم طرفداران شرکت در انتخابات بدون ارائه برنامه و اهداف و راه کارهایشان و بی آنکه استراتژی مورد نظرشان را تبیین کنند، صرفاً با تمسک به ترساندن مردم از جناح راست افراطی متشکل از نظامیان و روحانیت مدرسه حقانی که حول رهبری صف آرای کرده اند، می خواهند خیل میلیونی رای دهندگان را به نفع اصلاح طلبان سترون حکومتی پای صندوق های رای بیاورند. آنها مشخص نمی کنند که با شرکت در انتخابات بدنبال چه اهدافی هستند، و نمیخواهند - یا نمی توانند - راه کارشان را در این شیوه مبارزه برای گذار از استبداد حاکم بسوی دموکراسی تشریح کنند. این "مهاجرت لعنتی" و یأس و سرخوردگی ناشی از سرکوب مانع از آن می شود که باور کنند، نتیجه تلاش آنها همراه با طیف های حکومتی از جمله اصلاح طلبان منجر به تحکیم جمهوری اسلامی و یا به عبارتی دیگر تحکیم دیکتاتوری خواهد گردید. آنها در تحلیل هایشان پرداختی به ریشه ها و ماهیت جمهوری اسلامی و بتبع آن به پارلمان آن ندارند. اینکه این مجلس با وتوی شورای نگهبان و حکم حکومتی رهبر - نمونه کوچک آنرا در جریان اصلاح قانون مطبوعات توسط مجلس ششم شاهد بودیم - چه خواهند کرد، و در این تقید شان به قانون، با موانع قانونی که در یک دور باطل امکان هرگونه تغییری را مسدود نموده، با کدامین مستمسک قانونی راه گشایی خواهند کرد. آنان این اصل مسلم و ساده را فراموش کرده اند، اگر خلق هایی در مراحل از تاریخ توانسته اند، با تمسک به مبارزات مسالمت آمیز موفقیتی را کسب کنند و طبقات حاکم را به قبول خواستهای خود و ادار سازند، مسلماً آن موارد شامل خلق هایی نبوده که احزاب و نیروهای سیاسی آن متفرق و در تقابل همدیگر می باشند، تنها خلق هایی به این امر دست یافته اند، که اپوزیسیون متشکل و توانمند و مهمتر از همه، پشتیبانی جنبش های مدنی و سندیکایی متشکل و توانمندی را با و داشته اند. آنان توان باور نیروی توده ها را ندارند، و بجای اتکا به چنین سیل پر توانی چشم هایشان را به قدرت دوخته اند و معامله ای که شاید در آن بالا و بدون حضور توده ها سر بگیرد. مسلماً حاکمان دیکتاتور و مستبد جمهوری اسلامی با چنین ترفندهای ساده لوحانه ای، ذره ای از قدرت و اختیارات خود را واگذار نخواهند نمود.

شرکت یا عدم شرکت در انتخابات جوامع سرمایه داری از اصول ایدئولوژیک چپ نیست. دور نمای چپ در این شرایط از شرکت در انتخابات تحول ساختاری نیست. شرکت در انتخابات و حضور در پارلمان ابزاری است برای پیشبرد تفکر و برنامه چپ در اعماق اجتماع، وسیله ای برای بیان نکته نظرات و تصویرسازی از جامعه مورد نظر خود. در مقابل بهره مندی از این امکان مطمئناً طرف مقابل هم بدنبال اهداف و منافع خود می باشد. شرکت یا عدم شرکت ما اساساً بسته به آن است که در این مشارکت سود و زیان - آتی و آتی - چپ کدام است. در مقابل آنچه که از کف میدهد، چه چیزی بدست میآورد. و تمام سخن ما این است که در سطوح بالای اصلاح طلبان حتی لیبرال ترین و دموکرات ترین!!! آنها کسی حاضر به چنین معامله دو جانبه ای نیست. پس بیهوده روی وقت و سرمایه خود قمار نکنیم.

این حضرات حتی زحمتی به خود نمی دهند تا به پارلمان کشورهایی که مقیم شان هستند، نیم نگاهی بیندازند و موقعیت و جایگاه پارلمان های موجود را با این مجلس شیوخ مقایسه نمایند. اینان اگر بپذیرند که نقطه شروع دموکراسی مردم هستند، که پارلمان و حکومت را بنمایندگی از طرف خود انتخاب می نمایند، و دموکراتیک بودن انتخابات را می توان با معیارهایی چون دامنه، جامعیت، استقلال، درستی و بی طرفی اش سنجید - آزمونی که مطمئناً امتیازی برای جمهوری اسلامی در بر نخواهد داشت - و اگر حقوق بشر که اینهمه ورد زبان شان است محکی برای سنجش باشد، بایستی از این حضرات پرسید، حاکمیت و بتبع آن انتخابات جمهوری اسلامی چقدر با مفاد اعلامیه حقوق بشر سازگار است؟ و اگر حداقل تناسخی وجود ندارد چرا مردم را به شرکت در این انتخابات

ذیلاً ماده ۲۱ اعلامیه حقوق بشر را برای تدقیق آن با انتخابات جمهوری اسلامی می آوریم:

- ۱- هر کسی حق دارد که در اداره امور کشور خود، خواه مسقیماً و خواه با وساطت نمایندگان که آزادانه انتخاب شده باشند، شرکت جوید.
- ۲- هر کسی حق دارد با تساوی شرایط، به مشاغل عمومی کشور خود نایل آید.
- ۳- اساس و منشأ قدرت حکومت، اراده مردم است. این اراده باید به وسیله انتخاباتی ابراز گردد که از روی صداقت و به طور ادواری صورت می پذیرد. انتخابات باید عمومی و با رعایت مساوات باشد و با رأی مخفی یا طریقه ای نظیر آن انجام گیرد که آزادی رأی را تأمین نماید.

این حضرات از بیان علنی اینکه معتقد به عبور از جمهوری اسلامی نیستند، ابایی ندارند، و تحول طلبی شان هم صرفاً در حد اصلاح جمهوری اسلامی است. و اگر بتوانند به حریم ولایت فقیه نزدیک شوند، شق القمر کرده اند. سیاست ورزی اینان مماشات با ج. ا. به امید بهره مندی از الطاف فقیهانه است. یأس و ترسی که بر وجود آنها مستولی گشته با دو دوزه بازی تیم خارج از کشور اصلاح طلبان حکومتی و خارج از گودهای داخلی شان، چاره ای جز مماشات برای اینان باقی نگذاشته است. آنها نمی خواهند درک کنند این امید واهی سرابی بیش نیست. اصلاح طلبانی که با داشتن ۲۲ میلیون رأی نتوانستند تحول قابل لمسی را - البته نه ساختاری که انتظار آن چیزی جز بلاهت سیاسی نمی تواند باشد - موجب شوند، با آرای نیم بندی - که اگر بتوانند کسب کنند - ادامه دهنده کدام تحولی خواهند بود؟

بی تحرکی به بهانه عدم امکان پیش بینی حوادث روزهای آتی، و با این استدلال بهانه جویانه که " امروز تعیین سیاست نسبت به انتخابات امر پیش رسی است". نمی تواند رافع مسئولیت نیروهای سیاسی باشد. مگر تا انتخاباتی که در چند ماه آینده برگزار می شود، چه حوادثی رخ خواهد داد، و یا چه تحولی در جمهوری اسلامی بوقوع خواهد پیوست که ما را از اشتباه در اتخاذ تصمیم زود هنگام بترساند. اگر بخواهیم بصورتی فعال و تأثیر گذار در این صحنه حضور داشته باشیم و به صدور بیانیه ای در روزهای انتهایی بسنده نکنیم، متأسفانه فرصت چندانی هم باقی نمانده، رژیم مدتها پیش این پروژه مضحک را شروع کرده است. ؟؟؟؟

نمایستی انکار نمود با استیلائی نظامیان بر مجلس و دولت به رهبری احمدی نژاد اوضاع منطقه متشنج تر، خطر جنگ افزون تر و فضا سیاسی جامعه سنگین تر گشته، این تنها استدلال محکم و قابل اتکای آنهاست. در این رابطه نظر آنان را به موارد زیر جلب می کنیم :

- تصمیم به سپردن سکان اجرایی به دست نظامیان و راست افراطی، در عالی ترین سطح حکومتی اتخاذ گردیده، و توافق ضمنی بخشی از رهبران اصلاح طلب را هم بدست آورده اند. چرا خاتمی نخواست کوچکترین مقاومتی در برگزاری انتخابات فرمایشی از خود نشان دهد؟ مگر هم او نبود که از سلامت انتخابات ریاست جمهوری نهم دفاع و اعلام نمود سالم ترین انتخابات را برگزار کرده است؟

- دوم خردادی ها علیرغم آنکه نقش اپوزیسیون را بازی می کردند، ولی در عمل حامی همین جناح حاکم شدند. هر وقت که نقش و تأثیر توده ها افزوده می شود، آنها پا پس می کشیدند. آنها فقط به آرای مردم نیاز دارند نه به خواسته هایشان. در سرکوب ۱۸ تیر ۷۸ اصلاح طلبان علیرغم ظاهر سازی با سرکوب گران همراهی و یا رندانه سکوت کردند.

- یک دست شدن حاکمیت علیرغم سنگین تر نمودن فضای سیاسی، حداقل موجب پولاریزه جامعه و جدائی صفوف گشته، و دولت دیگر نمی تواند نقش اپوزیسیون را بازی کند. مردم بدرستی کل حاکمیت را در مقابل خواسته های خود می بینند.

متأسفانه در استدلال های این آقایان موضوع کانون اصلی قدرت در حاکمیت غایب است. قدرتی که از ترکیب قدرت سیاسی- نظامی با قدرت مذهبی در وجود شخص رهبر و بیت رهبری تجلی یافته. نه خاتمی و نه احمدی نژاد توان تغییرات بنیادی و خارج از اراده رهبری را ندارند. البته خود نیز مایل به چنین کاری نمی باشند، و در تمامی کارکردها و موضع گیری هایشان بدنبال اخذ تأیید رهبری هستند.

اینان چنان یقه روشنفکران و فعالین سیاسی را چسبیده اند، که گویا عدم مشارکت روشنفکران و گروه های سیاسی بحران زده، تعیین کننده نتیجه انتخابات خواهد بود. این حضرات بخاطر ندارند که حاکمیت در صورت لزوم تمامی قواعد بازی را زیر پا می گذارد. و احمدی نژاد نفر چهارم - پنجم را با چند پله صعود به مرحله دوم

می برد و حکم ریاست جمهوری را به نام ایشان صادر می نماید. جالب است که آن موقع مجری انتخابات اصلاح طلبان بودند. امروز که ریش و قیچی یکجا در دست جناح راست حاکم میباشد، انتظار معجزه ای از این امامزاده داشتن حماقتی مضحک است.

قیاس وضعیت خاتمی با دهه ۶۰ جمهوری اسلامی مقایسه نادرستی است. دستاوردهای ناچیز مردم را که بر اساس فشار از پایین بدست آمده، اگر با پیشرفت دمکراسی در سطح جهان مثلاً در کشورهای آمریکای لاتین و کشورهای هم چون شیلی، آرژانتین، برزیل، افریقای جنوبی و ... مقایسه کنیم، مشاهده خواهیم نمود، که رشد دمکراسی در کشور ما به مراتب پایین تر از تراز میانی جامعه جهانی قرار دارد، حتی پایین تر از افغانستان و پاکستان. رشد دمکراسی نیم بند بورژوازی در کشور ما قابل مقایسه با کشور همسایه مان، ترکیه نیست.

مهم تر از همه اینکه این آقایان باید مشخص سازند که چپ از مشارکت در این انتخابات چه سودی خواهد کرد، در واقع هیچ. ولی در مقابل چیزهای زیادی را از کف خواهد داد. در وهله نخست اعتبار سیاسی، متحدین و دوستان خود، و اعتبار بخشی به حاکمیت و تأیید سلامت انتخابات. عدم مشارکت گروه های سیاسی، حتی اگر همراهی مردم را با خود نداشته باشد، اعتبار انتخابات غیر دمکراتیک را زیر سوال برده، و رژیم را در موضع داخلی و خارجی شکننده تر می سازد. اگر عدم مشارکت گروه های سیاسی با استقبال گسترده مردم روبرو شود، این امر صورت جدی تری بخود خواهد گرفت. تیم خارج از کشور اصلاح طلبان که برای جلب نیروهای اپوزیسیون به مشارکت در انتخابات به نفع اصلاح طلبان حکومتی فعال شده اند، تا همراهی - البته بخش پر مدعا و بی خاصیت - اپوزیسیون خارج را هم بدست آورند، بایستی بطور شفاف اعلام کنند، در قبال حمایت ما از آنها در انتخابات آتی و در صورت کسب پیروزی، متقابلاً چه امتیازاتی به ما خواهند داد. آنها که در موضع گیری های رسمی شان صراحتاً حد و مرزهایشان را با ما حفظ می کنند و از بردن نام ما بعنوان حامیان خود اباء دارند. چرا باید انتظار حمایت ما را داشته باشند؟ بعنوان مثال به سخنان محمد سلامتی دبیر کل مجاهدین انقلاب اسلامی که نمونه بارزی از این سیاست است، توجه کنید: "اصلاح طلبان با اپوزیسیون غیرقانونی و برانداز مرزبندی آشکار دارند" و "ما خود را متعلق به انقلاب می دانیم". با این اوصاف که آنها حتی به جدا کردن صف خود از ما بسنده نکرده و خود را در مقابل ما می بینند. چرا باید انتظار حمایت ما را داشته باشند؟ و چرا با گسیل تیمی از اصلاح طلبان حکومتی به خارج از کشور در پی جلب نظر اپوزیسیون می باشند؟ اگر رای ما تعیین کننده نیست، پس آنها بدنبال کدامین هدف می باشند که سیاسیون پا به سن گذاشته ما از درک آن عاجزند؟ چپ که پیشکشان اینان تحمل ملی - مذهبی های خودشان را هم ندارند. چند روز قبل آقای موسوی لاری وزیر کشور خاتمی صراحتاً اعلام نمود: "به هیچ عنوان اصلاح طلبان با ملی- مذهبی ها ائتلاف نخواهند کرد."

در چنین شرایطی، شرکت ما در انتخابات نه تنها بمثابه همراهی و تأیید حکومت ضد بشری و قرون وسطایی جمهوری اسلامی است بلکه در کفه خود ادامه خط دفاع از جمهوری اسلامی ضد امپریالیست اوایل انقلاب می باشد. این سیاست نابخردانه همچنین موجب دوری از مردم، تخریب سیاسی اپوزیسیون، راندن متحدین طبیعی و واقعی خود، و تعمیق تفرقه و تشتت حاکم و جلوگیری از بیار نشستن بارقه های وحدت که در یکی دو سال اخیر خودی نشان داده، خواهد شد. ما تمامی جمهوریخواهان دمکرات و آزادیخواهان تحول طلب خصوصاً سازمان ها و احزاب چپ را فرا میخوانیم، هوشیارانه از این دامی که حکومت جمهوری اسلامی پیش پای آنها گسترده است، دوری گزینند. وبا گرد آوری نیروهای خود در کارزاری گسترده برای تحریم فعالانه و آگاهانه انتخابات، اتحاد گسترده ای را برای استقرار دمکراسی و سلب قدرت استبدادی جمهوری اسلامی پایه ریزی نموده و امیدهای مردم کشورمان را بارور سازند.

ما خواهان تحریمی منفعلانه و کلیشه ای که صرفاً برای رفع تکلیف و منزله نمودن خود باشد، نیستیم. پیشنهاد ما اتحاد و همبستگی گسترده چپ، جمهوری خواهان دمکرات، احزاب و سازمانهای ملی گرای دمکرات، حول پلاتفرمی برای تحریم آگاهانه و گسترده انتخابات است. ما خواهان آنیم که این نیروها علیرغم اختلافات عمیق و کهنه شان، برای آزادی مردم میهنمان و تأمین عدالت اجتماعی برای توده های کار و زحمت، شجاعانه برای تنظیم "پلاتفرم تحریم انتخابات" گرد هم آیند. ما مصرانه از آنها می خواهیم با سیاستهای تفرقه افکنانه و خودمحورانه شان به پاروکشان بی مزد جمهوری اسلامی تبدیل نشوند. این اقدام مشترک می تواند گامی بسوی سازماندهی اتحادی گسترده تر با مشارکت احزاب و سازمانهای چپ ایران حول دمکراسی و عدالت اجتماعی باشد. تا اتحاد چپ خود محوری برای اتحادی گسترده تر حول خواستهای دمکراتیک مردم کشورمان شود.

جمعی از هواداران سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت (داخل کشور)

۲۵/۷/۱۳۸۶

